# ارض ملکوت و فرج امام زمان(عج)

*****

EARTHY PARADISE

استاد علی اکبر خانجانی

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

**عنوان کتاب**: **ارض ملکوت و فرج امام زمان**(عج)

**مؤلف**: **استاد علی اکبر خانجانی**

**تاریخ تألیف**: **خرداد ماه** 1394 **ه.ش**

**تعداد صفحه**: 62

## "بسم الله احدُ واحد"

۱- همه حکیمان و عارفان بزرگ، و کامل همه آنان یعنی علی مرتضی(ع) متذکر شده اند که خداوند را جز در خود نمی توان شناخت همانطور که خداشناسی های فلسفی و علمی بتدریج از اصل خود دور شده و نهایتاً در عمل به انکار و فراموشی خدا رسیده اند و از خدا جز ایده ای عدمی باقی نگذاشته اند. پس براستی فقط از طریق خودشناسی و تأملات روحانی می توان به خدا رسید که این خدا قایل توصیف نیست مگر در بیانی شدیداً دیالکتیکی که اثباتی سلبی است که خلاصه و غایت چنین توصیفی همان است که خود خداوند به رسول خاتمش وحی نموده است یعنی لا اله الا الله. که محسوس ترین تعبیرش اینست: خدائی نیست مگر اینکه خلافش رخ نماید زیرا الله (ال لاه) همان ظهور "لا" است یعنی ظهور عدم. زیرا هیچ یک از موجودات محسوس در جهان هستی و کل جهان هستی یکجا نیز خدا نیست. زیرا اگر خدا همان اصل وجود است پس جهان هستی و موجوداتش عدم است و اگر جهان موجودات همان وجود است پس خداوند عدم است.

۲- خود این بنده بی اغراق تمام عمرم را از کودکی تا به امروز یعنی قریب به شصت سال غرق در خدااندیشی بوده ام و در جستجوی درک و دیدارش. و لذا خداجوئی و خداشناسی جوهره مجموعه آثار ما بوده است که حدود ده جلد از این آثار آشکارا تحت همین عنوان تألیف شده اند که کتاب حاضر آخرین آن است یعنی جدیدترینشان. که بنده در این آثار تأملات خود را بطور نگارش خودبخودی مکتوب کرده ام یعنی در حال نگارش نگریسته و در حال نگریستن نگاشته ام. یعنی در حال نظر کردن به وجه او در خویشتن. که به لحاظ منطقی چنین نظری عین نگریستن به سمت بی سوئی است و یا نظرکردن به عدم در خویشتن. یعنی به سمتی که نه هیچ چیزی وجود دارد نه هیچ معنائی و نه هیچ احساسی و نه هیچ انگیزه ای. و این نوع نظر و تأمل در اکنونیت است و حال مطلق که همچون قرارگرفتن در وضعیت صفر است که دستیابی به چنین وضعیتی در خویشتن مستلزم عشق و عطشی فزاینده به حق است که بتدریج دل را از هرکس و چیزی و از هر معنا و حسّی تهی می سازد و همچون قرار گرفتن در فنای خویش است که برخی آن را تجربه بی خودی هم نامیده اند و همچون نبودن است و در چنین وضعی که خود نیست خدا هست. و این وضعیت لا اله الا الله است. زیرا اله، هر چیز، معنا و احساسی است که از انسان دل ببرد و نظرش را جلب کند و آنگاه که هیچ الهی نیست الله هست!

۳- جهاد برای بازگشت به خویشتن و نظر کردن بر دل خویش و به خود آمدن و خود را تحت نظر قرار دادن، بزرگترین عبادت است و برترین دعاست که عین اجابت است که کمترین اجرش اینست که می بینی که در تو چه خبر است و چه می گذرد و جز خدا همه چیز هست. ولی آیا این نگاهی که تو را به تو نشان می دهد کیست جز او! پس آنکه بر خود نظر می کند زیر نظر او قرار می گیرد و از نزد او صاحب نگاه می شود و اینست عظمت و قداست تلاش برای شناخت خویشتن که مصداق اجابت این دعاست که: پروردگارا بر ما نظر فرما. (قرآن)- و نیز تحقق این کلام الهی که: نگاه پروردگار بسویتان آمد پس زین پس هرکه خود را دید هدایت شد.

۴- و اینست که رسول اکرم معرفت نفس و تأمل در اسرار وجود خویش را عین نزول رحمت خدا خوانده است و علی مرتضی معرفت نفس را صراط المستقیم و شاهراه علم و رستگاری نامیده است و بلکه راه وجودیابی: "براستی هرکه خود را نشناخت نابود است." زیرا همانطورکه دیدیم حتی تلاش جهت نگاه کردن به خویشتن، فرد را تحت نظر خدا قرار می دهد یعنی او را با خدا می کند و بدینگونه وجود می بخشد. پس باید گفت که انسان با خدا کسی جز اهل معرفت نفس نیست.

۵- پس واضح است که اراده رجعت به خود و نظر بسوی خود عین اراده خداست که توأمان است با نظر او بر خود. پس باید گفت که حتی میل به معرفت نفس و تأمل در خویشتن یک اجر عظیم است همانطور که علی(ع) فرموده معرفت نفس کم مشتری ترین علوم است یعنی میل به با خدا بودن اراده ای کمیاب است زیرا میل به خودشناسی عین میل به خداشناسی است و روی نمودن به خود عین رویکرد به خداست. و انسان تا زیر و رو نشود چنین رویکردی نمی یابد: "زیر و رو می شوید و سپس بسوی خداوند رجعت می کنید." قرآن- یعنی آدمی تا در کل زندگیش واژگون نگردد و این واژگونی را نبیند میلی به خدا نمی یابد. به همین دلیل است که آدمی در نخستین نظر به خویشتن جز واژگونی خود را نمی یابد و این بینش و یافتن حاصل نظر خدا به انسان است وگرنه آدمی نمی تواند دوتا شود تا خودش را زیر نظر گیرد. پس آن یکی که این یکی را می نگرد جز خدا چه کسی می تواند باشد که چنین نگاهی از جمله برترین نعمات دین محمد است همانطور که فرموده: "هوشیار باشید که نگاه پروردگار بسویتان آمد." قرآن- و لذا متعاقب این آیه فرموده که از خود نگریزید و به این نگاه ادامه دهید وگرنه گم می شوید. و اینست که امر به معرفت نفس فقط در دین محمد است که تبدیل به دین آخرالزمان شده است.

۶- وقتی آدمی با چشم خداوند باطن خود را می نگرد و جز واژگونی ارزشها و سلطه توهمات و دروغ و تباهی نمی بیند بایستی آنقدر به این نگاه ادامه دهد تا هرچه غیر او از باطن برود و می رود و این صبر بر خویشتن عین صبر با خداست که چنین صبری به مقصود نمیرساند و میسّر نیست الا بشوق لقای یار: "بواسطه صلوة و صبر خود را یاری نمائید و بدانید که این کاری بس بزرگ است و از پس آن برنمی آید الا کسی که در شوق جستجوی دیدار پروردگار باشد." قرآن کریم- زیرا با چنین نگاهی بر دل خویشتن بتدریج امیال و احساسات و توهمات ظلمانی زائل می گردد و بتدریج از پس این ظلمات نور حق در دل نمایان می گردد و از این رویاروئی دیدار رخ می نماید که تجلیش در بیرون به جمال می آید در بی نهایت تجلی. پس کسی که مشتاق دیدارش نباشد اهل معرفت نفس نیست و هیچ عبادتی هم در آخرالزمان به دادش نمی رسد. پس بدان که صلوة عرفانی در دین محمد که منجر به معراج روح و لقای حق می شود همان معرفت نفس است بمعنای رویکرد به خویشتن و نزدیک شدن به خود و وارد بر خود گشتن. و این سه معنا از مفهوم لغوی صلوة است که در اینجا رویکرد و تقرب و ورود بر خود عین رویکرد و تقرب و الحاق به پروردگار است. و لذا آن را که چنین صلوة عرفانی نیست صلوة جسمانی هم فقط درب ورود به جهنم است و الحاق به خناسان. یکی صلوة علوی است و دیگری صلوة ابن ملجمی.

۷- پس آنکه روی به خود می کند و خود را می بیند تحت نظر خداوند است و یا تحت نظر ولی خدا. زیرا "خود" کور است و چشم دیدن خودش را ندارد. فقط با نگاه یک شاهد می توان خود را دید و این شهداء همان کسانی هستند که در قرآن کریم در کنار انبیاء قرار گرفته اند که به مثابه چشمان خدا در میان بشرند: بصائرالله!

۸- "چرا در خود نمی نگرید تا ببینید که در شماست هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید و آن همچون سخن گفتن شماست." قرآن- یعنی چرا بر خود نظر نمی کنید و آنچه را که می بینید بیان نمی کنید تا دریابید که همه نیازهای آسمانی شما در شما نقد است و اجابت شده اید. در اینجا سخن از اعجاز تبیین عرفان نفس است که منجر به خلق رحمانی انسان می شود که همان هویت الهی اوست که محقق می گردد. این همان علم بیان در سوره رحمن است که حامل قدرت خلاقه الهی در انسان است. در اینجا سخن از جهانی است که در باطن انسان آفریده می شود. این همان رحمت مطلقه خدا در واقعه تبیین عرفانی است که انسان را مظهر خلق جدید و جهانهای برتر می سازد. پس این خود خداوند است که در انسان نشسته و در انتظار است که این انسان به او روی کند و با او سخن نماید تا ببیند که عین خود اوست یعنی هم نظر کننده خداست و هم آنکه دیده می شود. گوئی که خداوند در انسان عارف دوتاست: ناظر و منظور، شاهد و مشهود، واجد و موجود و خالق و مخلوق. که یکی خود است و دیگری خودآ.

**۹- پس باید گفت آن شرابی که بقول علی(ع) خالق و مخلوق را یکی می سازد همان شراب معرفت نفس است. ولی بقول الهی چرا این آدمی میلی به نظر کردن بر خویشتن ندارد و اینسان از خود گریزان است و با خود قهر است؟ زیرا این نظر همان جام شراب وحدت است که خود را در خدا محو می سازد.**

**۱۰- آیا براستی چرا آدمی چشم دیدن خودش را ندارد. پس معلوم است که این خود چیزی دروغین و هولناک و بغایت زشت است و حقاً که چنین است زیرا خود هرکسی اصلاً کارگاه دروغ پردازی اوست و چه دروغی بزرگتر از این که آدمی از هر حقیقتی در جهان یک ایده منی بسازد یعنی حضور خدا را بدزدد و ایده هائی عدمی به نام خود سکّه زند که جملگی دروغین است و خود می داند که دروغ است و به همین دلیل میلی به شناخت خود ندارد چون می داند که این خود دروغی بیش نیست و لذا با یک نظر این دروغ رسوا شده و این خود نابود می شود. پس بیزاری آدمی از معرفت نفس واضحترین سند دروغگوئی و دروغ پردازی آگاهانه است: "دروغ می گوئید و می دانید." قرآن- پس رویکرد به خود سرآغاز صدق است پس نیازمند توبه ای نصوح از تمامیت خود است. پس باید گفت که توبه نصوح و اصلاً هر توبه حقیقی، سرآغاز عرفان نفس است و جز این توبه ای نیست. و لذا فقط صادقان، اهل معرفت نفس می باشند و آنان که در نظر کردن بر دروغهائی که در همه عمر به خود گفته اند صبر پیشه می کنند و اینست که می فرماید: "براستی که خداوند با صادقان و صابران است." قرآن- زیرا وقتی که انسانی روی به خود می کند همانطور که نشان دادیم این خداست که روی به انسان می کند و چنین انسانی با خدا می شود که بایستی با خدایش صبر پیشه کند و نگریزد: "ای اهل ایمان با پروردگارتان صبوری کنید." قرآن-**

**۱۱- پس دانستیم که توبه بمعنای توبه کردن از اعمال بد و رسواکننده و عذاب آور نیست بلکه توبه از دروغهائیست که انسان در درجه اول به خودش گفته است و آنقدر این دروغها را تکرار کرده که باورش هم شده است. پس واضح است که چنین انسانی در درجه اول نیازمند یک انسان عارف و صدیق است که دروغهایش را به وی نشان دهد. دروغهائی که اینک عین هویت و باور فرد شده اند و خود او را پدید آورده اند و فرد بدون این خود احساس نابودی می کند در حالیکه این خود همان نابودی اوست که با توجیهات شیطانی وجودنمائی می کند ولی این وجودی میان تهی و قحطی زده و آتشین و بخیل و دشمن هر چه وجود است و هر چه حقیقت و زیبائی. پس شراب معرفت در مرحله نخست همان شراب صدق است که عارفان بقدرت محبت خود این شراب به ظاهر زهرآگین را به خورد تواب می دهند که بدون چنین محبّتی هیچ کس توان این صدق را ندارد و می گریزد. پس توبه ای نیست الا در نزد عارفان اهل محبت و مابقی توبه های بشری فقط توبه از عذابها و رسوائی هاست که با هر چنین توبه ای مکر و شیطنتی جدید به میان می آید و فرد در دروغهایش گم می شود زیرا با هر توبه ای دست به ارتکاب گناهی جدید با روشی شیطانی تر می زند.**

**۱۲- پس آدمی چشم دیدن خود را ندارد زیرا شهامت روبرو شدن با دروغهائی را که به خود گفته و باور هم کرده را ندارد یعنی دیدن باورهای دروغین، شخصیت دروغین، آرزوهای دروغین و مفاهیم دروغین و عشق دروغین و روابط و عواطف دروغین و خدای دروغین و دین دروغین و.... .**

**۱۳- نشان دادیم که رویکرد به خود بمعنای ایستادن در اکنونیت است که انسان را مواجه با تمامیت خود می کند خودی که در مسیر زمان گذشته اش از بدو تولد تاکنون راه پیموده و در هر لحظه ای برای خود توهمی بافته و دروغی ساخته به یاری فرهنگ و آموزه ها و القائات نژاد و جامعه و تبلیغات. و این همان هویت دهری انسان است که از مسیر گذشت زمان پدید آمده است که تبدیل به ظلماتی شده در مقابل چشم و هوش و حواسش که حتی مانع دیدن و فهمیدن وقایع مادی زندگیش شده است و او را تبدیل به توهمی محض ساخته است: "کورند و کرند و نمی فهمند." قرآن- پس معرفت نفس نیازمند یک پهلوانی تمام عیاری است تا انسان بتواند یک توهم بزرگی را به نام "خود" بشکند.**

**۱۴- به بیانی دیگر آدمی چشم دیدن خود را ندارد زیرا خودی وجود ندارد جز مجموعه ای از توهمات ظلمانی که هر یک در نفس او تبدیل به دیو و ددی شده که او را تهدید به نابودی می کنند اگر بخواهد پرده از ماهیتشان برگیرد. زیرا**

چنین انسانی در سیطره اجنه و شیاطین زیست می کند. زیرا هر دروغی قطعه ای از ظلمت است که در نفس آدمی به تسخیر شیاطین درآمده است. زیرا آدمی با هر دروغی که به خود می گوید برای حفظش شیطانی را هم برآن می گمارد: "شیطان به امر خدا به سراغ دروغگویان و افترازنان می رود." قرآن- پس بدان که شیطان در انسان دشمنی جز معرفت نفس ندارد و جز بقدرت عرفان نفس نمی توان خناسان و شیاطین را از خود راند و چون خود از بیگانگان پاک شد دیگر من نیست بلکه هویت و حضور پروردگار است و قلمرو رحمت مطلقه. و این همان زیستن در معیّت و عندیّت پروردگار است. و از آنجا که خدای را جز خدا نمی بیند و نمی شناسد و با خدا جز خدا همزیستی نمی تواند پس این همان واقعه یگانگی و وحدت است که گاه خالق است و گه مخلوق. گاه شاهد است و گه مشهود. گاه عابد است و گه معبود. گاه عاشق است و گه معشوق. گاه هست و گه نیست. و این وجودی ورای بود و نبود است و مرگ و زندگی.

۱۵- پس انسانها بمیزانی که به خود دروغ گفته و خود را فریب داده اند از معرفت نفس و کلاً معارف توحیدی بیزارند و با آن عداوت دارند. پس در صف مقدم عرفان و عرفا همانا کذابان از هر صنفی قرار گرفته اند و نیز فریبکاران و حرامیان. زیرا آنکه به خود دروغ می گوید و خود را می فریبد در قبال مردم بسیار فریبکارتر است زیرا دروغ گفتن به خود شاقه تر است. و این همان دروغی است که ام الفساد است و ایمان را زائل می سازد زیرا طبق کلام الهی و کلام معصومین، ایمان یک دشمن درونی دارد که آن دروغ است و یک دشمن بیرونی دارد که نامش شیطان است و این دو روی کفر انسان است و لذا فرد یا جامعه ای که دروغگوتر است کافرتر است.

۱۶- پس اگر کسی از معرفت نفس گریزان است به این معناست که آدمی در هر مرتبه از دروغ و فریب و گمشدگی هنوز هم مشمول نگاه الهی است در درجات و به همین واسطه بر دروغش آگاه است و لذا از خودشناسی می گریزد یعنی از دروغش می گریزد چون می داند که دروغ می گوید. و این بدلیل صورت الهی است که بر بشر است که این صورت حامل چشم و گوش و هوش الهی است همانطور که فرموده: هر چیزی بر شکل خودش عمل می کند و اینست که انسان دروغگو دائماً در هول و هراس است. و لذا دروغ هرگز نمی تواند به ذاتش راه یابد که اگر چنین شود نابودش می سازد. پس صورت الهی بر بشر همان احاطه خداوند است بر انسان. و به همین دلیل وقتی آدمی روی به باطن خود می کند گوئی که خداوند به وی روی کرده است زیرا "هر صورتی صاحبی دارد و اوست صاحب هر صورتی." قرآن- پس اگر صورت انسان صورت خداست و فطرت انسان نیز از فطرت خداست پس از آدمی جز خدا باقی نمی ماند. پس این کیست که از خدا رویگردان است. آیا خدا از خودش رویگردان است؟ و تازه بین صورت و سیرت نیز قلمروی است که در آنجا نیز خداوند حاضر است: "براستی که خدا بین ظاهر و دل انسان حائل است." قرآن- پس آدمی در ظاهر و باطن و بین این دو همه اوست: "اوست ظاهر و باطن." قرآن- پس در این میان انسان کدام است و کجاست و چکاره است؟ پس باید گفت که انسان نیز از اسماء الهی است! در اینجا فقط یک نقطه عدمی و شیطانی به اسم "من" پدید آمده که این همه دوگانگی و نفاق و شقاق ایجاد کرده است و کل عظمت و اهمیت شناخت این نقطه عدمی یعنی "خود" تبدیل به سلسله مراتب عدم شناسی و دروغ شناسی و شیطان شناسی می شود و چون همه این مراتب به نور معرفت طی شد آنگاه جز خدا از انسان باقی نمی ماند و انسان همان بقیة الله است یعنی بقای خدا در عالم ارض. پس اصطلاح خداشناسی نیز یک توهم بزرگ دیگریست که ظلماتی بنام فلسفه و حکمت و عرفان فلسفی را پدید آورده است که قلمرو خود ابلیس است زیرا آنچه که نیاز به شناختن دارد شیطان است و عدمیت. خداوند هست و تمام حیات و هستی انسان می باشد و نور مطلق است و بقول علی(ع) در خطابش به کمیل: چون نور حق متجلی شد خاموش شو و سخن مگو. همانطور که باز فرمود خدای را از آن روی شناختم که نشناختم زیرا خداوند در شناخت ذهنی و منطقی و کلامی و استدلالی در نمی آید. خداوند دیدنی، شدنی و بودنی است. آنچه که در منطق و کلام اثبات می شود لا اله است یعنی عدمیت! ولی انسان تا عدم را نشناسد وجود نمی یابد و جهان هستی برای همین امر آفریده شده است تا عدمیت و لا اله را به انسان بشناساند. علم کلامی علم عدم شناسی است ولی علم بیان امر دیگریست که علم آفرینش الهی انسان است و آن علم شناخت "بین" است یعنی کشف بین و فاصله بین عدم و وجود! پس تنها علم کلامی که مقدمه واجبی بر حصول وجود است علم بیان می باشد که مجموعه آثار ما از این نوع است. زیرا طبق کلام الهی امر خدا بر اذن وجود یافتن

انسان در این "بین" نازل می شود و اینست که آثار ما قلمرو وجودیافتن است اگر خواننده اش در حین مطالعه روی بخود باشد یعنی روی به خدا.

۱۷- درست به همین دلیل آثار ما بیش از آنکه فهمیدنی باشند دیدنی هستند یعنی چشمی را در دل می گشایند که روی به زندگیست. به همین دلیل چه بسا کسی مجموعه آثار ما را خوانده باشد و حتی نتواند جمله ای از آنچه که یافته بازگو کند. با اینکه او به کلی دگر شده است یعنی بر خلق جدیدی وارد گشته است. در حقیقت این مجموعه آثار به مثابه غذای روحانی کارگاه خلق جدید انسان است.

۱۸- "ای اهل ایمان چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید هر آنچه که خداوند آفریده حق است. مسئله اینست که دیدار پروردگارشان را باور ندارند." قرآن- آیا دیدار پروردگار را در کجا بایستی باور داشت و کی؟ بی تردید رویاروئی با خداوند در قیامت کبری در باور پیروان همه مذاهب قرار دارد. پس سخن از باور دیگریست و آن دیدار با خدا در این جهان است اما در کجا و چه چیزهائی؟ در جمال یکایک موجودات عالم بخصوص انسانها که نشانه کبیر پروردگارند. و تا آدمی چنین باوری نداشته باشد هیچ انگیزه محکمی برای معرفت نفس ندارد. خداوند در جای جای کتابش به مؤمنانش امر نموده که در مخلوقات عالم نظر و تفکر کنند تا بسویش هدایت شوند و دیدارش نمایند نه اینکه مخلوقات خدا را تجزیه و تحلیل و تبدیل و ترکیب کنند که این کار کافران است: "کافران نشانه های خداوند را تبدیل می کنند." قرآن-

۱۹- تا آدمی حضور خدا را در همین جهان باور نداشته باشد که کمال این باور دیدار با خداوند است نگاهی خداجویانه به جهان ندارد بخصوص به خودش که سراسر توهم و جنون است. ولی اگر چنین باوری داشته باشد آنگاه بیشترین باورش به خودش خواهد بود زیرا خود هر کسی در نظرش مهمترین چیزهاست و تا چنین باوری نباشد آدمی در امر معرفت نفس مشتاق و جدّی و صبور نخواهد بود. که اجر این جهاد و صبرش دیدار جمال انسانی پروردگار خویش است که انسان را خوشبخت و بی نیاز می سازد همانگونه که در سوره لیل آمده است.

۲۰- پس همه امور آدمی و سرنوشتش و نتیجه دین و دنیایش حاصل باورهای اوست که چه باوری داشته باشد و با چه عمقی. و باور به لقای الهی در این جهان موتور محرکه خلق الهی انسان است. و امروزه این باور تنها باوریست که روح انسان را از جهنم آخرالزمان تکنولوژی نجات می بخشد که مجموعه آثار ما تبیین چنین باوریست و نیز احیاکننده قلوب به نور این باور. و اینست آن رحمت مطلقه خداوند در دین محمد که از این آثار بر قلوب همگان می تابد.

۲۱- یکی دیگر از اسرار خداشناسی عرفانی اینست که خداوند حی و حاضر است در الساعه قلوب عارفان. یعنی که قدیم نیست در حالیکه نگاه غیرعارفان به خداوند و مسئله خداشناسی نگاهی قدیمی است یعنی دهری و زمانشمول. که این همان نگاه عدم گرایانه و ظلمانی است که بالاخره به طرز زیرکانه ای به انکار حضور خدا در جهان منجر می شود و خداوند از قلمرو حیات و هستی طرد می گردد و به ورای آسمان و مابعد جهان افکنده می شود که نام این کفر زیرکانه را تنزیه و تقدیس خداوند خوانده اند.

۲۲- کسی که خداوند را در ازلیت ماقبل از جهان و ابدیت مابعد از جهان جستجو می کند و می خواند و می پرستد دچار کفر ابلیس شده است زیرا خداوند اصلاً در زمان نیست که قبل و بعدی داشته باشد بلکه عین حضور جهان و زمان است. پس بمیزانی که آدمی از طریق خروج از توهمات گذشته زندگیش از ظلمت دهر بیرون می آید به اکنونیت نفس خود می رسد که همه وقایع گذشته زندگیش در این اکنون حی و حاضرند. انسان بمیزانی که حوادث گذشته زندگیش را اموری گذشته و نابود شده می یابد از این نابودی برای خود توهماتی می سازد تا به گمان خودش مانع نابودی زندگیش شده باشد در حالیکه نابودسازی همین توهماتیست که از خاطرات گذشته برای خود ساخته است. پس تأویل و تعیّن گذشته به حال همان واقعه خروج انسان از ظلمات دهر است و ورود به نور الساعه. زیرا آدمی قربانی خاطرات موهوم خویش است. این خاطرات ظلمانی درب ورود شیطان به انسان است که بین انسان و خدایش همچون ابر سیاهی حجاب می گردد

حجابی از جنس صور خناسی و خیالات آرمانی و حسرتهای جهنمی. که نه تنها انسان را از اکنونیت حیات و هستی الهی خویش کور و کر می سازد بلکه آینده اش را نیز پیشاپیش می بلعد و لذا در قرآن کریم می فرماید که اولیای او کسانی هستند که از پس و پیش پاک شده اند یعنی از گذشته و آینده. و این مقام الساعه است. الساعه چشم خداوند است و درب ورود به محضر حضرت حق و خروج از تاریکی. "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از تاریکی به روشنائی آورد." قرآن- که این صلوة همان صلوة خدا بر رسول است و رسولش بر امامان معصوم و امامان معصوم بر شیعیان عارف که همان نظر و تجلی حق در انسان است که انسان را با خودش روبرو می سازد تا ظلمت خود را بدرد و بر نور الساعه پروردگار وارد شود. پس بدان که ظلمتی جز سایه توهمات و خاطرات و عواطف و آرمانهای حسرتی که از گذشته حمل می کنیم وجود ندارد که بایستی به نور معرفت نفس زیر و رو شود تا دروغش عیان و منتفی گردد.

۲۳- این ظلمتی که هر یک از ما از گذشته خویش برای خود پرورده ایم و آن را منیت خود ساخته ایم کل دروغ ما به خودمان است که از انکار حقایق زندگیمان حاصل شده است که ما را واژگون ساخته است زیرا ما واقعیات را در نفس خود وارونه کرده ایم زیرا حق را در حوادث زندگیمان نشناختیم و لذا انکار نمودیم و این انکار و وارونگی را عشق و ایثار و صداقت و وفا و عقل و هوش خود نامیدیم که هیچ کس قدرش را ندانست و ما را تقدیس نکرد و لذا این کوله بار ما از گذشته چیزی جز حسرت و آه و نفرت و عداوت با جهان و جهانیان نیست و این همان انکار و جنگ ما با خداست. زیرا خداوند در حال آفرینش ما بود و ما میل به عدم داشتیم و با او صبر نکردیم تا بوجود آئیم و لذا آنچه که حاصل کرده ایم ضدیت با وجود است. پس ما تماماً ضد وجودیم پس دشمن خویش هستیم تحت رهبری شیطان که دشمن انسان است.

۲۴- "چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید که هرچه در زمین و آسمان است حق است..." قرآن- یعنی هر چه در جهان است حق جان انسان است. و حق هرچیزی در انسان است که باید درک و یافته شود تا انسان بحق وجودش برسد و الهی گردد.

۲۵- اولین موج معرفت نفس اینست که دریابیم که هرآنچه که در کل زندگی بر ما رفته است حق بوده است و هرچه که شاقه و زجرآور بوده حاصل انکار ما در قبال آن حوادث بوده که ما را می آفریده است. تصدیق این حق است که ما را از ظلمات دهری گذشته ما پاک و روشن و اکنونی می سازد و صاحب وجود.

۲۶- یکی از واضح ترین نشانه حماقت و جهل آدمی در قبال نگاهش به گذشته خویش اینست که از بدو تولد خود را همچون انسانی کامل و عاقل و موجود می پندارد و مورد قضاوت و ارزیابی قرار می دهد و لذا عالم و آدمیان را محکوم و خود را حاکم و حق بجانب می سازد غافل از اینکه تولد آدمی از بطن مادرش سرآغاز آفرینش و طی طریق مراتب وجود است تا دم مرگ و بلکه تا پایان جهان هستی این آفریده شدن ادامه دارد تا وجودی کامل یابد. اگر آدمی این حقیقت را درک و باور کند کل ظلمت و توهم و عدم پرستی و واژگونسالاری او که ناشی از قضاوتش نسبت به حوادث گذشته خویش است منتفی می گردد. زیرا اکثر مردمان حتی در لحظه مرگشان پس از صدسال عمر مفید هم چه بسا به مرتبه حیات کامل نباتی یا جانوری نرسیده اند و هنوز وارد حیات روحانی خود نگشته اند که از خود و عالم توقعات یک موجود کامل را نسبت بخود دارند. و اکثر مردمان در قبال آفرینش خود کافر و یاغی و منکرند و عذابهائی که می کشند از همین بابت جنگ با خدا در خلقت خویشتن است.

۲۷- اگر آدمی در قبال آفرینش خود تسلیم و شاکر و همراه با پروردگارش باشد تازه در حدود چهل سالگی بر آستانه خلقت روحانی وارد می شود که سرآغاز حیات خاص انسانی اوست که این از آن اولیاء و عرفاست. و اکثر مردمان در آستانه چهل سالگی خود تازه یک میمون مقلدند در حالیکه می بایستی بر آستانه خلقت جدید باشند و خود آفریننده حیات برتر و بدیع!

۲۸- سن بلوغ که سن تکالیف دینی است آستانه دمیده شدن روح الهی در بشر است که متأسفانه اکثر جوانان این دوره را به بولهوسی و فسق و بطالت می گذرانند و چه بسا پس از مدتی این روح را از دست می دهند در جهان بیرون از خود! که عرصه معرفت نفس مجال بازیابی روح به سرقت رفته است.

۲۹- اینست که سرآغاز جوانی عصر شکوفائی معنوی و حق طلبی انسان است که بعدها بصورت افسوس و حسرت ابدی به یاد آورده می شود زیرا در همین دوره است که روح اکثراً از دل می رود و غصب می گردد و فقط خاطره اش باقی می ماند.

۳۰- انسان اگر روح را در دوره جوانیش از دست ندهد و حراست نماید هوش و حواسش متأله گشته و به جستجوی لقای الهی برمی آید زیرا چشم نشانه های او را می بیند و گوش، نوای او را می شنود و شامه هم عطر حضورش را می بوید وو... . و در حدود چهل سالگی موفق به دیدارش می شود همچون همه انسانهای الهی.

۳۱- خدای دهری و خداشناسی ازلی فلاسفه یا خداشناسی ابدی مابعد از جهان که از آن علمای رسمی و ملایان مذاهب است جمله منجر به ایده خدا می شود که قلمرو ابلیس است. خدای ماقبل از جهان و مابعد از جهان همان خدائی است که ابلیس می خواند و این خدای توهم است زیرا نه ماقبل جهانی وجود دارد و نه مابعد آن. جهان همواره در صور و اطوار گوناگون بوده و خواهد بود در درجات تجلی و ظهور! زیرا تاریخ و دهر حقیقت ندارد بلکه درک توهمی و ظلمانی انسان از جهان هستی است که همان فلک زدگی اوست و عددپرستی که همان کفران نعمات بشر است.

۳۲- اصلاً چرا باید خدائی باشد؟ خدا معنائی مطلق و جهانشمول است از برای کسانی که در کار جهان و جهانیان می اندیشند نه اندیشه ای جهت تملک و سلطه و اثبات خود بلکه اندیشه برای فهم جهان آنگونه که هست و جریان دارد و چون این اندیشه استمرار یابد و خسته نشود عاقبت به سرمنشأ خودش بازمی گردد یعنی به اندیشه درباب اندیشه که اندیشه چیست و من کیستم که می اندیشم و چرا می اندیشم و این کیست که در من می اندیشد و لحظه ای مرا رها نمی کند. پس این اندیشه منی نیست و کسی دیگر است که مرا به اندیشه وامی دارد و عاقبت خود مرا مورد سؤال قرار می دهد که خود کیستی که می اندیشی. و این نوع از اندیشه است که انسان را خود به خود بمعنای خدا می رساند و خدا را عین علت و جوهره اندیشه می یابد و معنای اندیشه. این آن خدائیست که یک واجب وجودی است و همواره هست بی آنکه بخواهم یا نخواهم، باشم یا نباشم و نهایتاً بیاندیشم یا نیاندیشم. این خدا در جریان چنین اندیشه ای پیدا شده و خود را معرفی کرده است. این خدا تماماً از جنس معرفت است و معرفت شناسی. و بتدریج چنین صاحب اندیشه ای از چشم خدا می بیند و از گوش او می شنود و تماماً حضور او می گردد. این همان خدائی است که بتدریج حضورش در جهان و جهانیان درک می شود. این همان خدای قرآن است که در همه ذرات و کرات و موجودات حضور دارد ولی مقرّ مرکزی حضورش جان انسانی است که نظر بر خود دارد و به خود می اندیشد. این خدا هیچ شباهتی به خدای فلاسفه و ملایان مذاهب ندارد. این خدا جان همه جانها و روح همه اجسام و اراده جریانها و حضور هستی است که عرش خود را در دل عارفان نهاده است در کسانیکه غرق در خویشند یعنی مست حضور او.

۳۳- ولی خدای فلاسفه خدای ماقبل از جهان است که اگر پا به جهان بگذارد نابود می شود ولی خدای ملایان خدای مابعد جهان است و ماورای آسمان که از آنجا بلاوقفه مشغول تجسس در احوال و اعمال آدمیان است و مستمراً برای یکایک انسانها مشغول صدور اجر و عذاب و بهشت و جهنم است. ولی خدای قرآنی عین جان و اراده و اعمال انسانهاست و صورت و سیرتشان و جاری در خونشان که با دستان انسانها آنها را می آفریند و در اراده شان اراده می کند و در شعور و شناختشان جاریست و بقدر شعور هرکسی است و با همگان همزیستی می کند بگونه ای که جدا کردن خدا از انسان و جهان عین نابودسازی آنهاست: "براستی که خدا در هر چیزی هست." قرآن-

۳۴- خدای قرآنی در هر چیزی و با هر چیزی و عین هر چیزیست و برتر از هر چیزی. و این راز تکامل بی انتهای چیزهاست زیرا او خود ذاتاً برتر از خود است و این معنای متعال و کبیر بودن اوست. زیرا اگر هر چیزی خدا می بود نابود می شد ولی خدا هر آن عین هر چیزی است و لذا هر چیزی بلاوقفه در حال دگر شدن و کاملتر شدن است و لذا او هر آن در شأنی دگر است و شأن هر چیزی نیز شأنی از اوست و لذا یک چیز فقط یک چیز نیست و جهان پیش روی ما بی نهایت جهانهاست که ما فقط یک صورتش را می بینیم. ولی آنکه خدای را در خود یافت از هر چیزی هر آن صورت و سیرتی دگر می یابد و خود نیز هر دم چنین است. و لذا با خدا بودن درست مثل نبودن است زیرا چگونه می توان در آن واحد در بی نهایت جهان و بی نهایت شأن قرار داشت و لذا آنکه با خداست فناست و بدینگونه خدا از وی معرفی می شود در بی نهایت تجلی. اینست که عارفان در چشم مردمان افسون و افسانه می آیند.

۳۵- حال اگر بپرسیم که این خدا از کی و کجا پیدا شده است بهتر است که بپرسیم از کی زمانی بوده و از کجا جائی بوده است و وجود از چه زمانی و در کجا وجود داشته است. یعنی احساس وجود، ازلی و ابدی است و این احساس همان حضور ذات پروردگار در انسان است که اگر کلیه هوش و حواس ما نیز تعطیل شود این احساس همچنان جاریست. این جریان همان سرمدیت پروردگار است. این احساس هم نور وجود است هم نور معرفت. نوری که هم هست و هم خودش را درک می کند که هستی اش همان ادراک است. پس خدا ادراک مطلق است. و این مکتب اصالت معرفت است که اساسی تر و برتر از اصالت وجود است. این همان معنای خداست که عارفان، مظاهر این معنایند و امامان بنیاد آن: "ما معانی پروردگاریم و ظهورش در شما." امام باقر(ع)- و لذا هر که به چنین خدائی در خود رسید به امامت وجود رسیده است و این سرآغاز امام شناسی است! همانطور که علی(ع) می فرماید که براستی اعراف ما هستیم. یعنی اینکه امام نور معرفت است یعنی معنای خداست آنگونه که شرحش گذشت.

۳۶- آنچه که مقدم بر فهم ما از نیک و بد و درست و نادرست و باید و نباید است همانا قوّه ادراک ماست که قبل از درک هر معنائی وجود دارد و این اصل وجود است یعنی حسّ هستی! و این همان گوهره وجدان یا وجوددان است که وجود را بلاانقطاع درک و احساس می کند و این همان بودن محض است و حضور خدا! این وجود- آگاهی عین وجود است یعنی وجود همان آگاهی بر وجود است و این دو امر واحدیست که در زیربنای همه افکار و احساسات و صفات و افعال ما نهفته است و همچون نور بی آنکه دیده شود حضور دارد و همه چیز تحت الشعاع این نور درک می شود در زمین و آسمان: "خدا نور زمین و آسمانهاست." قرآن- و این نور، حسّ و آگاهی بر وجود و خود وجود است که هم زمین و آسمانها را هر آن می آفریند و هم آن را معرفی می کند.

۳۷- انسان بمیزانی که جان خود را از این همه صفات و ماهیات و رنگ و ریا و نیک و بد و باید و نباید پاک می سازد به این نور ذات ملحق می گردد که عین وجود است و دانائی محض یعنی وجوددان. که همه عبادات بشری برای رسیدن به این قلمرو است که همان حضور خداوند است در خویشتن که ماندن و اقامت در این حضور و عین این حضور گشتن همانا مقام الساعه است که در آن هیچ پس و پیشی نیست و نه هیچ کس و چیزی. و این مقام توحید است و ولایت الهی: "اولیای خدا کسانی هستند که از پس و پیش پاکند." قرآن- و این همان رهائی از ظلمات عصر است و نسیان دهر.

۳۸- و این حسّ هستی و حضور الساعه از منظر توصیف مترادف فناست و همان مقام الا الله می باشد که حاصل لای مطلق است و قلمرو ظهور هر کشف و اشراقی می باشد. این همان تجربه سوره توحید است: یگانگی، بی نیازی، بی علت و معلول بودن و بی تائی! که رسیدن به چنین قلمروی از نفس واحده، حاصل عمری تقوا و جهاد اکبر است و سیر در باطن پس از عبور از همه طبقات نفس. این همان بسیج روح و استغراق در ذات است و رسیدن به بودنی که عین نبود است. پس این مقام توحید است که در آن هیچ ثنویت و تناقضی راه ندارد. این همان صلوة کامل عرفانی است که به نورش در اقامه صلوة، لقای الهی ممکن می شود همانطور که طبق حدیثی از رسول اکرم(ص) اگر کسی دو رکعت نماز اقامه کند که در آن هیچ حدیث نفسی نباشد دیدار پروردگار حاصل می آید آنگاه که این نور حضور بر خاک سجده می کند

و صورت این نور در آئینه خاک رویت می شود. پس انسان جز جمال ذات خود را دیدار نمی کند که همان جمال حضرت وجود است.

۳۹- و آن کلام یا رفتاری که از وضعیت چنین حضوری در الساعه صادر می شود مخاطبش را نیز به آنی به لمس ذاتش نائل می سازد و به آنی حضور خداوند در دل و جان درک می شود و معنای خدا در وجدان مخاطب حادث می گردد بواسطه چنین حدیثی. و اینست که امام یعنی کسی که به امّ جانش ملحق است همان معنای خداوند است که ظهور این معنا در هر مخاطبی موجب خلق جدید است از دو نوع شرقی یا غربی و بهشتی یا دوزخی. که عارفان واصل نیز در عصر غیبت مظاهر این معنایند و اصلاً واصل کسی است که به ذات وحدانی خود وصل شده باشد و اهل ولایت وجود گشته باشد که همان ولایت امام معصوم است و اینست که تنها راه امام شناسی همان غایت خودشناسی و الحاق به ذات خود است.

۴۰- پس طبیعی است که عارف اهل الساعه، سرمنشأ قیامت عصر خود باشد همانطور که قیامت بمعنای ظهور باطنهاست در اکنونیت زندگی.

۴۱- و علم بیان بمعنای کارگاه خلق جدید انسان نیز آن بیانی است که از حضور الساعه ذات عارف برمی خیزد و مظهر اراده کن فیکون است.

۴۲- و به درجه ای که انسان به ذات خود ملحق است در بیرون از خود نیز جز حضور حق نمی یابد و این همان رویت نشانه های الهی در آفاق و انفس است تا دیدار با پروردگار. و بدون یقین به لقای الهی در این جهان چنین مقامی حاصل نمی آید یعنی مقام الساعه که همان مقام حیّ و قیومی پروردگار است. زیرا خداوند حضوری الساعه دارد و نه وجودی دیروزی و فردائی.

۴۳- و آن نوری که روح آدمی را به ذاتش ملحق می کند نور عشق به یک ولی زنده خداست. زیرا سیر از ظلمات نفس اماره تا نفس واحده همان سیر از زمین تا آسمان هفتم است که فقط بسرعت نور طی طریق می شود. این همان معراج باطنی و عرفانی است که به برکت معراج محمدی در آخرالزمان برای انسانهای محمدی ممکن شده است یعنی انسانهائی که حامل روح و حقیقت محمدی هستند. پس به نور این حقیقت چنین معراجی رخ می نماید و به همین دلیل از میان همه عرفای تاریخ جهان فقط عارفان محمدی به مقام لقاء اللهی نائل گشته اند. زیرا روح محمدی خود حامل این لقاء است که شرح این معراج همان است که در سوره نجم آمده است: "بدانید که رسول خدا در شماست." قرآن- همانطور که معراج محمدی نیز حاصل عشق بین محمد و علی بود و نخستین کسی که به معراج باطنی و عرفانی نائل آمد علی بود که خداوند را در همین عالم ارض دیدار می نمود.

۴۴- زیرا عشق به یکی از اولیای خدا و ارادت و اطاعت بی چون و چرای ناشی از آن، فرد مرید را باطناً به روح مرادش می رساند و به بیانی دیگر روح مرادش در قلب مرید می نشیند و بواسطه این روح به ذات خود نائل می آید و از مصدر این ذات به لقاء پروردگار می رسد در آئینه جمال مراد. و این همان آئین مذهب امامیه است. و لذا بایستی عارفان اسلامی را شیعیان مخلص دانست که بر ولایت علوی وارد شده اند و از آنجا به شهر محمدی که همان جنات نعیم است.

۴۵- بزرگترین اعجاز و کرامت معرفت نفس اینست که آدمی از عدم خود بوجود خدا می رسد و این عین ظهور عدم از وجود و یا آفرینش خدا از وجود عارف است و گوئی که عارف بقدرت اراده کن فیکونی، خود الهی را از بطن خود عدمی می آفریند. آیا این عین آفرینش خدا به دست انسان نیست؟ یعنی در ازل خدا بود که انسان را آفرید و در آخرالزمان این انسان است که خدا را پدید می آورد بقدرت علم و رحمت مطلقه ای که خداوند در انسان نهاده است و او

را خلیفه خود ساخته است. یعنی درازل خداوند انسان را آفرید و جانشین خود نمود و در روز آخر(آخرالزمان) هم انسان، خداوند را می آفریند و جانشین خود می سازد که این خدا دیگر الله نیست بلکه الله اکبر است و مصداق فتبارک الله احسن الخالقین: پس خداوند افزون آمد از آفرینش بهترین خلقش! پس بدان که از آغاز تاریخ تا به امروز هیچ انسانی خداوند را به عشق و رحمتش اینگونه مطلق نشناخته و نپرستیده و به جهان معرفی نکرده است و این اجابت دعای بنده از درگاه وهابیت اوست که اجابت شده است.

۴۶- اگر علی(ع) ادعا کرده که جهانی هفتادهزار بار برتر از جهان قدیم آفریده است چنین جهانی همان ربوبیت و وجود برتر پروردگار است که به دست علی پدید آمده است. پس کاشف چنین خدائی و چنین انسانی و چنین رحمت مطلقی کسی جز علی مرتضی نیست که عرفات این واقعه بدست این بنده عیان و بیان گردیده است. زیرا انسانی که جهانی برتر از خلقت قدیم می آفریند خود مظهر الله اکبر است که خود را به علم و رحمت و ربوبیت برتر خدایش آفریده است و اینست مذهب امامیه که جز به علم بدعت نه قابل شناخت است و نه قابل ورود. و این سخنی فراسوی کفر و ایمان است! و در آخرالزمان نه خدائی غیر از این قابل شناخت و پرستش است و نه انسانی کمتر از این استحقاق بقا دارد و این حقیقت امام است که بسیار فراتر از امامت و الوهیت کهن است.

۴۷- آیا از منظر عقل و معرفت، فرق انسان باخدا و انسان بی خدا چیست و نیز انسان عارف و انسان جاهل؟ آیا انسان الهی خدایش را از کجا آورده است و خدایش چه ماهیتی دارد و فرقش از انسان بی خدا که خدایش محکوم به عدم است چیست؟ انسان عارف و عارف کامل کسی است که خداوند را به نور معرفت آفریده است و این خدا جز نور مطلق معرفت نیست که سرچشمه چنین نوری وجود عارف است نوری که عارف را به هستی لامتناهی جهان یگانه ساخته و از کل این هستی برجهیده است و هستی برتری آفریده که حضور الله اکبر است. آیا در اینجا می توان هیچ فرقی بین انسان و خدا تشخیص داد؟ همانطور که نمی توان نور را برش داد و دو قسمت نمود. این انسان اکبر همان الله اکبر است. این کبریائی اکبر حاصل یاری متقابل انسان و خداست.

۴۸- همانطورکه خود در کتابش می فرماید که هرکسی را از علم خود آن فرد می آفریند پس علم آدمی نسبت به خود و خدایش آفریننده اوست که این خود الهی و خدای انسانی مخلوق این علم است علمی که عین یقین است که درجات این آفرینش همان درجات علم و باور انسان از رحمت اوست و انسان هرچه از او بخواهد اجابت می شود که این هم وعده خود اوست بشرط اینکه انسان این وعده اش را باور داشته باشد یعنی باور به رحمت مطلقه اش!

۴۹- خدای هرکسی مخلوق علم او از خودش می باشد و خود هرکسی مخلوق علمش از خداست. و اینست که به تعداد انسانها، معنا و تجلی از خدا وجود دارد که همه نور واحدیست و خدای هرکسی عین وجود خود انسان در جهان است. و همانطور که خداوند، انسان و جهان را از علم و رحمتش آفرید بی هیچ ابزار و زحمت و زمانی به آنی، انسان عارف هم بواسطه همان نور علم و رحمتش موفق به آفرینش برتری از خود می شود که موجب تجلی برتری از کبریائی اوست. و تا آدمی رحمتش را مطلق نیابد دارای چنین قدرت کن فیکونی در آفرینش نمی شود. پس علم رحمت مطلقه همان علم آفرینش جدید است.

۵۰- اگر انسان بواسطه علم خود آفریده می شود پس در آفرینش جدید خود سهیم است زیرا برای کسب این علم تلاش می کند و صاحب اختیار است. و اگر خلق جدید انسان از حضرت رحمن است پس این علم خلاق از رحمت است و می دانیم که حضرت رحمن آفریننده جهان از عدم است پس این خلق رحمانی ناشی از علم رحمانی آفرینش از عدم است. پس آنکه به علم رحمانی رسید به قدرت خلاقه کن فیکونی رسیده است.

۵۱- از آنجائی که طبق کلام الهی ذاتش به رحمت نوشته شده است پس جز به رحمت هم خوانده و شناخته نمی شود پس خداشناسی به ذاتش جز رحمت شناسی نیست و اینست که ذات الهی که علم اوست از جنس رحمت است پس علم

**خلاق هم علم رحمت است که از عدم می آفریند در حالیکه علوم بشری از شقاوت است و به هلاکت و نابودگری می انجامد. اینست که خداوند آن را علم بغی خوانده است که بمعنای بخل و ستم و ویرانگریست. و اینست که سیر پیدایش هر یک از علوم و فنون بشری بر ویران سازی طبیعت بنا شده و به نابودی بشر ختم می گردد همچون علوم فیزیک، شیمی، پزشکی، نجوم و غیره.**

**۵۲- پر واضح است که وقتی از آفرینش برتر خداوند به علم و اراده انسان سخن می گوئیم این علم و اراده انسانی نیز همان رحمت ذات او در انسان است که به انسان این امکان را داده تا حتی خدایش را نیز در تعالی و کبریائی برتری بیافریند که این کبریائی برتر نیز از ذات خود او در انسان است. پس شکی نیست که همه از اوست و به اذن و اراده و رحمت مطلقه اوست که براستی انسان را برجای خود نشانده است و صاحب اختیار خود کرده است و یاری متقابل خدا و انسان فقط در مقام خلافت معنا می دهد. و این اتحاد منطقی خود رحمت برتر او در حق انسان است که اساس عشق بین خدا و انسان است که این عشق را اهل کلام و اخبار و فلسفه درک نمی کند زیرا بنیاد ادراکشان را واژگون میسازد. و لذا دعوای تاریخی بین عرفا و فقها و متکلمین در یک کلام دعوای بین عشق و بی عشقی است عشقی که در بیان منطقی همان رحمت مطلقه است.**

**۵۳- همانطور که نشان داده ایم جز باور به این رحمت مطلقه نمی تواند انسان نابود شده عصر تکنولوژی را نجات دهد زیرا این شقاوت مطلقه بشر را فقط رحمت مطلقه اش شفاعت می کند. و اینست آن نجات آخرالزمانی! چون خطر فرا میرسد ناجی هم ز راه میرسد!**

**۵۴- این باور عرفای امامیه است که آدمی می تواند و باید به اسمای الهی متخلق گردد از جمله اسم "الخالق"! پس انسان نیز می تواند خالق جهان دگری باشد که البته برتر از خلقت قدیم است و چنین انسانی خلیفه او و مظهر ذات او و عین اوست و این خود اوست که در تجلی برتری از ذاتش بدست و علم و اراده انسان، جهانی برتر می آفریند و این همان فتبارک الله است!**

**۵۵- ایمان به خدا به هر درجه ای از علم و معرفت که باشد عین معیّت و همزیستی و اتحاد انسان با خداست و در عالیترین حدّش دیگر "بین" انسان و خدا نیست و چنین انسانی تجسم نور مطلق است و این نور که نور ذات است جز نور علم و رحمت نیست و این نور فی ذاته خلاق است زیرا نور خودآگاهی عرفانی است که این خودآگاهی دارای بینهایت درجات است که هر درجه ای از آن یک جهان است جهانی که همان حضور الوهیت است که در ذات خود در سمت خودآگاهی برتری تعالی و تکبیر و تسبیح می شود و این همان واقعه خلق برتر خویشتن است که عین خلق جهانهای برتر است. این همان خودآفرینی برتر خدا در انسان است همانطور که خداوند در ازل با آفرینش جهان هستی در حقیقت خود را آفرید و از عدم به وجود آورد که این آفرینش در آخرالزمان در وجود انسان منجر به خلق جدید می شود در واقعه خروج روحانی انسان از اقطار زمین و آسمان طبق کلامش در سوره رحمن. یعنی انسانی که خود را می آفریند خدا را می آفریند خدای انسانی را. پس خلق جدید آفرینشی تماماً انسانی است که در آن ذرات و کرات و موجودات و نباتات و حیوانات در خلق قدیم هویت انسانی می یابند و ظهورات انسانی دارند: "و در آنروز هر چه در زمین و آسمان است برای پروردگارش رخ می نماید." قرآن- و این همان رویداد انسانی جهان است و خلق جدید انسان که برای خداست. پس این خداوند است که افزون می گردد در عرصه ظهور. زیرا ذاتش همواره یکسان است که همان رحمت مطلق میباشد.**

**۵۶- و عجبا که مرحله به مرحله از این خلق جدید انسان در قرآن مذکور است زیرا قرآن کتاب خلق جدید است و آنکه مراتب و مبانی این خلق جدید را در خود می خواند و بیان می کند جز مشغول خواندن قرآن و تأویل آن نیست.**

**۵۷- احتمالاً می پرسید که این خلق جدید کجاست و چه شکلی دارد و به چه دردی می خورد و....! این خلقت جدید عرفانی همانطور که از نامش پیداست از جنس نور علم و معرفت و یقین و رحمت و تسبیح و تکبیر بلاوقفه است و همه اینها انواع و درجاتی از نور است که جمال و جلال و کمالی فرارونده و بیکرانه می یابد که عین وجود عارف است و خود عارف عصاره این جهان جدید است و خالقش. که در این جهان حتی کافران و فاسقان و دوزخیان را نیز ترحیم و تکمیل می کند و بغایت می رساند یعنی آستانه توبه و خروج. و چه بسا دست در دوزخ می کند و برخی را از آن بیرون می کشد و بر جهان خود وارد می کند و در آن اقامت می بخشد. پس این جهان نوری را جز حاملان چنین نوری درنمی یابند و آن دوزخیانی که به نور رحمت مطلقه و شفاعت در این جهان نوری وارد شده اند فهمشان از این جهان جز بقدر بخل و کفرشان نیست و مولد خرافات و توهمات و تهمت هائی حیرت آور هستند و فقط براساس اطاعت محض می توانند در این جهان باقی بمانند تا بتدریج با آن اُنس گرفته و لایق این حیات نوری شوند که چنین امری نیز بسیار بندرت رخ می دهد و بلکه برخی از شقی ترین دوزخیان به این جهان نوری آورده می شوند تا اتمام حجتی برای خود و قوم خود باشند و موجب عبرت و بیداری سائرین.**

**۵۸- عارفان خلق جدید تنها چیزی که از خلقت قدیم به ارث می برند و آن را سرمایه خلقت جدید خود می سازند همانا نور است همان نوری که تحت الشعاعش می بینند و می شنوند و می بویند و می فهمند و لمس می کنند. و این جز نور ادراک نیست همانطور که در فرهنگ قرآنی "درک" بمعنای فهم باطنی جهان است یعنی تأویل آن. و این همان نور علم است آن علمی که خداوند بواسطه اش آفرید که به این علم جز بقدرت رحمت نمی توان نائل آمد یعنی رحم کردن و رحم پذیرفتن با عالم و آدمیان. پس آن نوری که انسان را به نور علم الهی تأویل می کند و تحویل می دهد نور رحمت است و مهربانی و گذشت و رأفت و صبر و توکل. که همه اینها عناصر رحمت می باشند. و قبلاً نشان داده ایم که همه صفات الهی که صفات جهان هستی است در قلمرو تأویل از جنس رحمت هستند و بدون رحمت امکان معنی شدن ندارند یعنی مادر همه معانی رحمت است حتی قهر و غضب و انتقام و دوزخ. بطور مثال اگر رحمت نباشد بجای قهر و غضب، نابودی حاصل می شود و این کلام الهی عین حقیقت است که بر غضب الهی رحمتش سبقت دارد. حتی در قلمرو فلسفه علیت هم اگر بخواهیم هر صفت و فعلی را در جهان به علت العلل آغازینش برسانیم که امری یگانه باشد که دیگر علتی نداشته باشد آن علت العلل جز رحمت نمی تواند باشد و هرکه حتی بواسطه همین منطق علیتی، جهان صفات و ارزشهای نیک و بد را ریشه یابی کند به سمت رحمت خدا سوق داده می شود اگر اهل علت العللی توحیدی باشد و با خود مکر نکند. رحمت تنها معنا و نوریست که همه موجودات عالم از آنجا آمده و به همانجا بازمی گردند. فلسفه مشاء و علیت اگر تحت فرمان عقل فطری قرار گیرد از اسارت علیت خود می رهد و در علت العلل عالم یعنی رحمت مستقر می گردد که آستانه حکمت و عرفان نفس است. متأسفانه حتی حکیمان و عارفان اسلامی نیز در باب حکمت رحمت بسیار بندرت سخن گفته اند و اصلاً مقوله رحمت را از قلمرو خرد و علم و حکمت خارج دانسته اند در حالیکه رحمت جوهرۀ علم است و گوهرۀ عقل. و اصلاً قوه تفکر و تعقل جز به نزول بلاوقفه رحمت الهی نمی چرخد وگرنه چگونه و چرا آدمی باید بتواند که درباره ماهیت باطنی اشیاء و آدمیان بیاندیشد و آن را کشف و درک نماید جز به نور رحمتی که در ذات موجودات جاریست و بین موجودات عالم اُنس و محبت ایجاد می کند و آنها را مربوط می سازد بر محور عقل و معرفت آدمی که بارانداز کل رحمت است و بواسطه همین رحمت است که جهان هستی مسخر وجود انسان است که این تسخیر جز بواسطه تفکر و تعقل و عرفان نفس نیست. پس خود اندیشه و شناخت بشری بزرگترین حجت رحمت خدا بر بشر است و لذا کمال این رحمت و سرچشمه اش در جریان شناخت شناسی و عرفان نفس حاصل می آید. همانطور که رسول اکرم عین این معنا را به ما تذکر داده است که هرکس که در احوال و اعمال و علت وجود خود بیاندیشد مشمول رحمت خداست که این رحمت از جنس مطلقه است یعنی رحمت خلّاق است. زیرا مطلق بودن رحمت به این معناست که بتوان حیات و هستی خود و جهان را بهرگونه دلخواه از نو آفرید که این هم بمعنای طلاق دادن رحمت قدیم است و هم اطلاق آن رحمت و بلکه صاحب این رحمت شدن! و این همان معنای خلق رحمانی انسان است و پیدایش انسان رحمانی! در این معنا تا توانی بیندیش و استغراق نما!**

۵۹- تفکر در اثبات این حقیقت که جهان هستی فی ذاته از جنس رحمت است منجر به علم رحمت می شود. و این رحمانی ترین تفکر است پس خلاقترین تفکر است.

۶۰- کم نبوده اند از حکیمان کهن و عارفان اسلامی که بر این باور بودند که هستی از ذات عشق است که عشق جز رحمت مطلقه نیست. ولی بندرت کسی این عشق را در وادی منطق و خرد و استدلال بشری تبدیل به ادراک و معنائی معقول نموده است و لذا به بسیاری از جاهلان و منافقان این فرصت را داده اند تا عشق را مترادف جنون و مالیخولیا و لاابالیگری تعبیر نمایند. حتی احکام شریعت الهی نیز در تبیین عقلانی دارای ذات رحمانی و عاشقانه هستند و انسان را به این وادی رهنمون می شوند. این حقیقت فقط در آثار ما برای نخستین بار تبیین عقلانی و تجربی شده است آنهم بزبان عامه بشری!

۶۱- و اینکه عشق همان رحمت مطلقه است تنها راه تعبیر دینی و عقلانی از عشق است و در غیر اینصورت عشق جز هرج و مرج و بولهوسی مفهوم دیگری نمی یابد.

۶۲- رحمت، صفت دوست داشتن و محبت است که درجات دارد و اطلاقش همان عشق است که نشانش خلق جدید است و نه ویرانی و تباه سازی!

۶۳- امروزه عامه مردمان می پندارند که اگر هیچ حقیقتی را فهم نکنند رحمت و دوستی و محبت و عشق را از بر هستند و بر اسرارش واقفند. و این غفلت و جهل مرکبی عظیم است که بشر مدرن را فراگرفته و عاقبت منکر رحمت و محبت ساخته است پس از عمری دعوی دروغین عشق که به رسوائی می انجامد.

۶۴- آری براستی که رحمت و محبت در رأس حقایق و مفاهیمی است که در اندیشه و شناخت بشر مدرن بکلی مفقود و مغفول مانده است و بلکه آنچه را که رحمت می پندارد تحقیر است و آنچه را که عشق می خواند تجاوز و تباه سازی است که اتفاقاً در نقطه مقابل حقیقت رحمت و محبت قرار دارد. بشر مدرن عموماً در سیطره شقاوت تکنولوژی از رحمت و محبت تهی شده است همانطور که از ایمان و تقوا! زیرا رحمت و محبت دو گوهرۀ دین خداست که بدون آن محال است.

۶۵- به عکس آنچه که بسیاری از روشنفکران و عارف مشربان کذائی می پندارند که رحمت و محبت مفهومی فرامذهبی است اتفاقاً مفهومی فرو مذهبی یعنی باطن و ریشه مذهب است.

۶۶- انسان بیرحم اگر اهل مذهب و شریعت شود یهودا و ابن ملجم و شمر و قطامه می شود. طبق کلام مکرر الهی در کتابش خداوند نسبت به مؤمنان و اهل تقوا، رحیم و رئوف است. پس ایمان از جنس رحمت است و مهربانی! و اینست که اهل ایمان حتی از دشمنان خود هم کینه نمی کنند ولی طبق امر خدا نبایستی با دشمنان خدا و رسول دوستی نمایند زیرا ایمانشان را از دست می دهند و شقی می شوند.

۶۷- پس اگر ایمان در مؤمنان تحت تفکر عرفانی قرار گیرد و به خودآگاهی روحانی برسد منجر به علم رحمت می شود که علم خلاقه است زیرا جوهره ایمان همان رحمت است.

۶۸- به همین دلیل خداوند اهل ایمان را امر به تفکر و تأمل در خود نموده است تا بر خودشان نظر کنند تا با نور رحمتش روبرو شوند که منجر به خلق جدید می شود: ای اهل ایمان بدانید که از شماست که بر شماست پس بر خود باشید. و اصلاً "علیکم انفسکم" یعنی امر به خودآگاهی که مخاطبی جز مؤمنان ندارد.

۶۹- رویکرد مؤمن به خودش (علیکم انفسکم) عین رویاروئی با خدا در دل خویش است زیرا دل مؤمن خانه خداست طبق کلام رسول خاتم(ص)- و این رویاروئی عین ایستادن در مقابل آئینه است و سرآغاز لقای حق و خلق جدید و عرفان نفس و قرآن و بیان!

۷۰- علیکم انفسکم واقعه رویاروئی با رحمت است زیرا ایمان نور رحمت در دل است. و این سرآغاز علم لدنی و عرفان می باشد و سیر الی الله. زیرا رحمت همان نقطه خوانای ذات پروردگار است چون فرمود که رحمت را بر خود نوشته است. قرآن- اینست که خودشناسی به خداشناسی می رسد.

۷۱- اینست که خداوند کافران و مشرکان و منافقان و فاسقان را امر به علیکم انفسکم و رجعت بخویشتن ننموده است زیرا در این رویکرد جز شقاوت و سیاهی و فساد نمی یابند و لذا از خود گریزانند. همانطور که فیلسوف فرانسوی سارتر می گوید چون انسان روی بخود می کند جز هیچی و نابودی نمی یابد و این سرآغاز نیهیلیزم است. و درست به همین دلیل خودشناسی های عصر جدید اروپا در قلمرو فلسفه و روانکاوی به لحاظ اخلاقی حاصلی جز نیهیلیزم نداشته است و لذا چاره ای جز تقدیس مفاسد و جنون هم نداشته اند که نامش روان درمانی و معنا درمانی (لوگوترابی) است که متأسفانه در جوامع اسلامی هم پذیرفته شده و از ارکان علوم درمانی و تربیتی گشته است.

۷۲- و اینست که غیر مؤمنان از طریق مطالعات متون عرفانی به تنها چیزی که نمی رسند عرفان نفس و خداشناسی و رحمت مطلقه است. و این جماعت اگر میل به معرفت نفس داشته باشند بایستی مستقیماً تحت ولایت و هدایت عارفی زنده قرار داشته باشند و اطاعت کنند.

۷۳- و اما آنکه در قلمرو عرفان به جستجوی کرامات و معجزات و اعمال خارق العاده و گنج باد آورده است احمقی دیوانه و شیطانزده است که به کاهدان زده است.

۷۴- پس مؤمن یعنی مهربان و کافر هم یعنی شقی، چه با نماز و چه بی نماز!

۷۵- باید دانست که نماز و بخصوص صلوة محمدی، رحمانی ترین شاکله گفتاری- رفتاری ممکن در تاریخ تحقیق حقیقت است که مؤمن را به امامش ملحق می کند و منافق را رسوا می سازد تا دست از ریای دینی و دین فروشی بکشد. پس برای هر دو رحمت است زیرا عاقبت نفاق، هلاکت است.

۷۶- خود اینجانب از زمانی که اقامه صلوة را به جدّ و آگاهانه آغاز نمودم (بغیر از نماز سهوی و عادی و موروثی) چند ماهی نکشید که امام علی(ع) را دیدار نمودم و حدود هفت سال بعد به امام زمان(عج) ملحق شدم. و این بمعنای الحاق به رحمت مطلقه پروردگار بود و خلق جدید عرفانی!

۷۷- چه راست گفت شیخ اکبر ابن عربی که آخرین منجی بشر از مکرها و دامها همان شریعت محمدی است. شریعت محمدی، شریعت رحمت مطلقه است.

۷۸- اگر در سرگذشت بسیاری از عارفان بزرگ جهان اسلام نظر کنیم به استثنای انگشت شماری که از خانواده های صاحب ایمان و فضیلت و معرفت بوده اند مابقی مردمان عادی و بلکه فاسد و گمشده ای بودند که با نخستین ارتکاب به یک عمل خیر دچار انقلاب روح شده و بر رحمت خدا وارد گشته و بزودی از اهالی خلق جدید شده اند. و این از رحمت محمدی در آخرالزمان است که کل بشریت را فرا گرفته است. در حالیکه عارفان سائر مذاهب پس از عمری ریاضتهای مرگبار به مقامات معنوی رسیده اند. و باید دانست که کمال این رحمت محمدی هم در ولایت علوی ائمه هدی مستقر است از برای شیعیان مخلص و راستین و جستجوگران حقیقت!

۷۹- شفاعت و کرم و رحمت ارواح طیبه معصومین حیرت آور و باور نکردنی است از برای کسانی که به بهانه ای به نام یکی از آنان توسلی نموده اند. ولی افسوس که این توسلات اکثراً محدود به نیازهای دنیوی است و تبدیل به تجارت خانه ای می شود که گاه مصداق شرک آشکار و نفرت انگیز است که معمولاً همین جنبه از تشیع است که مورد خطاب اهل سنت و تکفیر آنهاست.

۸۰- "خدا" یا یک ایده ای است که از راه تاریخ و وراثت و نقل قول و آموزه های دینی و کتب آسمانی که جمله از راه تاریخ بما رسیده اند در ذهن ما نقش بسته است که همچون ایده حق، عدالت، آخرت، بهشت و جهنم دوباره به تاریخ ملحق می شود یعنی به آینده! و در آینده تبدیل به یک ایده آل می شود و آرمانی ناکجا آبادی! و بهرحال در حال جاری ما نقشی حاضر و فعال ندارد و فقط گهگاهی به وقت ناکامیها و شکست ها به یادش می آوریم تا بکلی از آینده خود مأیوس نشویم. و یا معنا و جوهره ای در جان و اعماق هستی ماست که دائماً با آن روبرو و در جدال و موافقت بسر می بریم و همچون بزرگی است که در ظرف کوچکی اسیر است و بزرگی خود را بما هشدار می دهد و حقارتهای ما را سرزنش می کند و میل به خروج و تجلی دارد. و این خدای فطرت است که میخواهد با ما یکی شود و ما را چون خودش سازد و از ما یاری می خواهد تا یاریمان کند. این خدا فقط به وقت رویکرد ما بخودمان حضور می یابد و درک می شود. این خدا را همچون اصل و ازلیت و ذات خود می یابیم که از آن به اندازه تاریخ جهان دور شده و در برهوت مادیت گم شده ایم و گمش کرده ایم و فقط بوقت تنهائی و رویاروئی با خود به یادش می آوریم که با ما بسیار نزدیک است. نزدیکی او بما عین نزدیکی ما بخودمان است. این خدا را براستی عین خود خودمان می یابیم آنگاه که از همه کس و همه چیز دل می کنیم. و آدمی بمیزانی که می تواند آثار و خاطرات و ابتلائات گذشته زندگیش را از خود بزداید با این خدا در خود روبرو می شود. پس حجاب بین انسان و خدای حیّ و قیوم جانش جز تاریخ و دهر نیست که بخش سطحی و بیرونی آن از حدود عمر ماست و بخش زیرین و ناخودآگاهش در ژن ماست که تاریخ آباء و اجداد ماست که بصورت عادات و غرایز و احساسات نامعقول و غیر ارادی در ما عمل می کنند.

۸۱- بنابراین اکثر آدمها در نخستین رویاروئی با خود فقط با خاطرات و ابتلائات و القائات و آثار گذشته زندگیشان روبرو می شوند مگر اینکه در شرایط بحرانی تنها و بیکس شده و از همه قطع امید نمایند حتی از خود! و اینست که در چنین مواقعی خدا را خالصانه یاد و صدا می زنیم. مجموعه آداب دینی بهمراه تقوا و عرفان نفس و مجاهده و هجرت به آدمی این امکان را می دهد که در مواقع عادی هم با خدایش مربوط شود و گفتگو کند. ولی طبق تجربه عرفانی همه بزرگان نزدیکترین ارتباط با خدا تا سرحد دیدار با او در مواقع بحران بلایا رخ می دهد که این امر در تجربیات عرفانی خود من نیز مصداق دارد زیرا فقط در چنین شرایطی است که نفس آدمی منزه از تاریخ و ظلمت دهر می شود زیرا همه انباشته ها و زباله های نفسانی ما از راه زمان گذشته بر ما وارد شده اند و گذشته پرستی ما علت غفلت و کفر ما از خداوند است. گذشته پرستی که دو جلوه دارد: خاطره پرستی و آرمانپرستی! که این دو صورت از ابتلای به ظلمت دهر و زمانیت است. که غلیظ ترین این ابتلاء از راه خانواده و نژاد و نژادپرستی است که تمام گذشته ما را تشکیل می دهد.

۸۲- و باید دانست که با هیچ تلقین و فوت و فنی نمی توان از این ابتلائات و بخصوص از ابتلای به نژاد رها شد الا از طریق ادای حقوق آنان و یا لااقل اعتراف به حقوقی که پایمال کرده ایم و توبه از ستمهائی که مرتکب شده ایم. پس ما مبتلای به ظلم خود در گذشته هستیم و ظلمات دهر عذاب این مظالم است.

۸۳- ظلمی که کرده و پذیرفته ایم اساس قلمرو رسوخ ظلمات تاریخ و نژاد تاریخی در جان ماست که ما را از حق وجودمان یعنی خداوند محروم کرده است.

۸۴- ظلم ما در رابطه با طبیعت و انسانهای زندگیمان عین ظلم و معصیت ما در حق خداوند است زیرا خداوند از درون و برونمان ما را بدست و اراده و افعالمان می آفریند. و لذا از طریق این مظالم و معاصی است که از او بیگانه و کافر شده و دچار قحطی وجود شده ایم.

۸۵- خلقت قدیم ما مخلوق مخلوقات قدیم خداست مثل جهان طبیعت و عناصر و موجوداتی که در آن حضور دارند و خانواده و روابط اجتماعی ما از بدو تولد تا به پایان عمر! و ما از طریق توبه از غفلت ها و ستمهای زندگیمان در گذشته امکان درک و شناخت خدا در فطرت خودمان را می یابیم که این سرآغاز خلق جدید ماست که آفرینش در حال و اکنونیت است بدون حضور و دخالت خلق قدیم در گذشته!

۸۶- حیات و هستی جمادی- نباتی- جانوری ما همان خلقت قدیم ماست و حیات و هستی روحانی و الهی ما هم خلق جدید ماست که به تلاش و اراده و علم و عرفان آدمی حاصل می شود که اجر ادای حقوق خلقت قدیم است.

۸۷- همه آدمهائی که در ما لانه کرده و از وسوسه هایشان رهائی نداریم کسانی هستند که با ایشان روابطی ناسالم و ظالمانه داشته ایم و حقوق ادا نشده ای در ما برجای نهاده اند. آن مواردی که امکان جبران دارد را بایستی جبران نمود و مابقی موارد را طلب حلالی کرد و از ظلم خود توبه نموده و از ادامه آن منصرف شد. و بدینگونه از گذشته خود پاک می شویم و از حسرت آن در گذشته و آرزوهای آینده ناشی از خسران گذشته بی نیاز می گردیم.

۸۸- بمیزانی که از گذشته می گریزیم به آینده پرتاب می شویم آینده ای که ایده آلها و آرمانهای موهوم برخاسته از خسرانهای گذشته است. گذشته را بایستی تحت الشعاع نور معرفت نفس دینی فهم کرد و حقوقش را به لحاظ عقلی درک و تصدیق نمود و با آن به صلح و دوستی رسید تا از شرش رها گردید.

۸۹- گذشته را فقط از طریق ادراک عرفانی و دینی می توان در خود حل کرد و از آن رها شد. در حقیقت همه خاطرات و احساسات و افکار متشنج و حسرت زای برجا مانده از گذشته رسوبات نامحلول حوادث گذشته در نفس ناطقه ما هستند که جز بقدرت معرفت نفس دینی حل و جذب نمی شود. این رسوبات حافظه همچون چربی و اوره و قندخون حاصل زیاده طلبی و رباخواری عاطفی ماست و لذا بواسطه عرفان نفس دینی در گذشته خود به عدالت می رسیم و به آن راضی می شویم و بدینگونه خود و همه آدمهای گذشته خود را می بخشیم و اینگونه است که از ظلمات و آتش گذشته خود در وجدان خود پاک می شویم و به روز و اکنونی می گردیم و آنگاه در خود با خداوند روبروئیم و این سرآغاز خلقت روحانی و رحمانی ماست به دست و اراده و علم خود ما.

۹۰- پس ظلمت دهر در جانمان جز به نور عرفان نفس توحیدی ذوب نمی شود. این ظلمت محصول ظلم ما در گذشته است که آن را با خود به یدک می کشیم که یا به نور عرفان نفس و توبه از گذشته قیامت خود را در این دنیا برپا می کنیم و به آخرت و آخرالزمان خود می رسیم که عرصه خلق جدید است: "و اما در روز آخر خلقی جدید برپا می شود." قرآن- و یا حیات دنیوی خود را با این ظلم و ظلمت هدر می دهیم و در قیامت کبرای قهار و جبار الهی پس از پایان جهان روبرو می شویم و در آتش دوزخ محاسبه و پاک می گردیم. پس وادی معرفت نفس توحیدی همان صراط المستقیم است که از قلب زمان می گذرد و از زمان سبقت می گیرد. ظلمت دهر همان سیاهچاله نفس ماست که بایستی به نور معرفت از آن عبور کنیم وگرنه همه انوار رحمانی حیات و هستی در این سیاهچاله ساقط شده و جانمان را سخت تر از سنگ می سازد که هیچ نوری را نه می پذیرد و نه برمی تابد.

۹۱- از منظر عرفان نفس توحیدی هریک از آدمهای گذشته زندگیمان مأموری الهی هستند که ما را در خلق قدیم تکمیل کرده و به خلق جدید امر نموده اند ولی ما از حق این روابط غافل بوده و کفران کرده ایم و لذا از کفر و ستم این روابط رهائی نداریم و تا قیامت و حتی در قبر همچون کابوسی در ما زندگی می کنند مگر اینکه به نور معرفت به حقوق گذشته خود روی کنیم و در وجدان خود این حقوق را اعتراف نمائیم و از آن ظلم و کفر پاک شویم. تا همه حوادث گذشته زندگیمان را به نور حق درک و تصدیق نکنیم و از ظلم خود توبه ننمائیم از آن رهائی نداریم و نمی توانیم صادقانه با خود روبرو شده و با خود دوستی نمائیم. این دوستی با خود همان دوستی با خدا در خود است. زیرا همه حوادث و اعمال گذشته ما همان جریان خلقت قدیم ماست به اراده الهی و کل کفر و ستم ما در این خلقت قدیم همان انکار و جدال

ما با این خلقت است که نمی خواستیم آدم شویم و لذا دیو و دد شدیم و اینک باید بر این حقیقت معرفت یابیم و از کفر گذشته خود توبه نمائیم تا در حال زنده و برپا شویم وگرنه در اکنونیت زندگی خود مرده و نابوده ایم و روح ما در گذشته جا مانده است. باید دانست که همه آن زنجیرها، لنگرها و سنگها و قلّابهائی که روحمان را به ظلمت گذشته آویخته و دوخته و ما را از حیات روحانی خود محروم کرده آدمهای گذشته زندگی ما هستند که تا با آنها در خود به حق و راستی تسویه حساب نکنیم از این ظلمات رهائی نداریم و در گور هم رها نخواهیم بود.

۹۲- ولی آیا خود به تنهائی قدرت و معرفت و صداقت و عدالت لازم را برای برپائی این قیامت در خود دارا هستیم تا بتوانیم دادگاهی عادلانه برپا کنیم و نهایتاً با صلح و بخشش از هم جدا شویم؟ بی تردید اگر توانسته بودیم تا کنون موفق به این کار شده بودیم زیرا چنین دادگاهی شبانه روز در وجدان ما برپاست ولی هیچ حکم حقی صادر نمی شود تا این دادگاه را به عفو و رحمت ختم کند زیرا در این دادگاه شبانه روزی یکسره مشغول اعدام دیگران و تبرئه خویش هستیم که اگر این حکمی برحق می بود این دادگاه هم ختم می شد ولی استمرار چنین دادگاهی در وجدانمان واضحترین دلیل ناحقی احکام آن است. پس ما خود قاضی بر حق و عادلی نیستیم که حتی بتوانیم بطور یکطرفه خودمان را برای همیشه تبرئه کنیم پس معلوم می شود در پس پرده دادگاه وجدانمان کسی نشسته که امکان صدور حکم ناحقی را نمی دهد و همه این احکام ناحق را باطل می کند و دوباره دادگاه را به راه می اندازد تا بالاخره به نتیجه برسد. پس هریک از ما نیازمند یک قاضی حکیم و صدیق و عارفی هستیم که در بیرون از ما یاریمان دهد تا این دادگاه را به راستی اداره کرده و به نتیجه قطعی برسانیم و از این محکمه جان سالم بدر بریم و او کسی جز امامی زنده و عارفی واصل و حکیمی عادل نیست که او را پیر طریقت نامند.

۹۳- به هرحال دادگاه وجدانمان با حضور یا بی حضور خود ما بالاخره پس از عمری فراخوانی ما حکمش را صادر می کند که در همین زندگی دنیا به اجرا درمی آید و سرنوشت ما را رقم می زند به انواع مشقات و امراض و عذابها و حبسی که ما را چه بسا تا ابد از حیات روحانی آزاد، محروم می کند و در سیاهچاله های نفسمان این حبس ابد را سپری می کنیم. پس براستی پیر طریقت و عرفان نفس همان ناجی موعود است که روحمان را از زندان تاریخ نجات می دهد.

۹۴- و بدان که پیر طریقت اگر از عارفان علیین باشد براستی جمال رحمت مطلقه است و در پرتو نور این جمال است که کسی می تواند خود را از حبس سیاهچاله گذشته اش برهاند اگر ذره ای صداقت و انصاف داشته باشد تا بتواند این نور را تحمل کند و در غیر اینصورت می گریزد و خود را با صورت در آتش جهنم سرنگون می کند تا از طریق سوختن پاک شود که این نیز رحمتی دگر است بر فاسقان و کذابانی که هیچ قصد اصلاح خود ندارند.

۹۵- گذشته و خلقت قدیم هر کسی همچون گنج نهانی است که در ظلمات دهر مفقود است و فقط اهل معرفت با نگاه ذاکرانه به این ظلمات راه یافته و در بطن این گنج می کاوند و اسرار الهی را برای خلق جدید خود مهیا می سازند. که چنین کندوکاو و مکاشفه ای پس از برپائی قیامت نفس و تسویه حساب انسان با خودش ممکن می شود.

۹۶- و مهمترین حقیقتی که در این کندوکاو حاصل می آید کشف دستان اراده پروردگار است که در لحظه لحظه زندگی مشغول آفرینش انسان بوده است ولی آدمی چه کافرانه و متکبرانه و عدم پرستانه با پروردگارش تعامل می کرده است.

۹۷- بطور کلی سه نوع خدا داریم که هریک از ما یکی از این سه نوع خدا را می شناسد و گاه هرسه آن را توأمان: خدای خبری که از راه وراثت و آموزه های تاریخی شناخته می شود. خدای باطنی که از طریق تجربه شخصی در زندگی درک می شود و سوم خدای شهودی و بیرونی است که حضورش در جهان بیرون به درجاتی شناخته می شود. خدای خبری همان خدای نبوی است که ارتباطش با بشر به پایان رسیده است و لذا در آخرالزمان ارتباط با چنین خدائی ممکن نیست و پرستندگان این خدا دچار بحران و ناکامی شده و به سمت کفر و انکار می روند. این همان خدای کفر و کافران است که بقول الهی "کافران خداوند را از جای بسیار دوری می خوانند." یعنی از اعماق تاریخ و ورای جهان. و اما

**خدای دوم که خدای شخصی است و از طریق تجربه و معرفت بر زندگی خویشتن شناخته می شود پس این خدای باطنی است که در دو مرحله شناخته می شود یکی معرفت بر زندگی گذشته خویشتن است که حضورش درک می شود و مرحله دوم شناخت او در اکنونیت جاری زندگی و در دل خویش است که این خدای عارفان است. و اما خدای سومی که خدای شهودی در جهان بیرون است ادامه شناخت قلبی خداست که منجر به لقای او در آفاق می شود و این خدای عارف واصل است که هم در درون و هم در بیرون از خود شناخته و شهود می گردد.**

**۹۸- خدای نبوی (تاریخی- خبری) در آخرالزمان فقط در وادی معرفت نفس و تحت الشعاع نور ولایت امام قابل شناخت است و در غیر اینصورت پرستندگان این خدا در قحطی وجود و ایمان دچار کفر و نفاق می شوند و اصرارشان بر این خدا موجب ابتلای به شیطان می شود و چه بسا شیطان را بنام خدا می پرستند.**

**۹۹- بهرحال پرستندگان و خواهندگان خدای نبوی اگر او را صادقانه و برای تقوا بخوانند خداوند آنان را بسوی نور ولایت امام رهنمون می کند و به یکی از اولیای عارف خود می رساند تا هدایت شوند در وادی عرفان نفس بسوی دیدارش!**

**۱۰۰- در آخرالزمان یکی از هولناکترین نبردهای خونین مذهبی بین پرستندگان خدای نبوی(تاریخی) و خدای ولوی (عرفانی) است که در عصر ظهور جهانی امام بغایت می رسد که اخبار این واقعه در روایات اسلامی به کرّات آمده است.**

**۱۰۱- و باید دانست که شناخت و پرستش حقیقی خداوند در آخرالزمان که از وادی ولایت امام ممکن می شود بدون عرفان نفس حاصل نمی آید. یعنی امامت تاریخی- خبری نیز از جنس نبوت تاریخی- خبری فاقد خدای حیّ و قیوم است که موجب هدایت انسان نیست. و لذا در جهان اسلام به لحاظ عملکرد دینی، شیعه اخباری و سنّی اخباری را در یک جناح می یابیم و شیعه و سنّی عرفانی را هم در جناح واحد دیگری که هر دو به ولایت امام حیّ نائل می آیند و پرستندگان خدای حیّ و قیوم و حاضر و فاعل و خلاق می باشند. این تقابل در تاریخ اسلامی بلاوقفه ادامه داشته است. تقابل بین پرستندگان خدای نبوی و خدای ولوی، خدای دور و خدای نزدیک، خدای تاریخی و خدای الساعه!**

**۱۰۲- یعنی ایده خدا، ایده پیامبر و ایده امام هر سه ماهیتی یکسان دارند و موجب ایمان قلبی و معرفت هدایتبخش نیستند و انسان را از قیامت آخرالزمانی نجات نمی دهند و عملاً در اسارت تکنولوژی رها می کنند.**

**۱۰۳- کشف و درک و پرستش خدای فطری در دل و جان خویشتن که غایت معرفت نفس دینی تحت ولایت عارف امامیه است جز در وادی اطاعت بی چون و چرا حاصل نمی شود و در غیر اینصورت فرد مرید را دچار شرک و نفاق و ابتلای به شیطان استکبار می سازد و فرد به تسخیر شیطان درآمده و این شیطان را مریدی می کند و نامش را خدا می گذارد. این سرگذشت دین و ایمان و عرفان ابن ملجمی در تاریخ است. یعنی که حجت حق را در انسانی عارف بواسطه آیات و بیناتی در آفاق و انفس درک کرده ولی از اطاعت او ابا داشتند زیرا به لقای الهی در جمال این عارف، باور نداشتند. و این مصداق کلام خدا در آیات ۵۴ و ۵۳ سوره فصلت می باشد.**

**۱۰۴- خداشناسی عرفانی و امامیه نیز مراتب دارد که مرحله اولش حاصل شناخت خدا در سراسر زندگی گذشته خویش است که آدمی حق همه وقایع خوب و بد سرگذشت خود را درک می کند. مرحله بعدی پاک شدن از گذشته از طریق تصدیق حق گذشته و رسیدن به حریم قلب است و کشف خداوند در دل خویشتن. سپس شهود تجلیات الهی در بیرون یعنی عرصه آفاق است که طبیعت و جامعه دو قلمرو کلی آن هستند. که این سه مرحله از خداشناسی که حاصل سه مرحله از خودشناسی است یا تحت ربوبیت مستقیم خداوند طی می شود که این از برای اولیای الهی می باشد و یا تحت ولایت یکی از این اولیاء.**

۱۰۵- یک سالک عرفانی بتدریج حقایق روحانی وجود انبیاء سلف را در سیر معنوی خود کشف می کند و بلکه با این پیامبران در آخرالزمان در جان خویش محشور می شود. و به اینگونه است که مؤمنان آخرالزمان از طریق کشف و حشر با انبیای سلف به دین واحد جهانی که ورای مذاهب است نائل می آید. یعنی یک عارف کامل آخرالزمانی هم ابراهیمی است و هم موسوی و عیسوی و محمدی. و لذا به بسیاری از کرامات وجودی این انبیاء در زندگیش نائل می آید. به بیان دیگر دین عرفانی و امامیه محل ظهور حقیقت نبوی است. و این همان نبوت عرفانی و فطری می باشد.

۱۰۶- اینست که معرفت نفس قلمرو حصول علم رحمت مطلقه خداوند است که رحمت همه انبیای سلف را در جریان خودشناسی حاصل می کند زیرا انبیای الهی مظاهر رحمت خدا بر بشرند که هریک از این رحمتها حاوی عقل و علم ویژه خود می باشند که چون در انسان آخرالزمانی کشف شوند منجر به خلق جدید انسان می شوند که تماماً قرآنی است زیرا قرآن، جامع همه کتب آسمانی است و انبیای الهی نخستین بانیان و آغازگران خلق جدید انسان بوده اند که این خلق جدید در محمد به تمام و کمال رسیده است و لذا کتابش قرآن حاوی نور رحمت و خلقت مطلقه است.

۱۰۷- پس بدان هر که تو را دعوت به معرفت نفس می کند و حامل نوری از آن است پیام آور رحمت مطلقه خدا و حقیقت محمدی است و حامل کل دین است: "و خداوند اراده کرده که نورش را کامل کرده و کل دینش را در تو آشکار سازد. هرچند که مشرکان را خوش نیاید... و بدینگونه کامل شد کلام خدا به صدق و عدل." قرآن- زیرا فقط در رویاروئی انسان با خود است که صداقت و عدالت کامل ممکن می شود و هرکسی بر جای خود قرار میگیرد و خودش می شود و این پایان هر دروغ و تجاوزیست. "پس اقتداء کن به کسی که خدا هدایتش کرده است." قرآن- و فقط عارفان واصل هستند که خود خدا از درون ذاتشان بی هیچ واسطه و سببی هدایتشان نموده است خود بخود! و این عارفان وارث علم و رحمت همه انبیای سلف میباشند زیرا انبیای الهی مظاهر نزول روح خدا در هر عصری بوده اند و عارف مظهر کامل روح الله است: ای اهل ایمان از روح الله مأیوس نشوید. قرآن-

۱۰۸- رحمت مطلقه آن عشقی است که به عدم، هستی بخشیده و آنرا خلیفه خود ساخته است یعنی خود را طلاق داده و مطلق شده است. و انسان آخرالزمانی که با نابودی خود روبروست بیش از هر عصری مستحق این رحمت است و نیازمند به آن! پس اگر از این نابودی خود در باطنش نگریزد و آنرا بکاود به نور رحمت مطلقه اش میرسد. و این همان علم و هنر معرفت نفس است. "در اعراف دیواری است که ظاهرش عذاب و باطنش رحمت است." قرآن- یعنی ظاهرش نابودی و باطنش حیات جاوید است.

۱۰۹- آنچه که در عصر تکنولوژی به اسم مدرنیزم آشکار شده همان ظهور نابودی بشر است و اینک با برون افکنی این نابودی از نفس خود، در رویاروئی با خود جز عدم درک نمی شود عدم مطلق، هیچی محض! این عدم و هیچی محض همان گنج نهان است که جز به نور عرفان نفس و تحت ولایت و محبت حق قابل گشایش و مکاشفه نیست.

۱۱۰- تکنولوژی که ظهور نفس امّاره و عدم پرست بشر است عدمی است که بواسطه علوم و فنون شیطانی، وجودنمائی می کند که عصر این وجودنمائی در حال بسر رسیدن است و نابودی پنهان آن در حال رخ نمودن است که در مجموعه آثار ما اثبات گشته است.

۱۱۱- پس تکنولوژی شناسی بهمراه شناخت همه فرآورده های فرهنگیش همچون برابری و دموکراسی و فمنیزم و پورنوگرافیزم و امپریالیزم، به مثابه شناخت جمالی نفس اماره و عدم پرستی و شیطان زدگی بشر است که این معرفت هم در آثار ما تبیین گشته است. پس انسان مدرن با چنین شناخت و تسبیح و تنزیهی از نفس خود با عدمیت محض خود روبرو می شود که آستانه خلق جدید بدست و اراده و علم خویشتن است. رویاروئی و مکاشفه این عدمیت جز به نور ولایت و محبت امام ممکن نیست که نور رحمت مطلقه محمدی است.

۱۱۲- پس بزرگترین جهاد و نبرد انسان مدرن شناخت حقیقی تکنولوژی و مدرنیزم و مبارزه با آن در نفس خویش است و نه نبرد فیزیکی با تکنولوژی و مظاهر فرهنگی آن آنگونه که طالبان و القاعده و داعش و بوکوحرام بطرز مالیخولیائی در پیش گرفته اند که جز به نابودی خودشان نمی انجامد. جنگ با تکنولوژی درست مثل جنگ با شیطان است. در حالیکه انسان مأمور به جنگ با شیطان نیست بلکه مأمور به شناخت شیطان در نفس خویشتن و مبارزه با آن در خویشتن است. پس جنگ با تکنولوژی و نبرد فیزیکی با مظاهر آن عین کفر و حماقت است و جنون! تکنولوژی نیز همچون شیطان، معلول استکبار و جهل و کفر بشر است و نه علت آن!

۱۱۳- جنگ با شیطان نیز یک دسیسه شیطانی است همانطور که امروزه جریانات تکفیری که مشغول جنگ با تکنولوژی و مظاهر آن در جهانند در خفا در اتحاد با صاحبان تکنولوژی قرار دارند.

۱۱۴- امروزه شیطان شناسی و تکنولوژی شناسی و شناخت فرهنگ تکنولوژیکی و علوم انسانی ناشی از آن مقدم بر خداشناسی و عرفان است. همانطور که نفس اماره درب ورود به سائر طبقات ملکوتی و قدسی نفس است و لذا بدون شناخت و عبور از آن عرفان نفس ممکن نیست. امروزه ام الحرام و ام الشیطان همانا تکنولوژی و فرآورده های فرهنگی و علمی و رسانه ای آنست و بدون شناخت و عبور از آن هیچ هدایت معنوی و سیر و سلوک عرفانی ممکن نیست و مهلکترین و شیطانی ترین فرآوردهٔ تکنولوژیکی علوم تربیتی و درمانی و حقوقی آن است که وجدان انسان را مستقیماً مخاطب می سازد. و باید دانست آنچه که نظامهای مستکبر و خونخوار در جهان را موجّه و مقدس می سازد تکنولوژی است زیرا آنان صاحبان تکنولوژی و اربابان دانشمندان آن هستند و بدون سرمایه آنها تکنولوژی به رشد شیطانی خود ادامه نمیدهد و نمی پاید.

۱۱۵- منظورم از تکنولوژی بعنوان مهد ظهور دجّال نه ابزار و ماشین آلات و مراکز صنعتی بلکه اندیشه تکنولوژیکی و تکنولوژی پرستی است و آن باوری که تکنولوژی را علت و باعث و بانی سعادت بشری می داند و آنرا مظهر عقل و علم می خواند و جز این عقلانیتی نمی شناسد.

۱۱۶- یکی از حقایق بزرگی که در آثار ما آشکار شده اینست که تکنولوژی نه تنها مظهر عقل و علم بشری نیست که اتفاقاً در نقطه مقابل آن قرار دارد و دشمن عقل و اراده و عزّت انسان است و از همه مهمتر دشمن رحمت و محبت می باشد.

۱۱۷- و خطرناکترین اندیشه ای که در جهان اسلام پدید آمده اینست که مدعی است که با تلفیق شریعت و تکنولوژیزم می توان تکنولوژی را به راه راست هدایت کرد. این اندیشه قرین دجالیت است که مهد ظهور اشد نفاق در آخرالزمان است که جریان تکفیر نمونه ای از آنست.

۱۱۸- تکنولوژیزم محصول انهدام عقل و اراده معنوی انسان است و میرود که روح انسان را نابود سازد. این واقعیت را اکثر نوابغ علمی غرب اعتراف کرده اند همچون انیشتن، پلانک و ادینگتون و هایزنبرگ!

۱۱۹- تکنولوژیزم مظهر غایت دنیاپرستی، سلطه گری، جهانخواری، بولهوسی و امارگی نفس بشر است و لذا اربابی جز شیطان ندارد که مظهر شقاوت مطلقه است.

۱۲۰- انسان مدرن بمیزانی که از سیطره تکنولوژیزم دور می شود هم ماهیت شیطانی تکنولوژی را می شناسد و هم با عدمیت خود روبرو می شود که این عدمیت مهد ظهور اراده عرفانی و امام زمانی است. و از آنجائی که به لحظه ظهور بسیار نزدیک شده ایم و نور رحمت مطلقه در جوامع بشری نازل شده است پس انسان امروز کافیست که اندکی اندیشه

و جانش را از سیطره شقاوت تکنولوژیکی رها سازد تا این رحمت را دریابد که مهمترین ویژگی این ادراک رحمانی گرایش به عرفان نفس است که امروزه غوغایش را در سراسر جهان می بینیم.

۱۲۱- امروزه قدرتمندترین اندیشه و احساسی که در جوامع مدرن بصدا آمده است همانا شوق عرفان نفس است که واکنش رحمت مطلقه محمدی بر قلوب جهانیان است و همانطور که رسول خاتم فرموده که در آخرالزمان فقط پیروان معرفت نفس به حقایق دینش نائل می آیند پس در حقیقت همه جریانات عرفانی عصر جدید در سراسر جهان هویت محمدی دارند و شریانهای امتش می باشند تحت هر عنوانی که باشند و این راز رسالت واجب علما و عارفان شیعی است که این نهضت جهانی را از آفتها و شرکها و انحرافاتشان مطلع ساخته و بر صراط المستقیم عرفان علوی رهنمون سازند. ولی آنچه که تاکنون از علمای شیعی شنیده می شود جز تکفیر این نهضت جهانی نیست که این تأسف و خطری مرگبار است زیرا رهبری این نهضت جهانی عرفان را از کانون و سرچشمه اصلیش طرد می کند و بسوی دجالان می فرستد.

۱۲۲- باید دانست که اسلام و قرآن دارای مبانی و ارکان متفاوتی است که فقط یکی از آنها فقه اسلامی است و بزرگترین غفلت و انحرافی که بر مدارس علوم دینی ما سایه افکنده اینست که فقه را کل اسلام پنداشته اند در صورتی که فقه یکی از نسبی ترین و عصری ترین علوم اسلامی است که خود معلول اجتهاد می باشد اجتهادی که جز در جان حکیمان الهی و علمای ربانی و عارفان واصل حضور ندارد که حاصل جهاد اکبر است و سیر و سلوک عرفانی در آفاق و انفس جهان قرآنی می باشد. پس فقه از فروع دین است همانطور که موضوعات محوری آن عبارتند از: نماز و روزه و خمس و زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس آیا اصول علمی و عملی دین اسلام کدامند؟ اگر اسلام دین آخرالزمان است و قرآن هم کتاب قیامت است پس ستون فقرات علوم اسلامی جز آخرالزمان شناسی و خاتمیت شناسی نیست و نهایتاً علم ولایت و امامت که حاصل این خاتمیت و آخرالزمان است و لذا علمی همچون فقه فقط بر این مبنا مجال بالیدن دارد تا راه و رسم حیات دنیوی را در این آخرالزمان برای مسلمانان تبیین نماید و حقوق آخرالزمانی فروع دین را نیز معلوم کند. پس نقطه پرگار همه علوم اسلامی در مذهب شیعه همانا شناخت امامت و امام شناسی است و همه مسائل مربوط به این امر عظیم.

۱۲۳- در حالیکه شاهدیم که امروزه فقه اسلامی بدینگونه که رایج است در همه جا فقط موجب رسوائی و ذلّت و نفاق در جوامع اسلامی است که مشهورترین نماد جهانی آن همین نهضت تکفیریهاست که خود را مجری تمام عیار فقه اسلامی می خوانند که دهان همه علمای جهان اسلام را بسته است و حتی کسی را شهامت تکفیر این تکفیریها نیست. و این آخرالزمان فقاهت پرستی تاریخی نیز می باشد و پایان عمر تاریخی آن اسلامی که جز فقاهت نمی شناسد.

۱۲۴- امروزه شاهدیم که در کشور عراق که مهد تشیع رسمی و تاریخی است که مورد تاخت و تاز و قتل عام تکفیریها قرار گرفته تنها مرجع رسمی شیعه که در این مورد فتوائی رسمی صادر کرده فقط بقصد دفاع از خاک و مرزهای کشور است و هیچ محتوای عقیدتی ندارد که ماهیت این نهضت دیوانه را به لحاظ عقیدتی برای مردم روشن کند. در حقیقت نهضت تکفیر به مثابه ظهور باطن فقه دهرزده اسلامی است که در تاریخ جا مانده است و لذا چه بسا اکثر فقهای جهان اسلام با این نهضت احساس همذات پنداری دارند که شهامت برخورد علنی با آن را ندارند و اکثراً سر در لاک سکوت و حیرت فرو برده اند. اگر علمای جهان اسلام در قبال نهضت تکفیری به یک بیداری و خودآگاهی فقهی- عرفانی نائل نیایند با انهدام تکفیریها به لحاظ تاریخی منهدم می شوند زیرا این نهضت ذاتاً محکوم به انهدام است آنهم به دست خودش. این نهضت امروزه بایستی تبدیل به بزرگترین زلزله فقهی در وجدان فقهای جهان اسلام گردد و قیامت فقه دهری را برپا کند و فقه زنده و آخرالزمانی را احیا نماید که فقه امامیه است. باید اعتراف کنیم که فقاهت حاکم بر فقهای جهان شیعه فقط شعبه ای از همان فقاهت اهل سنت است و هویت امامیه ندارد.

۱۲۵- در عصر ما تنها فقیه شیعی که حامل گوهرۀ فقه و اجتهاد امامیه بود همانا امام خمینی بود که متأسفانه بدلیل تنهائی و بی کسی این آغاز بزرگ در نطفه خفه شد که بزرگترین اجتهاد این فقیه بزرگ همین معرفی آمریکا بعنوان شیطان بزرگ بود که این فتوای بر حق هرگز تا به امروز تعریف و تأویل نشده است الا در آثار ما. زیرا شیطان بودن آمریکا بدلیل آنست که مهد ظهور امپریالیزم تکنولوژیکی است و تکنولوژیزم جهانخوار. و راز استکبار آمریکا نیز اینست که مهد تولید پیشرفته ترین و نابودگرترین تکنولوژیهاست و ریاست آمریکا در جهان غرب نیز فقط به همین دلیل است. و می دانیم که مادر زاینده همه تکنولوژیهائی که امروزه بر جهان حاکم است وزارت دفاع و سازمان سیا و دانشگاهها و مراکز پژوهشی وابسته به آن است از جمله مهد تولید کامپیوتر و اینترنت. و اینست معنای شیطان بزرگ که مولد شیاطین آریل در سراسر جهان است که همان شیاطین ماهواره ای و اینترنتی می باشند. و می دانیم که امام خمینی در عصر ما تنها فقیه و مرجع دینی مسلح به حکمت عرفانی بود و این اجتهاد و جسارت بزرگ نیز برخاسته از اجتهاد عرفانی ایشان بود و نه صرفاً فقاهت.

۱۲۶- مجتهد حقیقی کسی است که احکام فقهی را از نور حکمت و عرفان قلبش استخراج کند همانطور که قرآن کریم نیز جایگاه فقه را قلب مؤمن دانسته است. امروزه جهان اسلام در عطش ظهور فقهائی حکیم و عرفایی فقیه است که به نور امام اجتهاد کنند نه به ظلمت اطلاعات تاریخی. و شاهراه رسیدن به وحدت فقه و حکمت و عرفان و امامت همانا معرفت نفس است وگرنه امروزه شاهد ظهور هزاران آخوند دکتر و فیلسوف هستیم که جمعاً حتی قادر به صدور یک فتوای فقهی درباره پدیده های مدرن نیستند.

۱۲۷- یک فقیه مدرن و مجتهدی آخرالزمانی کسی است که ماهیت تکنولوژی را با تمام ظهور و بروزش درک کرده باشد زیرا عنصر مادی و اجتماعی آخرالزمان تکنولوژی است و رسالت فقه هم چیزی جز تشخیص هویت اقتصادی- اجتماعی عصر نیست و شناخت آخرین شیطان هر دورانی. و بدون شیطان شناسی هیچ فقاهت برحقی ممکن نخواهد شد زیرا کار فقیه تشخیص حلال و حرام هر عصری در جامعه می باشد. ولی آیا در دروس فقهی حوزه های ما حتی نامی از شیطان شناسی در میان است؟

۱۲۸- و شیطان بزرگ عصر ما، تکنوسالاری است. زیرا تکنولوژی علم ظهور بی قید و شرط نفس اماره است که در نقطه مقابل تقوا و خویشتن داری و عصمت قرار دارد. آنکه نفس اماره اش را به نور عرفان نفس در درون خود تأویل می کند به امامت وجود می رسد و آنکه آن را در برون تجسم می بخشد به دجالیت می رسد و این اساس فقه شیعه در آخرالزمان است.

۱۲۹- اگر طبق کلام خدا در کتابش، فقه یک علم قلبی است آیا جز از طریق سیر و سلوک عرفانی می توان به قلب رسید؟

۱۳۰- از آنجا که آخرالزمان قلمرو قیامت پنجاه هزارساله است و قیامت هم طبق کلام خدا همان عرصه ظهور باطنهاست پس آیا بدون علم باطن می توان به فقاهت آخرالزمانی رسید و شریعت آخرالزمانی را درک کرد؟ پس بدون معرفت نفس حیات دینی و هدایت معنوی در این دوران ممکن نیست و اسلامی هم نخواهد بود زیرا اسلام دین آخرالزمان است. پس معرفت نفس دیگر یک امر مستحبی نیست بلکه اوجب واجبات است و کسی که این کاره نیست در اسلام راهی ندارد و خودبخود بدست و اراده خودش تکفیر می شود و کفر می گزیند.

۱۳۱- آیا براستی علمای دینی ما را چه می شود که در قبال معرفت نفس اینقدر بی تفاوتی و بلکه بیزاری نشان میدهند؟ حدود بیست سال پیش در جریان احیای اسلامی نظام آموزش و پرورش که وجهی از انقلاب فرهنگی بود ما را هم به یکی از این کمیسیونها دعوت کرده بودند که ما معرفت نفس را بعنوان یکی از دروس اصلی دوره دبستان و دبیرستان مورد توصیه و بحث قرار دادیم که در همان جلسه نخست متهم به التقاط و انحراف شدیم و نخستین پرونده بر علیه ما

تشکیل شد که تا به امروز ادامه دارد. آیا مسئله چیست؟ چرا جوامع غیراسلامی و غیر شیعی به امر معرفت نفس اشتیاق بیشتری نشان می دهند و اربابان تعلیم و تربیت در آن کشورها به این مسئله توجه بیشتری دارند؟ بزرگترین خصم معرفت نفس ظلمت تکنوسالاری است که در مغرب زمین خدشه دار شده و کمرش در اندیشه فرزانگانش شکسته است ولی ما مسلمانان مفتون و مجنون تکنولوژی هستیم و این راز سیطره تمدن غرب بر جوامع مسلمین است. دین محمد(ص) که دین رحمت است در قلمرو اندیشه و معرفت نیز رحمانی و لطیف و عزیز است و فقط جانهای اینچنینی شوق معرفت نفس می یابند زیرا عرفان نفس رحمانی ترین و لطیف ترین و رئوفترین معارف و اندیشه هاست. ولی غرب زدگی و تکنولوژی پرستی قلوب مسلمین را سیاه و شقی و وحشی نموده است. همانطور که زنان و کودکان بدلیل لطافت روح بیشترین لطمات را از شقاوت و قساوت می بینند، امت محمدی نیز بدلیل رحمت مطلقه پیامبر و امامانش در قبال شقاوت تکنولوژیکی دچار شدیدترین خسرانها و گمراهی ها گشته است و اینست که جهان اسلام قلمرو ظهور و بروز اشد شقاوتها گردیده است که برای نجات از این وضع مهلک نیازمند توبه ای نصوح از تکنولوژی پرستی است و جز این هیچ راه نجاتی ندارد. از این منظر بهتر می توان به راز ظهور نهضت تکفیری از قلب جهان اسلام پی برد که نوعی واکنش کور و انتحاری است که گوئی از خود انتقام می کشد. روح رحمانی امت محمدی در قبال شقاوت تکنولوژی پرستی خود به چنین انفجار و انتحاری رسیده است.

۱۳۲- تکنولوژی سالاری آشکارا سلطه سنگ و آهن و سرب و اورانیوم و نفت و برق و بمب و کلاهکهای اتمی و نوترونی و لیزری بر تن و جان و روح انسان است. آیا این اقامت در درک اسفل السافلین نیست! انسانی که به این علوم می اندیشد و با این علوم زندگی می کند و در خدمت این علوم و فنون است بتدریج تحت سلطه آن به اسارت کشیده می شود و بواسطه آن هلاک می گردد: آنچه را که کافران علم می دانند بازیچه ای است که بواسطه آن بازی می کنند و رسوا و هلاک می گردند. قرآن-

۱۳۳- بمیزانی که انسان مدرن اندیشه و احساس و اراده و جان و تنش را از سیطرهٔ ثقل و ظلمت این اسباب بازی شیطانی پاک می کند و از آن روی برمی گرداند برآستانه جنات نعیم، ارض ملکوت یا عالم هورقلیا که همان جهان و جامعه امام زمانی است قرار می گیرد که قلمرو رحمت مطلقه و خلق جدیدی است که امام بنا کرده است و برخی هم چنین عالمی را جزیره خضرا نامیده اند که خود این بنده سالها در این قلمرو زیسته و بارها آن را زیارت کرده است. چنین جهانی از همین زمین خاکی ما رخ می نماید زیرا این زمین فرشته ای است که دو روی دارد روی بهشتی و روی جهنمی. همانطور که در معارف زرتشتی و روایات اسلامی و مسیحی و بودائی سخن از فرشته زمین است. این همان درب نجات مذهب امامیه است که چنین دری جز از باب عرفان نفس گشوده نمی شود. همانطور که جز بقدرت نور معرفت نفس نمی توان از جاذبه شیطانی تکنولوژی روی گرداند و رها شد. و همه کسانی هم که با امام زمان دیداری داشته اند از همین باب و در وادی ارض ملکوت بوده است.

۱۳۴- در حقیقت این ارض ملکوت که همان زمین آسمانی و تجلّی لاهوت در ناسوت است که قلمرو حیات امام می باشد که مؤمنانش را به این عرصه میخواند همان ظهور رحمت مطلقه محمدی است که علی مدعی آفرینش آن است پس این سرزمین علیین و مریدانشان است که تماماً از جنس علم النفس رحمانی و حکمت عرفانی و آیات قرآنی است. که وصف این سرزمین و اهالی آن به کرّات در قرآن کریم آمده است که وعده اش از چندهزار سال قبل در اوستا و تورات نیز داده شده است و آن ظهور جان حق از طبیعت طیّبه زمین است از دشتها و دریاها و جنگلها و قلل و چشمه ساران و نباتات و حیوانات. که درب ورود به آن نقطه نظر عرفای علیین است.

۱۳۵- در کشور ما ایران مشهورترین دروازه های شرقی ورود به این اقلیم هشتم و آسمان زمینی عبارتند از: سلسله جبال البرز و قله دماوند، دشت مغان و قله سهند و سبلان و دامنه های بینالود در خراسان که اسامی اوستائی این مناطق در ادبیات پهلوی حضور دارد و از آنجا که آخرالزمان عصر به هم آمدن اول و آخر زمان می باشد شاهدیم که در حکمت عرفانی ما چگونه معارف و آیات و وعده های اوستائی و اسلامی به هم آمیخته شده است که در مکتب اشراق

سهروردی به عرصه ظهور رسیده است. که برخی از این مکانهای شرقی برای اینجانب گشوده شده که گزارشاتی از آن در آثارمان مذکور است که همین مجموعه آثار نیز از برکات همین گشایش آسمانی زمین است که در جغرافیاهای مذکور یعنی در آذربایجان و مازندران و خراسان بر ما حادث گشته است.

۱۳۶- این زمین آسمانی و یا آسمان زمینی همان است که در سوره طلاق مذکور است که هفت طبقه دارد که در منظومه شمسی حضور دارد که محمد(ص) در معراجش یافت و نور این شهودش را به امتش داد و لذا هر که روی به باطن فطری خود کند با نور حقیقت محمدی در خود روبرو شده و بواسطه این نور بر ارض ملکوت که اقلیم هشتم است که محمد(ص) از آن هفت اقلیم برگرفته، وارد می شود و آن ارض امام زمان است و جنات نعیم اوست. و نیز هر عارفی در این اقلیم، امکان آفرینش عرفانی خاص خودش را دارد به نور خاص محمدی از هویت احدی ذات خویشتن! و اینست رحمت مطلقه! و نیز اهمیت خارق العاده ای که علی(ع) برای معرفت نفس قائل شده و شیعیانش را به آن دعوت می کند.

۱۳۷- بنابر روایتی از امام معصوم، این ارض آسمانی از خمیرۀ خاکی آفریده شده که حضرت آدم ابوالبشر آفریده شده بود. بنابراین انسان بمیزانی که به گوهرۀ آدمیت ازلی خود نزدیک می شود به این جهان قدسی نیز نزدیک شده است و از آنجا که جوهرۀ این جهان از آدمیت است پس هر انسانی می تواند از مرتبه آدمیت خود که مختص خود اوست جهانی برتر و ملکوتی بیآفریند همانطور که علی(ع) آفرید و چنین جهانی را بنیاد نهاد و لذا سلطان عرفانی این خلق جدید و بهشت زمینی علی است. گزارش چنین جهانی هم از امامان معصوم نقل شده است که خود در آن می زیستند و بانیان آن بودند و هم از جانب برخی عارفان اسلامی همچون ابن عربی و سهروردی.

۱۳۸- پس واضح است که معلومات فلسفی و اخباری درباره ارض ملکوت که قلمرو حیات علیین است کمترین کمکی به سالکان در راه حصول به آن نمی نماید بلکه راه رسیدن به چنین قلمروی از آفرینش نو همان سیر و سلوک عرفانی بر مبنای تقوا و تزکیه و تطهیر نفس است جهت خروج از ظلمات دهر. و طبق برخی از گزارشات عرفای بزرگ درک می کنیم که مردمان اهالی این قلمرو همگی از خاندان الهی هستند و همچون خانواده ای واحد زیست می کنند که در حقیقت بیان اهل بیت خداوند است. و این اجر نژادزدائی از جان است که عین دهرزدائی میباشد همانطور که اکثر بزرگان معرفت راز ورود به ارض ملکوت را خروج از دهر دانسته اند. قرآن کریم هم در سوره رحمن خروج از اقطار عالم را به اهل ایمان توصیه نموده است به یاری سلطانی که همان امام است و توصیف بهشتی که در این سوره آمده همان وصف ارض ملکوت است.

۱۳۹- از جمله اسلام شناسان عصر ما که در این باب تحقیقات و تألیفات مفصلی نموده و از منظر ادیان و حکمت تطبیقی حقیقت ارض ملکوت را بعنوان قلمرو حیات طیبه اولیای الهی و امام زمان به اثبات رسانیده، هانری کوربن فرانسوی است که بر عالم تشیع دین عظیمی دارد و خود مرید حکیم متألهی چون ماسینیون است که با دیدار امام زمان با این قلمرو از حیات عرفانی آشنا شده بود.

۱۴۰- ارض ملکوت مصداق این کلام خداست که فرموده اهل بهشت را از علمشان می آفریند. این همان علم عرفانی حکیمان و عرفای آل محمد در آخرالزمان است. پس بهشت هر کسی مختص خود اوست همانطور که جهنم!

۱۴۱- اینجانب حدود سه سال در ارض ملکوت امام زمانی زیستم و به اراده الهی جهت رسالت عرفانی از آن بیرون آمده و به حیات دهری و دوزخ آخرالزمانی اهالی درک اسفل السافلین برگشتم که تن و جانم سخت بیمار گشت و تاکنون در تبی که از همزیستی با اهالی درک اسفل عارضم گردیده زندگی کرده ام.

۱۴۲- ارض ملکوت مخلوق نگاه رضوانی عارف به همین طبیعت ناسوتی زمین است. پس کسی که در چنین جهانی زندگی می کند نمی تواند نگاه تعلیمی- تربیتی- انتقادی- جهادی- ارشادی به خلق داشته باشد مگر اینکه از قلمرو

رضوان الهی خارج شود و بنده خارج شدم زیرا قلمرو رضا عرصه تسلیم و تصدیق محض است و شکر و ثنا! در حالیکه مجموعه آثار و معارف ما نقدی مطلق بر تاریخ و فرهنگ و علم و تمدن بشری است که بر فلسفه ارسطوئی بنا شده است همانطور که خود ارسطو در جائی بطور کنایه وار اقرار می کند که کار فلسفه واژگونسازی واقعیت است. و لذا کار و رسالت ما هم واژگونسازی فلسفه تاریخ و تمدن بشری است جهت روبرو شدن با وجه پروردگار و لقای الهی: زیر و رو می شوید و سپس روی به خداوند می کنید! قرآن- و رسالت ما این زیر و رو سازی وجدان تاریخی بشر است که بشر مدرن را لایق رحمت مطلقه الهی و مستحق ارض ملکوت و رضوان امام زمان می سازد. آنچه گفتیم خلاصه عرفانی- قرآنی کل سرگذشت بشر از آغاز تا پایان تاریخ و پسا تاریخ است.

۱۴۳- پس انسان در بستر تاریخ دوباره واژگون شده است یکی بواسطه فلسفه که مولد تمدن مدرن است و بار دگر بواسطه عرفان که مولد تمدن پسامدرن امام زمانی است که ما رسالت این واژگونسازی دوم را بر عهده داریم.

۱۴۴- در قلمرو اندیشه و وجدان بشری تعاملی دیالکتیکی تر از رابطه فلسفه و عرفان پدید نیامده است که اسرار این رابطه در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" تبیین گردیده است که کل راز رحمت مطلقه خدا را به عقل بشری نمایان ساخته است.

۱۴۵- بنده با وقایع روحانی و ماورای طبیعی که از دوران کودکی برجانم حادث گردید پا بر اقلیم هشتم و جنات نعیم پروردگار نهادم و تا چهل سالگی در آن زیستم ولی در چهل سالگی در زادگاهم دازگاره با نزول روح امام به خودآگاهی شهودی در این قلمرو رسیدم و بوضوح دریافتم آن جهانی که من در آن می زیسته ام بکلی متفاوت از جهانی بوده که همه خلایق در آن زندگی می کنند. و پس از سه سال حیات شهودی و خودآگاهی عرفانی و روحانی در سرزمین هورقلیا و اقلیم هشتم و رضوان الهی برای نخستین بار بعنوان رسالت عرفانی از این قلمرو خارج شدم تا بتوانم با تمام وجود با اهالی درک اسفل السافلین در آخرالزمان همزیستی کنم و اسرار و عذابهای این خلایق را به زبان و منطق خودشان تبیین نمایم و آنان را دعوت به خروج از این جهان کنم و برای ظهور جهانی امام و ظهور جهانی مدینه فاضله امام و اقلیم هشتم که رحمت مطلقه خداوند است مهیا نمایم.

۱۴۶- اقلیم هشتم در منطق و زبان حکمت های گوناگون و مذاهب روی زمین اسامی گوناگونی داشته است که مرحوم هانری کوربن براستی یگانگی مفاهیم و حقیقت این جهانهای ماورای طبیعی را به اثبات رسانده است. این سرزمین اهورائی در ادبیات مزدائی و اوستائی بنامهای قلمرو خورنه، هورخش، ایران ویچ، فرّ ایزدی و جهان رستاخیز ذکر شده است که در قلمرو قاف فتح می شود. در زبان بابلی و سریانی به اسم هورقلیا آمده است. در فرهنگ اناجیل به اسم ارض ملکوت یاد شده است و در فرهنگ اسلامی بنامهای جابلقا و جابلسا و اقلیم هشتم و جزیره خضرا معروف است و در اندیشه خاص امامیه هم قلمرو اعراف نام دارد که نام دیگرش "صراط" است و در حکمت یونانی هم ظهور سوفیا تلقی می شود که حقیقت اشیاء را آشکار می کند به جمال! و ما آنرا شهر محمدی می نامیم که از نور حکمت علوی گشایش می یابد که قلمرو حاکمیت صلوة محمدی است و لذا فکر و ذکر اهالی آن اینست: اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد! این همان بهشتی است که خداوند در کتابش به نفس مطمئنه وعده می دهد که: ای نفس مطمئنه بسوی پروردگارت بازگرد و بر بهشت من وارد شو تا در آن به خوشبختی کامل برسی!

۱۴۷- نامهای کثیر دیگری در حول و حوش این سرزمین قدسی و رضوانی در فرهنگهای حکیمان مذاهب الهی وجود دارد که به لحاظ معنا بیانگر حقیقتی واحدند. مثل "سرزمین زمرّدین" که همان سرزمین حاکمیت نور سبز است که ما را با معنای جزیره خضرا روبرو می کند و این تلاقی حکمت مزدائی و اسلامی است. و یا کوه قاف در اساطیر ایرانی که قلمرو ظهور اسرار است که در قرآن کریم هم بمعنای ذات قرآن و اسرار قرآنی می باشد: ق سوگند به قرآن مجید! امروزه تطبیق و تقریب مذاهب و حکمت ها کمک شایانی در درک این حقیقت آخرالزمانی است که هانری کربن پیشتاز

**این امر عظیم به رهبری حکمت شیعی می باشد و ما این همگرائی و اتحاد حکمت ها و مذاهب را در قلمرو عرفان عملی و تجربیات ماورای طبیعی زندگیمان تبدیل به یقین قرآنی و ایدئولوژی نجات آخرالزمانی کرده ایم.**

**۱۴۸- امروزه هیچ مذهبی همچون مذهب امامیه و شیعه اثنی عشری برای تبیین جهانی آرمان و حکمت امام زمانی خود محتاج این حکمت هورقلیائی و ارض ملکوت نمی باشد زیرا این امر به مثابه تمامیت روح عملی این مذهب است که بدون آن حرفی برای جهانیان ندارد و امیدی برای نجات انسان آخرالزمان! این همان ارض موعود همه مذاهب الهی است.**

**۱۴۹- بنده از کودکی یک پا در ارض ملکوت و پای دیگر در ارض ناسوت داشته ام و لذا نوعی حیات برزخی را تجربه می کردم ولی بر آن هیچ علم و معرفتی نداشتم تا اینکه در چهل سالگی با واقعه نزول روح، تماماً به این ملکوت و جنات نعیم وارد شدم و سه سال تمام در آن زیستم و پس از خروج از آن به تعلیم و تبیین این جهان پرداختم که تماماً عرفانی- قرآنی- امامی بود زیرا سرزمین اعراف و قلمرو قاف بود. و لذا مبانی همه مذاهب الهی را از زرتشت تا محمد(ص) یکی یافتم و به تبیین این یگانگی پرداختم.**

**۱۵۰- از امام صادق(ع) حدیثی مفصل در باب اهالی جابلقا و جابلسا آمده است که جملگی تحت ولایت مطلقه و ربوبیت امامان قرار دارند و رزقشان عبادات و ذکر و تسبیح و معرفت آنهاست و همه از بندگان مخلص خدایند و در خدمت ظهور امام زمان زیست می کنند و برای این امر عظیم جهاد می کنند که اشیای مادی در نزد آنان جملگی جوهرند. این همان شهر محمدی است که شهر قاف است و بر کل جهان هستی احاطه دارد و ابلیس در آنجا راه ندارد.**

**۱۵۱- روایت دیگری از امام حسن عسکری(ع) وجود دارد که حیات هورقلیائی و ملکوتی ایشان را در همین دنیا نشان می دهد و فقط کسانی که در این ارض آسمانی وارد شده اند امامت ایشان را درک و شهود می کنند و نیز جایگاه آسمانی ایشان را بر زمین می یابند! این همان حیات طیبه عرفانی است.**

**۱۵۲- این ارض ملکوتی و حیات جاوید بهشتی امام همان شهر محمدی است که همان قلمرو معراج آن حضرت میباشد. و لذا اهالی این شهر همه منازل آسمانی معراج محمدی را در این ارض ملکوتی درمی یابند و شهود می کنند همانطور که برای خود این بنده چنین واقعه ای بر حسب همه آیات سوره نجم رخ نمود در حوالی زادگاه بهشتی ام (جنت المأوی). و برای ثبت حقانیت این واقعه عظیم آن دل (فؤاد) شهودی بر دامنه کوهستانی که آن شهود رخ داده بود حک گردید که ردپائی از ارض ملکوت است در ارض ناسوت!**

**۱۵۳- بیان دیگر ارض ملکوت در قرآن همان ارض واسع خداوند است که همه ارزشها و نعمات دائماً در حال توسعه و شرح می باشند این ارض واسع خداوند همان خاک ازلی حضرت آدم است. و لذا این ارض ملکوت برای هر عارفی که رخ میدهد همان ارض وجودی و جسمانی مختص خود اوست. پس در این سرزمین قدسی هر کسی قلمرو ویژه جان و تن خودش را داراست که مخلوق علم و اخلاص و تسبیح خود اوست و لذا همه ظهورات و نعمات هم به مثابه ظهور و تجلی و توسعه جان عرفانی و فؤاد اوست. همانطور که گشایشی دیگر برای این بنده در دامنه قله دماوند (قاف) رخ نمود که چشمان من از این قله گشوده شد و گوئی که دماوند، قاف جان و جمال اعراف خود من بود که برای برخی از دوستانم که آنجا با من بودند رؤیت گردید و برحسب اتفاق و ناخواسته عکسی هم از آن چشم حیرت آور ثبت گردید و به یادگار برای همگان باقی ماند. به یاد دارم که در آن واقعه بنده از خودی خودم فنا شده و عین طبیعت دماوند بودم. این تن خود من بود در طبیعت الهی آدمیت من! این همان تحقق "طباع تام" است در ارض ملکوت!**

۱۵۴- ظهور آن دل و آن چشمی که از ارض ملکوت برای اهالی ناسوت رخ نمود و در عالم بشری هم به ثبت رسید بمعنای ظهور ارض ملکوت در ناسوت عامه بشری است که خبر از ظهور جهانی امام دارد که واقعه ای کاملاً بدیع در این عصر است که بمعنای تقریب عوالم و تداخل متافیزیک در فیزیک است.

۱۵۵- یاران و وزرای امام زمان نیز از اهالی همین ارض ملکوت هستند که طبق کلامی از امام صادق(ع) این یاران دارای شمشیرهائی هستند که یک ضربه اش کوهی را دو نیم می سازد. و این کلام ما را به یاد شمشیر امام در ظهور جهانیش می اندازد.

۱۵۶- ارض ملکوت برای مردان، قلمرو ظهور حوائیت جان از طبیعت تام است و برای زنان هم ظهور آدمیت جان می باشد. و لذا اسوه های عرفانی تمامیت این ظهور جان هم علی(ع) و فاطمه(ع) هستند که بانیان این جهان ملکوتی در ناسوت می باشند. عین این معانی در حکمت های موسوی و عیسوی و مزدائی و بودائی هم بنامهای دیگری حضور دارد که کهن ترین این نامها در حکمت ویدائی هند باستان بنام کریشنا و آرجونا است که دو الهه مؤنث و مذکرند که سالکان را بسوی قلمرو وحدت با طبیعت جان یعنی نیروانا هدایت می کنند که توصیفش بسیار مشابه ارض ملکوت یا هورقلیای حکمت اسلامی است. در حقیقت ارض ملکوت قلمرو وحدت وجود یعنی اتحاد جهان صغیر و جهان کبیر است که همان انسان و طبیعت می باشند زیرا انسان همان طبیعت صغیر و فشرده است و طبیعت هم ارض واسع وجود الهی انسان است. و در قرآن کریم خداوند مؤمنان را به ارض واسع خود دعوت و بشارت می فرماید. پس جهان اعراف جان عارفان است که کلیت و تمامیتش همان جان امام است که همه چیز در وجود او احصاء و ارزیابی می شود بقول قرآن کریم- و آن دو تجلی مذکر و مؤنث دارد یعنی علوی و فاطمی و یا کریشنائی و آرجونائی! ارض ملکوت تحقق این کلام خداست که زمین و آسمانها را مسخّر وجود انسان کرده است. و این توصیف کوه قاف است که بر کل جهان هستی احاطه دارد و هرکه به این قاف ملحق شود دارای حق تسخیر جهان است به رهبری سیمرغی که همان امام است در آسمان قاف. و هدهدی که همان عارف امامیه است در زمین قاف!

۱۵۷- آدمی بمیزانی که به نور عرفان نفس با حیات و هستی خود به صلح و اتحاد میرسد لایق ارض ملکوت است و حقایق فطرت جانش را در جهان بیرون می یابد و این یافته های قلمرو ارض واسع پروردگار است که سلطان و بانی این صلح و اتحاد با خویشتن همان علی(ع) و فاطمه(ع) در آخرالزمان هستند.

۱۵۸- اگر شاهدیم که هر عارف واصلی وصف منحصربفرد خودش را از درک و تجربه ارض ملکوت عرضه کرده است به این معناست که این عوالم مخلوق اراده و علم خود آنها از جان و جهان است یعنی ارض ملکوت همان خلق جدید رحمانی انسان است که خالق ذاتش علی مرتضی است و لذا جمیع عارفان هر یک وجهی از این خلقت علوی را در خود کشف می کنند و این جهان علوی و علیین است که طبق قول الهی کتاب زنده است یعنی قرآن حیّ و قیوم که جامع همه کتب آسمانی پیشین نیز میباشد از جمله اوستا و تورات و انجیل!

۱۵۹- اینست که همه این عارفان واصل قبل از کشف ارض واسع و ملکوت پروردگار در آخرالزمان موفق به دیدار وجوه علوی و فاطمی پروردگار شده اند که این تجلیات ذوالجلالی و ذی الجلالی پروردگار گوهره این خلق جدید است که این واقعه برای خود این بنده تحققی شهودی داشته است و یک نظریه عرفانی محض نیست.

۱۶۰- در عرفان یهود نیز شاهدیم که در آخرالزمان یهوه به جمال بانوئی آسمانی تجلی می کند و ارض موعود را برای مؤمنان یهودی ممکن می سازد که این بانو دارای هویت ایلیائی است. و می دانیم که در معرفت شیعی ایلیا در آخرالزمان همان علی مرتضی است.

۱۶۱- پس همه مؤمنان مذاهب الهی به یک ارض موعود آسمانی واحدی وعده شده اند که دارای راه و رسمی یگانه و معارفی واحد است بزبانهای هر قومی!

۱۶۲- پس ارض موعود، ارض ملکوت، ارض واسع، زمین آسمانی یا آسمان زمینی، جنات نعیم، نیروانا، هورقلیا، جابلسا و جابلقا، اقلیم هشتم، رضوان، جزیره خضرا، مدینه فاضله امام زمان، جامعه صلواتی، خلق جدید رحمانی در یوم الاخری، تسخیر زمین و آسمان به اراده انسان و خورنه و هورخش جمله سخن از واقعه ای واحد است در آخرالزمان که بزرگترین وعده الهی در حکمت همه مذاهب توحیدی در تاریخ بشر بوده است که واضح ترین بیان قرآنی آن اینست: سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که هر آنچه که در زمین و آسمان وعده داده شده اید در خود شماست پس چرا در خود نظر نمی کنید. ذاریات- و امام صادق(ع) هم در حدیثی از دو شهر مشرقی و مغربی خداوند به نام جابلسا و جابلقا سخن گفته است که عین وصف ارض ملکوت است.

۱۶۳- نیاز فطری بشر آخرالزمانی به پیدایش این ارض ملکوت بحدّی شدید است که این چند سده اخیر در سراسر جهان همه بزرگان معرفت بشری در صدد پیدایش آن به روشهای گوناگونی بوده اند که همه ایدئولوژیهای عصر جدید بیانگر این نیاز فطری انسان آخرالزمان است اعم از ایدئولوژیهای مادی مثل لیبرالیزم و کمونیزم تا مکاتب و فرقه های شبه معنوی و عرفانی که هر روزه شاهد ظهورش هستیم که همه اینها دال بر حقیقت بزرگی است که بشریت در آخرالزمان بطور فطری به آن وعده داده شده است. این همان احیای دین خالص در قرآن است که مؤمنان بطور تنهائی، دوتائی یا سه تائی به آن امر شده اند که این هسته مرکزی حزب الله در قرآن است که پیروزیش از جانب خدا تضمین شده است. اینها همان هسته های رابطه عرفانی بین مؤمنان می باشد که راز در میان می نهند و قیامتشان برپا می شود (سوره مجادله)- این همان بنای خانواده عرفانی و امام زمانی است در سوره رحمن (آلاء الله)-

۱۶۴- تلاشهای کافرانه و مادی بشر جهت برپائی ارض موعود و مدینه فاضله منجر به خلق رجمانی و دوزخی بر زمین شده است مثل امپریالیزم، کمونیزم و صهیونیزم و امثالهم. همچنین تلاشهای مشرکانه و منافقانه و شبه عرفانی که منجر به پیدایش مذاهب شیطانپرستی رنگارنگی در سراسر جهان شده است مثل مکتب اکنکار،عرفان حلقه و اشو و تئوسوفی های رایج هندی- انگلیسی که جملگی به تباهیها و عذابهای بزرگ و ابتلای شیطانی انجامیده است. و یا جوامع طبیعی- عرفانی همچون جامعه بوبر یا فرقه داودیه که بواسطه تهاجم طاغوت درهم کوبیده شدند. و یا جریانات گیاه خواری و محیط زیست پرستی که جملگی دال بر احیای فطرت الهی بشر آخرالزمان بسوی ارض موعود است که از معرفت و تقوای لازم برخوردار نیست و بسرعت دچار بن بست و گمراهی می شود. و قابل ذکر است که طبق حدیثی از امام صادق(ع) اهالی جابلسا و جابلقا دارای تغذیه نباتی هستند. خود اینجانب بمدت یکسال در دوره نوجوانی به گیاه خواری خام روی نمودم که در این مدت دچار تحولات عظیم روحی گشتم که در خدمت هدایت عرفانی من نقش مهمی ایفا نمود زیرا جانم را به حیات طبیعی بسیار نزدیک نمود. و باید دانست که اهالی ارض ملکوت دارای حیاتی تماماً طبیعی هستند و طبیعت تام حاوی کل روح عرفانی بشر است اگر توأم با معرفت نفس و تقوا باشد. زیرا امروزه طبیعت محل نزول و عروج ماورای طبیعت است پس زندگی با تقوا و معرفت نفس در آغوش طبیعت برای تقرب به ارض ملکوت کافیست.

۱۶۵- امروزه متأسفانه اکثر علما و مراجع رسمی دینی ما با هر پدیده و گرایش غیرفقهی در دین مخالفند که این امر خودشان را هر چه سریعتر با تمامیت اسلام به بن بست میرساند. بقول امام خمینی، فقه فقط یکی از وجوه اسلام است و نه تمام آن. یک زندگی حقاً معنوی که انسان امروز را به ارض ملکوت هدایت می کند، زندگی جامع فقهی- طبیعی- عرفانی- اجتماعی است که موفق به قرائت و تبیین قرآن در زندگی شود.

۱۶۶- امروزه کسانی که هنوز چشم و گوش و احساس و هوش نسبت به طبیعت زنده پیرامون خود دارند حضور متافیزیک و ملکوت را در طبیعت درمی یابند زیرا ملکوت بسیار نزدیک شده است همانطور که دوزخ آشکار گشته است. (قرآن کریم)-

۱۶۷- امروزه هر انسانی هرقدر هم که لامذهب باشد یک موهبت، نعمت، کرامت و معجزه ای از وجود را در زندگی خود آشکارا داراست که همین سرنخ ارض واسع جانش می باشد که با جستجوی آن در باطن خود به آستانه ورود به ارض ملکوتش می رسد. برای درک و دیدار ارض ملکوت کافیست که هوش و حواسی زنده داشته باشیم که این حیات معنوی جز محصول عرفان نفس و رویکرد به باطن خود نیست: و آن در خود شماست چرا در خود نمی نگرید. قرآن-

۱۶۸- امروزه متأسفانه پس از چهارده قرن حکمت و عرفان علوی هنوز هم بسیار اندکند علمای شیعی که برای معرفت نفس و عرفان در هدایت شیعی ارزش و اهمیتی واجب و مقدماتی قائلند. و بلکه اکثر علمای شیعی این امر را انحرافی هم می دانند که از جانب شرق و غرب و بنی اسرائیل وارد اسلام شده است! پناه بر خدا از این همه بدبختی!

۱۶۹- باید دانست که موتور محرکه سیر و سلوک عرفانی و میزان تجلی آئینه معرفت نفس و قدرت تقرب به ارض ملکوت در عشق به حق است حق بمعنای ظهور خدا از انسانی پاک و صدیق و عارف و عادل! و چنین انسانی در عظمت و کمال جز علی(ع) نیست. و لذا عشق علی(ع) قدرتمندترین موتور محرکه این مکتب است که سالک را به فرزندش مهدی و قلمرو حیاتش میرساند.

۱۷۰- معرفت نفس گنج نهان حق در جان انسان را می کاود و انسان را الهی می کند تا بلکه الهیت حیات دنیویش را هم آشکار می سازد که همان حیات طیبه در ارض ملکوت است که حیات خلاق الهی بشر است و براستی ارض واسع و رحمت واسع و کرامت واسع و علم و حکمت و عرفان واسع و فزاینده و لامتناهی است.

۱۷۱- و اما باید دانست که نور معرفت نفس و عشق به خودشناسی عرفانی، موهبت و کرامتی است که عالیترین لطف و نظر ائمه هدی بر دل شیعیان و محبّان می باشد. و بنده این ولایت را مدیون عشقی می دانم که در خانواده ما و بخصوص مادربزرگ مادریم جاری و فورانی بود و من دوران کودکیم را در آغوش محبت او غرق در این نور بودم که در شب قدری میهمان خدا شدم و شراب طهوری را از دستش نوشیدم و در احاطه نور ولی او از همان دوران در ارض ملکوتش وارد شدم و لذا همه عمرم را در اوج عزّت و رحمت و کرامت و بی نیازی زیستم و زیربار هیچ زور و ستمی نرفتم با اینکه در فقر مطلق بوده و مالک هیچ چیزی در این دنیا نگشتم.

۱۷۲- بنابراین یک مسلمان شیعه اگر اهل عرفان نفس نباشد بدبخترین انسان روی زمین است زیرا از گنج نهانی که فطرتاً در جان اوست بی بهره می ماند و بقول مولوی چون ماری بر گنجی خفته است و جان می کند و چه بسا بدست اشقیاء هلاک می شود تا تصاحب شود. و این همان بلائی است که امروزه بر جهان شیعه نازل شده است.

۱۷۳- یک مسلمان شیعه اگر اهل عرفان نفس نباشد دیوانه می شود از فرط کبر و غرور ناشی از نور ولایتی که در جان دارد ولی از آن بی بهره است. و این راز بدبختی جهان شیعه است که ولایت ائمه هدی را از روی جهلش به نژادپرستی و استکبار نفس خود ترجمه کرده و سرنگون گشته است.

۱۷۴- ولایت علی(ع) و محبت اهل بیت الهی نه تنها انسان آخرالزمان را از سقوط در دوزخ مصون میدارد بلکه بواسطه مجاهدتهای عرفانی بر جنات نعیم وارد می کند که همان ارض ملکوت است.

۱۷۵- بدان که ارض ملکوت همان قلمرو ارضی ولایت علی(ع) است از برای عارفان علیین!

۱۷۶- منظور از علی(ع) و ولایت ائمه هدی، مقام انسان کامل و خلافت الهی است که مظهر همه اسماء و صفات پروردگار است و رحمت مطلقه او! باور به چنین رحمتی از خدا و باور به چنین مقامی از انسان همان مقدمه ورود به این ولایت است.

**۱۷۷- ارض ملکوت و حیات طیبه انسانی در این قلمرو زمین آسمانی اجر ایمان و معرفت و یقین به رحمت مطلقه خداست. در حقیقت چنین حیاتی چیزی جز تحقق علم رحمت خدا بر انسان نیست. و هر انسانی در زندگی مخلوق همان درجه از باورش به رحمت خداست و علمش به این رحمت. زیرا یقین به چنین رحمتی فقط حاصل علم و معرفت به آن است.**

**۱۷۸- ایمان و باورمان به علی و ولایتش و اقتدار و رحمت مطلقه ناشی از این باور بدین دلیل است که به چنین مقامی از کمال رحمت مطلقه خدا در همه انسانها و از جمله خودمان باور داریم. و اینست که چنین ایمانی موجب مصونیت از دوزخ و تباهی و نابودی و عروج به مقام علیین در جنات نعیم و رضوان الهی است. و اینک نفس مطمئنه به چنین مقامی نائل می آید که ناشی از یقین و اطمینان علمی- عرفانی در حق این رحمت مطلقه ارحم الراحمینی است زیرا آدمی فطرتاً بمیزانی که امری را درک و فهم می کند و درباره اش علم و معرفت قلبی می یابد به آن امر اطمینان و یقین حاصل می کند. در این معنا بسیار بیاندیش که اصل ذاتی مذهب امامیه است.**

**۱۷۹- باور به شفاعت ائمه هدی نیز حاصل باور به رحمت مطلقه خدا در وجود قدسی امامان است. همانطور که شفاعت در امری عین بدعت است پس باور به رحمت مطلقه نیازمند علم بدعت است همانطور که امام صادق علم بداء را از ارکان این مذهب قرار داده است. و این بدعت جز بمعنای خلق جدیدی از انسان نیست که موجب حیات و هستی بکلی متفاوتی می گردد که هویت الهی است که امامان معصوم مظاهر آن می باشند. و لذا مذهب امامیه مذهب بدعت است و ایمان و علم امامیه هم ایمان و علم بدعت است. باور به بدعت اساس امامت و مذهب امامیه است.**

**۱۸۰- شیعه نیست کسی که ایمان به این امر نداشته باشد که او هم بایستی بواسطه ولایت علی و ائمه هدی به این مقام نائل آید و مقیم جنات نعیم و ارض ملکوت امام شود. و کسی که در حیات دنیا جهت حصول این مقام ولائی جهاد نکند شیعه مؤمنی نیست.**

**۱۸۱- شفاعت ناشی از ایمان شیعی حاصل باور علمی- عرفانی (و نه موروثی) به مقام الهی انسان است که امام اسوه کاملش میباشد که بایستی در تبعیت و ولایتش به این مقام نزدیک شد و بلکه عین او گردید همانطور که امام علی(ع)، سلمان فارسی را هم شأن خود نامیده است و همانطور که امام باقر(ع) شیعه مخلص را مظهر امام خوانده است. فقط چنین باور یقینی به این مقام الهی و خلاق انسانی است که شیعه امامیه را از آتش دوزخ مصون داشته و بر جنات نعیم وارد می کند تا در آن دانشگاه بهشتی به اسرار علم علی علم و معرفت یابد همانطور که رسول خاتم فرموده: بهشت دانشگاه طالبان علم کلمه علی است.**

**۱۸۲- چرا علم کلمه علی!؟ زیرا شیعه علی(ع) با بر زبان راندن اسم "علی" نور گشایش و قدرت روحانی ویژه ای را در خود احساس می کند که از نور این کلمه است. پس ذکر کلمه "علی" موجب تأویل و تعین نور این کلمه در وجود ذاکر است همانطورکه علم بدعت و امامت هم جز علم تأویل نیست که در قرآن کریم هم درباره امامت ابراهیم خلیل که نخستین امام است بکار رفته است. و تأویل اسم و یاد علی در نفس ناطقه بواسطه عرفان نفس موجب احیای فطرت الهی در جان بشری می شود. همانطور که امامان هم جمال کمال فطرت الله می باشند. و عظمت عرفان نفس که سالک را به امامت جانش می رساند بدلیل حضور فطرت الله در فطرت بشر است. و نور این فطرت جز به نور یاد علی و امامان معصوم متجلی نمی شود که قابل درک عقلی و عرفانی گردد. اینست که معرفت نفس شاهراه الحاق به امامت وجود و فطرت الهی در خویشتن است که جمال کمال این مقام هم امام است.**

**۱۸۳- پس معرفت نفس که وادی تأویل کلمة الله در فطرت الهی بشر است همان وادی علم امامت است زیرا امام همان مظهر کلمة الله است و سالکان به نور کلمه علی به نور کلمه الله نائل می آیند زیرا اسم علی که از اسمای اعظم الهی است محل ظهور کلمة الله و آفرینش جهان است.**

۱۸۴- پس انسان شیعه و امامیه یک سالک رهرو کمال است و کمالی جز پروردگار نیست که کامل است و امام هم اسوه این کمال در بشر می باشد و نور کمالش را به جان محبّان می تاباند.

۱۸۵- پس اگر شیعه ای با هر درجه از محبت اهل بیت عصمت، فاقد معرفت نفس و حکمت توحیدی و علم بدعت و رحمت مطلقه باشد این شیعه گری جز حسرت و داغی بدل نخواهد بود که فرد را فقط گدا و دریوزه شفاعت امامان می سازد و بتدریج نسبت به آنان بدگمان شده و بسوی نفاق میرود و عاقبت منکر و مرتد می شود که شاهد چنین جریانی در جهان تشیع بوده ایم.

۱۸۶- سیر حرکت یک شیعه بسوی امامت ذاتش جز سیر عرفان نفس و سلوک روحانی در باطن نیست وگرنه این ارتباط یک طرفه از بیرون دیر یا زود به بن بست می رسد. و سیر حرکت شیعه بسوی امامت و فطرت الهی خویشتن همان سیر تقرب و ورودش به ارض ملکوت است که قلمرو حیات غیبی امام است. غیبت امام جز از طریق معرفت نفس جبران نمی شود و تبدیل به کمال رحمت و نعمت نمی گردد و لذا امام سجاد فرموده هر که خود را شناخت امامش را شناخت.

۱۸۷- برداشتن بار امانت و ولایت امام جز از طریق معرفت نفس ممکن نمی شود زیرا این باری روحانی و عرفانی و جوهری است. این همان باری است که حاملانش را بقول علی(ع)، همطراز انبیای مرسل و ملائک مقرب قرار می دهد.

۱۸۸- آن امتحان الهی قلوب مؤمنان شیعی که آنان را لایق حمل بار ولایت امام می سازد (بقول علی‌ع) درجات گوناگون دارد که آخرین و بزرگترینش آنست که یک شیعه چون در وادی عرفان نفس به ولایت امام در خود رسید کوس انالحق نزند و در ولایت امام، طمع نکند و دعوی امامت ننماید. بنده شاهد تعداد کثیری از خوانندگان آثار و معارف خود بوده ام که بسرعت کوس انالحق زده و دعوی امامت می کنند و برای فروش آن به بازار رفته و در آنجا رسوا و هلاک می گردند. طمع کردن در ولایت امامان امریست که مکرراً از جانب ائمه هدی به پیروان و شیعیان اخطار داده شده است.

۱۸۹- امتحان دیگر شیعیان آنست که چون شاهد ظهور ولایت امام از وجود عارفان شدند به انکار و عداوت برنخیزند و بلکه با تصدیق آن لایق این نور شده و به این نور ملحق شوند و اهل عرفان نفس گشته و بسوی ارض ملکوت حرکت کنند. انکار و عداوت در قبال حقایق و اسرار ولایت امام از وجود عارفانش بزرگترین امتحان برای جوامع اسلامی و خاصه شیعی بوده است که متأسفانه اکثراً دچارش گشته و به عذابها و خسران عظیم در هر عصری دچار شده اند و با صورت بر آتش جهنم دوران سرنگون گشته اند. جامعه اسلامی از بابت هیچ انکاری همچون عداوت با عارفانش در طول تاریخ لطمه و خسارت ندیده است که یکی از این خسرانها، پیروی از شیطان تکنولوژی و صاحبان جهانی آن بوده است که آنها را از عزّت و شرف محروم کرده است.

۱۹۰- در یک کلام طبق آیات الهی و روایات شیعی باید بگوئیم کل راز سلطه طاغوت تکنولوژی غرب بر جهان اسلام، حاصل انکار و عداوت مسلمین با عارفانشان بوده است که مظاهر ولایت امام زمان هستند. سقوط مسلمین در آتش دوزخ صنعت پرستی مصداق آن کلام خداست که: در آنروز کافران با صورت بر آتش دوزخ سرنگون می شوند! که این کفر پس از ایمان است. و باید دانست که کفر در منطق قرآنی پس از ایمان و اسلام رخ می دهد: کافر نشدند الا اینکه قبلاً اسلام آورده بودند! قرآن- این کفر حاصل انکار و عداوت با جمال و کمال ایمان است که از وجود عارفان رخ می نماید که ولایت امام زمان در عرصه غیبت است. و همه بدبختی های مسلمین در صدر اسلام نیز حاصل انکارشان در قبال امامان بود که زیر یوغ ستم بنی امیه و بنی عباس بمدت شش قرن جان کندند.

۱۹۱- و امروزه راز مصونیت از سقوط در آتش دوزخی که از بطن تکنولوژی آشکار شده است نیز ولایت علی(ع) است که شرایط درک و الحاق به این ولایت ذکر شد. ولی پس از این خروج از آتش بایستی سالک وادی ارض ملکوت امام

شد که جز بقدرت عرفان نفس ممکن نمی شود زیرا درب ورود به این ارض آسمانی همانا دل مؤمن به امام است. دلی که به امام ایمان دارد بدین معناست که خدائی جز در وجود امام نمی شناسد. و اینست سرّ مذهب امامیه! به ایمانی کمتر از این نمی توان به رحمت مطلقه الهی رسید و از اهالی خلق جدید در ارض ملکوت گردید. و این همان فرج امام است. "فرج" بمعنای گشایش است گشایش درب شهر محمدی یا ارض ملکوت!

۱۹۲- طمع و دخل و تصرّف در ولایت امام یکی از فتنه انگیزترین پدیده های آخرالزمان بخصوص در جهان اسلام و تشیع است. از فتنه باب در عصر قاجار تا دهها مدعی مهدویت در جهان اسلام در سده اخیر نمونه هائی از این طمع است که اتفاقاً گریبانگیر سالکانی می شود که از برکات و رحمات این ولایت برخوردار شده و از امتحان الهی در این امر برنمی آیند و دچار شیطنت می گردند. همانطور که سیدعلی محمد باب از مریدان عرفان ولائی شیخ احمد احسائی دچار چنین وسوسه ای گردید. قابل ذکر است که شیخ احمد احسائی از حکیمان و عارفان طراز اول تاریخ جدید جهان اسلام است که در باب عرفان ولائی و ارض ملکوت امام آثاری بدیع و گرانقدر تألیف نمود ولی متأسفانه بدلیل انتساب فتنه باب به این آثار، مغضوب علمای رسمی واقع شده است. بی تردید چنین انتسابی جاهلانه است و به مانند آنست که ظهور نخستین دجال در صدر اسلام را که قرآن را ز بر می خواند به رسالت رسول خاتم(ص) منسوب کنیم و یا پیدایش فرقه های علی اللهی را به علی(ع) نسبت دهیم.

۱۹۳- ولایت دو معنای موازی و مکمل و دیالکتیکی دارد: محبت و حاکمیت! یعنی تن و دل و زندگی به حکومت محبت الهی دادن! و اما اسوه کامل یگانگی حکومت و محبت همان علی و علیین هستند. رحمت مطلقه الهی حاصل پذیرش این حکومت محبت است. امام علی(ع) تنها امامی است که شرایط زمانه اش این امکان را پدید آورد تا همه وجوه این حکومت محبت الهی را به عرصه ظهور عملی آورد و لذا حجت کاملی از امر امامت باشد: ۲۳سال برای تحقق شریعت، ۲۵سال صبر در طریقت و ۵سال استقرار حقیقت!

۱۹۴- ولی حجت ها و اسرار علوی زندگانی عرفانی و ولائی امام علی(ع) را هرگز نمی توان از طریق اخبار تاریخی و روایات منسوب به امام دریافت. این اخبار زندگی امام و کلامش فقط در وادی عرفان نفس تأویل می گردد و امام جان در فطرت الهی سالک رخ می نماید و بالاخره امام زمان در بیرون دیدار می شود که سالک را به ارض ملکوت راه می نماید و فرج حاصل می شود. زیرا فرج امام زمان جز راهیابی به قلمرو حیات عرفانی امام نیست. غیبت امام توفیق اجباری جهت الحاق به نور اوست که ارض ملکوت همان آفاق و جغرافیای حاکمیت محبت این نور است. نوری که حقیقت جوهری اشیاء و طبیعت را متجلی می سازد. پس ارض ملکوت همان ظهور جوهره الهی طبیعت به نور امام است. و این همان ظهور الهی مخلوقات است: و در آنروز زمین و آسمان و هرآنچه بین آنهاست از برای خدا بروز می کنند. قرآن کریم! ارض ملکوت ظهور خالقیت از مخلوقات است و این همان گوهره خلق جدید است که از برای هر سالکی منحصربفرد خود اوست. پس ارض ملکوت دارای بی نهایت تجلی است و این معنای ارض واسع خداوند است.

۱۹۵- هریک از عارفان علیین در عرصه غیبت دربی از فرج امام زمان و مدخلی بر ارض ملکوت برای طالبان و شیعیان هستند. و آنانکه به درجه ای در این قلمرو وارد می شوند در واقع بر دانشگاه علم علی وارد شده اند که اگر در این راستا جهاد نکنند برای مدت طولانی در این قلمرو باقی نمی مانند. ارض ملکوت دانشگاه امام شناسی وجودی است که مهمترین درس این دانشگاه معرفت نفس است که بدون ولایت پذیری و اطاعت صادقانه چنین درسی که محور امام شناسی است حاصل نمی گردد.

۱۹۶- در حقیقت باید گفت که شیعیان حقیقی امام ساکنان ارض ملکوت هستند که قلمروئی بین جابلسا و جابلقا می باشد و اینان حاملان بار ولایت امام زمان در آخرالزمانند! اینان بقول امام صادق، روشنائیهای روی زمین در ظلمات دوزخ تکنولوژی هستند.

**۱۹۷- بنابراین برای یک مؤمن شیعی شناخت ارض ملکوت به مثابه خودشناسی تمامیت زندگیست که اگر چنین معرفتی نباشد و مؤمن منشأ حیات معنوی خود را نداند بی تردید دچار تنفیس و اشد استکبار و خودپرستی می شود زیرا ساکن ارض ملکوت بایستی مدام در حال شکر و تسبیح الهی برای امامش باشد.**

**۱۹۸- به بیان دیگر همه شیعیان و سالکان معرفت نفس حتی با حداقل ایمانی که دارند به درجه ای در سیطره رحمت ارض ملکوت امام قرار دارند و بمیزان خودآگاهی عرفانی بر مبنای حکمت امامیه همواره نشانه هائی از این رحمت مطلقه را در آفاق و انفس و در خواب و بیداری بصورت کرامات و مکاشفات آنی درمی یابند و هرچه که این خودآگاهی و جهاداکبر در زندگی مداومت داشته باشد مکاشفات جامعتری حاصل می آید و هرچه که ارتباط فرد مؤمن با عارفان علیین عمیق تر باشد و در تبعیت بیشتری باشند این ادراک از ارض ملکوت شهودی تر می شود و محسوستر.**

**۱۹۹- ولی بزرگترین معمای حیات طیّبه ملکوتی، رابطه دیالکتیکی شدیدی است که بین مسائل و وقایع زندگی ناسوتی و زندگی ملکوتی وجود دارد بگونه ای که قوی ترین مشاهدات ملکوتی از این قلمرو در مواقع گرفتاریهای شدید حیات ناسوتی رخ می دهد که گاه منجر به دیدار با امام می شود. و شاهدیم که امروزه در سراسر جهان گزارشاتی از چنین مشاهدات غیبی داده می شود که شباهتهای زیادی به یکدیگر دارند با اینکه از پیروان مذاهب گوناگون هستند. و این مصداق کلام الهی در قرآن است که دوزخ آشکار شد و بهشت بسیار نزدیک گردید.**

**۲۰۰- ارض ملکوت همان هفت زمین آسمانی در سوره طلاق است که امام مقیم در هفتمین طبقه آنست و هر گروهی از مؤمنین اهل معرفت در سائر طبقات اقامت دارند. که این اقامتی دوگانه و بینابینی از برای کسانی است که هنوز در قید حیات دنیا هستند. این همان برزخی است که در سوره رحمن از آن سخن رفته است. حضور امام در میان مردمان این دنیا نیز از همین وجه است.**

**۲۰۱- هرکجا که یک عارف علوی حضور دارد دربی از ارض ملکوت از وجه وجودش به روی مردمان گشوده است بر مؤمنین یا مستضعفین و درماندگان اجتماعی و مطرودین!**

**۲۰۲- در آخرالزمان، هیچ قدرتی نجات بخش تر از طبیعت بکر و پاک برای انسان دوزخی صنعت زده نیست بشرط اینکه بتواند مدتی در آغوش آن قرار گیرد که این امکان قرار در آغوش طبیعت جز به نور رحمت و شفاعت عارفان حاصل نمی آید. زیرا انسان تکنوسالار بطرزی حیرت آور از طبیعت بکر و پاک هراس دارد و همچون جن از بسم الله گریزان است و در طبیعت احساس نابودی می کند. طبیعت پاک درب ورود به رحمت و شفاعت امام زمان است زیرا امام زمان همان نور طباع تام و روح زندگیست که ارض ملکوت ظهور تمامیت حیات روحانی جان است. ارض ملکوت کارگاه احیای همه عناصر و ارکان حیات است و ظهور خلّاقه حیّ و قیوم! زیرا خداوند، زنده و زندگیست زندهٔ خلاق! همانطور که در قرآن کریم فرق مؤمن و کافر همان فرق زنده و مرده است فرق خلاقیت و جمود، فرق لطافت و قساوت، فرق زیبائی و زشتی، فرق طراوت و افسردگی!**

**۲۰۳- اینست که انسانهای صنعتی و کافر دل چون به طبیعت پاک میرسند جز در پناه مستی و تخدیر و فسق نمی توانند خود را تحمل کنند. و لذا بیشترین فجایع و جرم و جنایت و توحش و فساد را در سفرهایشان به طبیعت مرتکب می شوند چون در آغوش طبیعت امکان قرار ندارند و نفسشان دچار انقلابی می شود که توان مدیریت و هدایت آنرا ندارند و لذا از دست می روند و افسارگسیخته می گردند.**

**۲۰۴- امروزه شاهدیم که همه اهالی شهرهای بزرگ صنعتی دارای این آرزو و آرمان هستند که به اندازه کافی پول ذخیره کنند که چند صباحی را در آخر عمرشان در آغوش طبیعت بیارامند ولی بندرت چنین آرمانی محقق می شود. معمولاً همه ویلاها و کاخهائی که در آغوش طبیعت به ثروت مستکبرین شهرنشین ساخته می شود محل زندگی فقراء و**

کارگران و مطرودین و سرایداران می شود که دارای حداقل ایمان و معنویت هستند. و صاحبان این کاخها فقط در ایام تعطیلی امکان زندگی در طبیعت را دارند آنهم بقوت تخدیر و مستی و فسق و فجور در حصار سنگها و مبلمان و در محاصره شیاطین آریلی ماهواره ها! فاصله این کاخها از طبیعتی که در آن بنا شده اند بسیار بیشتر از فاصله شهرهای صنعتی از طبیعت است. زیرا این کاخها عصاره تکنولوژی پرستی و کفر و زیاده خواهی و استکبار آنهاست.

۲۰۵- امروزه غایت آرمان همه تلاشهای دنیاپرستان و کافران و تکنوسالارها و مقصود همه زیاده طلبی ها و رباخواریها و جرم و دزدیهایشان دستیابی به خانه ای در آغوش طبیعت بکر است. این همان جستجوی بهشت گمشده و ارض ملکوت و جنات نعیم است که انسان جاهل می خواهد از طریق جهنم و امکانات و علوم جهنمی خود به این بهشت برسد در حالیکه این بهشت طبیعت به رایگان رها شده و در اختیار همگان است و کسی بسویش نمی رود و بلکه همه روستائیان و ساکنان طبیعت در آرزوی فرار از آن و زندگی در شهرهای صنعتی هستند.

۲۰۶- اگر دقت کنیم امروزه اغلب شهرهای بزرگ بر محور مقبره یکی از عرفا و اولیای الهی بنا شده اند. در واقع نخستین کسانی که در آغوش طبیعت و در ارتفاعات و در کنار چشمه ساران رحل اقامت افکندند این مؤمنان بهشتی بودند. هنوز هم در اعماق جنگلها و ارتفاعات صعب العبور و در قلب کویر به قبر این اولیاء می رسیم که عمری را در تنهائی زیسته اند بهمراه انگشت شماری از مؤمنانی که در ارتباط با آنها قرار داشتند و عاقبت ترکشان نمودند و تنهایشان گذاشتند و گاه به قتلشان رسانیدند.

۲۰۷- پس می توان گفت که امکان و توان زندگی در آغوش طبیعت با شوق و رضا و احساس عزّت و شکر و اختیار، بزرگترین نشان ایمان و معرفت و خداشناسی است که آدمی را به فطرت الهی خود و امامت جانش رسانده است. زیستن شاکرانه در آغوش طبیعت عین زیستن با خدا در جنات نعیم و استحقاق عظیمی است و اجر کبیر خدا!

۲۰۸- از این منظر باید گفت که امام و عارفان علیین حلقه اتصال بشر به جان طبیعت هستند و این همان الحاق به جنات نعیم و ارض ملکوت در آخرالزمان است. همانطور که کلیه وعده های الهی به مؤمنانش در قرآن کریم به بهشت طبیعت ختم می شود که نهرها و چشمه ساران بزرگترین نشانه این بهشت می باشند: بهشتی که در آن نهرها جاریست!

۲۰۹- و تا دلی زنده به نور محبت و ولایت امام نشده باشد نمی تواند با طبیعت خدا که مظهر بهشت او بر زمین است مربوط شود و در آن آرام و قرار گیرد و با جان جهان متحد گردد که این ارتباط هم درجات دارد زیرا این زمین آسمانی و آسمان زمینی هفت طبقه دارد.

۲۱۰- و در چنین ارتباطی با جان طبیعت است که نشانه های الهی در آفاق و انفس شهود می شود و معلوم می گردد که او (امام) همان حق است. ولی کسانی به چنین باوری از حق در امام می رسند که به لقای الهی در دنیا باور داشته باشند که اکثراً ندارند. (قرآن کریم)- زیرا وقتی طبیعت مملو از آیات الهی است خود عارف هم که بزرگترین نشانه اوست مظهر لقای الهی می شود.

۲۱۱- و خداوند هرچه که در جهان آفریده به حق آفریده است اگر آدمی اهل باطن و عرفان نفس باشد. (قرآن کریم)- و الحاق به حق این جهان در طبیعت بکر جز به نور ولایت امام ممکن نیست که دو درب دارد: طبیعت و معرفت نفس!

۲۱۲- اینک به راز توصیف عاشقانه و قدسی عارفان از پدیده های طبیعی پی می بریم از چشمه و گل و بلبل و سرو و چمن و باران و دریا و کوهستان و رفیق شفیق که منجر به لقای سبّوحی پروردگار می شود!

۲۱۳- در متون کهن حکمت چینی لائوتزو هم توصیف بهشت و زندگانی عرفانی در حیات دنیا تماماً منوط به رابطه معنوی چندنفر انسان و زندگی مشترکشان در آغوش طبیعت بکر به دور از حیات شهری است که در کتاب معروف

**"دائو" که قدیمی ترین اثر عرفانی شرق دور است بسادگی تبیین شده است. غزلیات حافظ هم مکرراً چنین صحنه ای از بهشت را تصویر کرده است. فخنر عارف شهیر آلمانی نیز طبیعت بکر را مظهر جلال پروردگار خوانده است و گزارشاتی که از مکاشفات خود در طبیعت عرضه کرده عین گزارشات عرفای اسلامی است همچون روزبهان و عراقی و باباطاهر! پس باید گفت که حکمت و عرفان عملی و فرج امام زمانی در آخرالزمان جز در مهد طبیعت پاک و زندگانی طبیعی به دور از آتش دوزخ تکنولوژی و شیاطین آریلی، حاصل نمی آید و فقط کافیست که دل به نور عارفی صدیق به ولایت امام متصل شده و چشم و گوش و شامه و لمسی زنده یافته باشد.**

**۲۱۴- طبیعت جز طبیعت امام نیست که مظهر طباع تام است. پس طبیعت هم جز به نور نگاه امام، زنده و متجلی نمی گردد زیرا امام بقول کلام الهی در حدیث قدسی، مظهر حیّ و قیوم است. پس طبیعت به نور نگاه و نفس او زنده و برپا و خلاق و جاری می گردد بخصوص در جان کسانی که به جان امام متصل شده اند.**

**۲۱۵- هر رنگی رنگ خداست و هر بوئی بوی اوست و هر صورتی از اوست و هر سیرتی نیز اعم از خوب و بد: بگو که خیر و شر همه از اوست. قرآن- و فقط با چنین باوری می توان به ارض ملکوت در طبیعت راه یافت. بایستی حضور خدا را در طبیعت باور داشت تا به آن رسید زیرا بهشت قلمرو ظهور و بروز خدا بر انسان مؤمن است: مسئله اینست که دیدار خدا را باور ندارند. قرآن- و دیدار با خدا جز به نور وجود امام نیست و اینست که امام و امام شناسی و ایمان به امام شرط واجب برای ورود به ارض ملکوت است و بهشت خدا! زیرا امام همان حق خدا در جهان است پس بدون چنین باوری هم نمی توان به آیات الهی در طبیعت نائل آمد.**

**۲۱۶- هر گل و گیاه و میوه ای در طبیعت برای اهل معرفت حامل سرّ و حکمتی ویژه از جانب پروردگار است که دارای جامعیتی از معرفت می باشد که برخی از آنان در کتاب خدا هم مذکور است همچون خرما، زیتون و انجیر! هریک از دریاها و قلل مرتفع بر روی زمین نیز حامل نوری از حکمت و هدایت برای سالکان است همچون کوه سینا در لبنان یا کوه قاف در ایران و کوه نور در مکه! هر عطری از گلها و گیاهان نیز در حکمت های الهی حامل رازیست که دربی از معرفت را می گشاید. در حکمت مزدائی ایران باستان گیاه متیکه، در حکمت عیسوی گل نرگس، در حکمت محمدی هم گل رز (محمدی) مشهور است. برای اینجانب همه این گلها و گیاهان مذکور در مراحل متفاوت سیر و سلوک عرفانی نقش تعیین کننده داشته اند بخصوص گیاه متیکه، زیتون و گل محمدی و درمنه و قله دماوند و سلسله جبال البرز و رود هراز که هریک بنده را در گذرگاههای معراج روح هدایت کرده اند و اسراری را کشف حجاب نموده اند: کوهها و رودخانه ها را قرار دادیم تا شما را هدایت کنند. قرآن-**

**۲۱۷- هر یک از پرندگان نیز مذکّر اذکار الهی در قلوب سالکان هستند. برای بنده زاغ، هدهد، پروانه و سنجاقک در مراحل گوناگونی از زندگی معنوی ره گشا و سرچشمه الهامات غیبی بوده اند. در روزی که به وقت ظهر عاشورا صیحه آسمانی منفجر شد و روح بهمراه ملائک نازل شدند کل محیط زیست منطقه زادگاهم ناگهان غرق در طوفان سنجاقک و پروانه شدند و عطر زیتون تا مدتها آن کوهستان را فراگرفته بود که کل این وقایع در نیمه شب آن روز منجر به دیدار با امام زمان گردید که جملگی مرا به شهر محمدی و قرآن محمدی وارد نمود و از آن واقعه کل منطقه دازگاره برای من تبدیل به یک قلمرو آسمانی شد و مواجه با طبیعتی بودم که در تصورم نمی گنجید از جمله دریاچه ای که اطاقک گلی مرا فرا گرفته بود و شبها ستاره باران بود و روزها درختان بهر جانبی مرا سجده می کردند و ماه و آفتاب هر آن جلوه ای دگر داشت و شاهد طلوع ماهی دگر بودم که زمین را از بطن خود منور می ساخت که آفتاب در قبالش فانوسی در حال خاموشی بود. و همه اینها را در آیات قرآنی بوضوح خواندم و دانستم که خلق جدید رحمانی در حال وقوع است: خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیمش نمود بیان را. و ماه و خورشید داخل شدند و درختان به سجده پرداختند... سوره رحمن۵-۱- آنچه که رخ نمود از بطن طبیعت همان منطقه بود که از دوران کودکی با آن مأنوس بودم و به یکایک عناصر طبیعت آنجا عشق می ورزیدم!**

۲۱۸- عشق به طبیعت وجهی از حیات فطری و الهی در بشر است که اگر با ایمان و تقوا و معرفت نفس پیوند بخورد قلمرو لقاء الله است. این توجه و اهمیت را در جای جای قرآن کریم هم شاهدیم که خداوند اهل ایمان را به این پدیده متوجه می سازد تا در آن بیشتر تأمل و نظر کنند.

۲۱۹- مقدس ترین عنصر حیات در طبیعت آب است و نهرها و چشمه ساران که اساس بهشت خدا محسوب می شوند و عرش خدا هم بر آب است. و لذا رسول خاتم نیز در حین وضوء گرفتن به معراج رفتند.

۲۲۰- طبیعت را فقط در جان عرفانی می توان شناخت که این شناخت بسوی خداوند راه می نماید. شناخت طبیعت در آزمایشگاه شناختی رجمانی و بغی و گمراه کننده است و آتشین!

۲۲۱- تأویل طبیعت در جان موجب فرج امام زمان در آخرالزمان است که منجر به گشایش دربهای ارض ملکوت می شود و دیدار با امام!

۲۲۲- باید باور کرد این زمینی که بر آن زیست می کنیم درب آسمان و جامع همه گنجهای نهان الهی است همانطور که درب جهنم! این باور مقدمه هر فرجی است. همانطور که باور به حضور امام زمان در میان مردمان! و چشم این مشاهده هم تأملات درونی و عرفان نفس است. یعنی از چشم باطن می توان آسمانیت زمین و ملکوتی بودن ارض را دریافت. همه مشاهدات غیبی بنده در اوج چنین تأملاتی رخ نموده است.

۲۲۳- ارض ملکوت، ارض رحمت واسع خداوند است و معرفت نفس هم درب ورود به این رحمت است بقول رسول خاتم!

۲۲۴- حضرت موسی(ع)، در لب دریا خضر را دیدار نمود و در کوه سینا هم خدایش را و در درختی هم با وی سخن کرد. رسول خاتم(ص) هم در کوه نور با خدایش سخن گفت و در مشتی آب به لقای الهی رسید و بزرگترین تجلیش را رویت فرمود. و بقول رسول خاتم(ص)، حضرت یونس هم در شکم ماهی معراج کرد. و علی مرتضی در هر چیزی خدایش را می دید و این کمال معرفت است که مظهر رحمت مطلقه خداست بر شیعیانش! و لذا علی(ع)، بانی و کاشف تمام و کمال ارض ملکوت و بلکه ارض جبروت و لاهوت پروردگار در زمین ناسوت است. پس خوشا به سعادت شیعیان مخلص و عارفش!

۲۲۵- علی(ع)، خدا نیست بلکه انسانی مثل ماست ولی به کمال بصیرت و معرفت و هوش و حواس خود رسید و گشاینده بهشت خدا بر زمین شد. و لذا جز با علی و در علی نمی توان خدای را شناخت و دیدار نمود. و اینست معنای فرج امام! پس انسان کامل در همه جا یک انسان علوی است.

۲۲۶- اینک از این منظر بهتر می توان به حقارت و ضلالت خداشناسی ذهنی و فلسفی و کلامی و فقهی و فنی پی برد و نیز علم بغی که رسول خدا آنرا حجاب اکبر خوانده است.

۲۲۷- ارزش عقل و هوش و معرفت اینست که انسان بتواند حقیقت را در واقعیت دریابد و آسمان را بر زمین و خدا را در خود و بایستی را در هستی نقد و آخرت را در دنیا! و این از رحمت مطلقه خدا در حقیقت محمدی و عرفان علوی است. و همه اینها جز در بستر تقوای الهی حاصل نمی آید که دین خداست.

۲۲۸- ارض ملکوت با ظهور جهانی و همگانی امام زمان بر همه جهانیان که از آن انقلاب جان سالم بدر برده اند آشکار خواهد شد و این همان جامعه موعود امام زمان است که همه پیروان مذاهب الهی در انتظارش هستند با نامهای گوناگون. در این ارض ملکوت همه انبیاء و اولیای الهی در انتظار پیروان خویشند و مؤمنان همه مذاهب الهی در ارض آسمانی خداوند از رحمت شفیعان خود برخوردار می شوند.

**۲۲۹- ولی شاه کلید گشایش این ارض آسمانی در آخرالزمان برای پیروان همه مذاهب الهی همان رحمت مطلقه محمدی و حقیقت محمدی به نور حکمت و عرفان علوی می باشد زیرا محمد(ص)، جامع همه نبوتها و رحمتها و نعمتهای الهی است و رحمتی بر عالمیان!**

**۲۳۰- قومی که محمد مصطفی در آن ظهور کرد شقی ترین و وحشی ترین و بت پرست ترین قوم بشری در کل تاریخ محسوب می شود که مشابه اش قبل و بعد از این واقعه بر روی زمین گزارش نشده است. پس محمد(ص) در واقع در درک اسفل السافلین بشریت ظهور کرد. دختر مهد ظهور رحمت خدا از وجود انسان است و اعراب جاهلی تنها قومی در تاریخ هستند که دختران خود را زنده بگور می کردند آنهم نه بقصد قربانی کردن برای خدایان بلکه به این دلیل که دختران جز برای تولید مثل، موجودی مزاحم و آزاردهنده و ننگ آور تلقی می شدند. و این مصداق کامل اشد بیرحمی و شقاوت و جنگ با رحمت خداست. این نه فقط بمعنای فقدان رحم و مروت و عطوفت بلکه بمعنای ضدیت با آن است. یعنی اعراب جاهلی رحمت ستیز و خصم محبت و عطوفت و رأفت و لطافت بودند و به خشونت و شقاوت خود می بالیدند پس قومی فقط بی ارزش نبودند بلکه ضد ارزش بودند. هیچ پیامبری در تاریخ در چنین قومی به این درجه از ستم و رحمت ستیزی مبعوث نشده بود که محمد در اعراب! این ظهور کمال رحمت است از کمال ضدیت با رحمت! پس دین محمد نیز دیالکتیکی ترین ادیان با دیالکتیکی ترین حکمت ها و معارف و اسرار گردید و لذا مهد ظهور کاملترین و دیالکتیکی ترین انسانها شد که همان امامان هستند که علی(ع) بانی این مکتب و هویت است. و این راز رحمتی است که همه عالمیان را تا درک اسفل السافلین در بر می گیرد و هیچ فرد و گروهی از بشر را باقی نمی گذارد. و لذا امام باقر(ع) حکمت و معرفت امامیه را سراسر سرّ خوانده است: ولایت ما سرّ است که بیانش سرّ سرّ است و چون عیان گردد سرّ سرّ سرّ است. پس یک انسان امامیه نیز انسانی اسرارآمیز و مهد ظهور این اسرار توحیدی است که عین وحدت اشد اضداد می باشد. و لذا آن کسانی هم که لایق دریافت این اسرار هستند (شیعیان مخلص) همطراز ملائک مقرّب و انبیای مرسل می باشند بقول امام علی(ع)! و همچون ملائک از ساکنان عالم غیب و ارض ملکوت (ملکی- فرشته ای) هستند و همچون ابراهیم خلیل نیز از شاهدان ملکوت آسمانها! و این همان حیات رضوانی در ارض ملکوت و اقلیم هشتم می باشد که از بهشت موعود اخروی برتر است: بدانید که رضوان برتر از جنت است. قرآن کریم-**

**۲۳۱- امروزه نیز یکبار دگر غایت شقاوت و رحمت ستیزی جاهلی اعراب از جریان تکفیر رخ نموده و رو در روی ولایت امام زمان که رحمت مطلقه محمدی در آخرالزمان است قرار گرفته است و اتفاقاً بیشترین قربانیان این جریان شقاوت هم دختران جوان هستند که در همه جا به کنیزی گرفته می شوند و یا قتل عام می گردند. در حالیکه در دین محمد(ص)، مقصود نهائی خداوند از خلقت عالم و آدم، زن است که کمالش در فاطمه اطهر رخ نموده است طبق حدیث قدسی! و لذا جمال لقای پروردگار برای همه عارفان تجلیات فاطمی است که همان ذی الجلال خداوند است که تجلی مؤنث است همانطور که اصلاً کلمة الله لفظ تأنیث است که ظاهرش امام علی(ع) است و باطنش فاطمه(ع)!**

**۲۳۲- شقاوت بشری همطراز حماقت اوست همانطور که رحمت بشری همطراز معرفت اوست و ضدیت با رحمت در هر بشری عین ضدیتش با معرفت و عقلانیت است. اینست که رحمت مطلقه و علم خلاق دو روی نفس ناطقه عارفان است. و انسان بمیزانی که می فهمد مهربان است زیرا مهربانی عین تفاهم با دیگران است. و کمال فهم یعنی فهمیدن کسی که ضد توست و چون ضد خود را فهم کنی با او یگانه ای! و زن و شوهر بعنوان ضد و نقیض و خصم ایمان یکدیگر چون به غایت فهم یکدیگر برسند به کمال معرفت و رحمت رسیده اند و وحدت وجود با خویشتن! زیرا زن و شوهر به مثابه ظاهر و باطن همدیگرند! و ارض ملکوت نتیجه و اجر و مخلوق این درجه از فهم و یگانگی و رحمت است. و لذا ارض ملکوت به مثابه ظهور باطن زمین است و امیّت و رحمت مطلقه نهفته در آن است که آغوش می گشاید و اهلش را در برمی گیرد و این ظهور طباع تام یا جان طبیعت است. و لذا ارض ملکوت عرصه یگانگی ارزشهای متضاد از جمله یگانگی مذکر و مؤنث جان است و لایق کسی است که از نژادپرستی خروج کرده و از خیر و شر امور فرا رفته است و به علم دیالکتیک دیالکتیک به واژگونی همه واژگونیها رسیده و منقلب ینقلبون گشته است.**

۲۳۳- شناخت خداوند بعنوان یک فرد، شخصیت و موجودیت واحد و صاحب جمال و هویت که حضور و اقتداری همه جائی دارد فقط در دین اسلام و حکمت علوی پدید آمده است و قبل از آن سابقه ندارد. و این برترین ویژگی دین اسلام است که این معنا و موجودیت الهی هم فقط در وجود امامان و عارفانشان قابل شناخت و باور است. و این همان نقطه و راز رحمت مطلقه است. زیرا چه رحمتی برتر از این که خالق عالمیان از وجود انسان رخ نماید و معرفی شود. ولی آیا چنین رحمت و واقعه حیرت آور و عظیمی نیازمند علم و معرفت درباره حقش نیست؟ و برای رسیدن به چنین علم و عرفانی نیاز به هیچ جهادی نیست؟ پس آیا اصلاً قدر و میزان ارزیابی چیست؟

۲۳۴- امام زمان سرچشمه تمام و کمال حق الهی است و عارفانش در سراسر جهان که در جوامع بشری پراکنده اند انوار این حق برای اقوام گوناگون محسوب می شوند. پس هر فرد یا گروهی که به این انوار الهی باورمند است روی به ارض ملکوت و بهشت پنهان خداست و روزبه روز به آن نزدیکتر می شود تا بر آن داخل گردد. و هر فرد یا گروهی که از این عارفان رویگردان است و انکار و عداوت می ورزد روی به شیطان است و در آتش آشکار جهنم مدرن یعنی تکنولوژیزم جان می کند. این میزان حق و باطل، بهشت و دوزخ، سعادت و شقاوت و عدل و ظلم است. در این معنا بیندیش تا راز خوشبختی یا بدبختی خود و خانواده ات را دریابی زیرا محال است که در زندگیت از راه دور یا نزدیک یکی از این عارفان الهی را نشناسی و درباره اش نظر و تعاملی نداشته باشی و یا یکی از این اولیای شیطان را. بدان!

۲۳۵- اگر مسلمانی سمت و سوی امام زمانت را دریاب! اگر مسیحی هستی سمت و سوی ظهور و نزول عیسی مسیح را دریاب! اگر یهود هستی سمت و سوی حکیمان برحق یهود را دریاب! اگر بودائی هستی سمت و سوی ظهور بودا را وو...! همه این تجلیات الهی در سمت و سوی امام زمان(عج) در حرکت هستند و انسان کامل را تعریف و تبلیغ می کنند. مؤمنان حقیقی و اهل معرفت بین انبیای الهی هیچ تبعیض و برتری قائل نیستند و این کلام خداست در کتابش! پس تبعیض ها و برتری جوئیهای دینی در هر فرد یا قومی نشانه آشکار گمراهی و کفر و نفاق است. بنده در ارض ملکوت الهی همه انبیاء و اولیاء و عرفا و صدیقین و صلحا و برپاکنندگان قسط و عدل را در طول تاریخ و بر روی زمین یکجا در این ارض آسمانی در درجات تعالی درک و دیدار کرده ام! از مسیح و مهدی و زرتشت و بودا تا صدیقین و برپاکنندگان قسط و عدل را در تاریخ معاصر جهان از اقوام گوناگون بشری و تحت عناوین مکاتب و مذاهب متفاوت!

۲۳۶- امروزه هر انسان اهل دل و ذوق معنوی و باطنی به طریق گوناگونی در خواب یا بیداری و یا الهامات آنی نشانه هائی از ارض ملکوت را درک و شهود می کند حتی شاعر بظاهر غیرقدیسی چون ادگار آلن پو آمریکائی در قرن نوزدهم اشعاری حیرت آور دارد که تماماً بیان مشاهداتی از ارض ملکوت و جزیره خضراست. شعر حیرت آور "اعراف" و "دریاچه افسون شده" و "کلاغ سیاه" که بواسطه اینجانب سالها پیش ترجمه شده علناً گزارشی از این زمین آسمانی است. با اینکه این شاعر بزرگ جوانمرگ شد و زندگانی چندان مقبول و مشروعی هم نداشت ولی دارای ارتباطاتی با این ارض آسمانی بود که البته بدلیل فقدان معرفت توحیدی و تقوای کافی در برزخ بین این دو جهان دچار سرگردانی شد و جامعه سراسر فساد و فتنه آمریکای عصر خودش را برنتافت و لحظاتی قبل از مراسم عقد ازدواجش با دختری که وی را یک فرشته آسمانی (حوری) می دانست بطرزی حیرت آور جان سپرد. این دختر که در اشعار پو دارای هویتی نیمه ملکوتی- ناسوتی است گوئی که یکی از اهالی این سرزمین بود که با پو ارتباطی ملکوتی یافته بود و تمام زندگی پو را تحت تأثیر قرار داد. و این نمونه ای از یک عشق ملکوتی برای انسان مدرن است که دارای نوری از مشاهدات ملکوتی بود.

۲۳۷- فخنر فیلسوف عارف مشرب آلمانی نیز در یک قرن پیش دارای مشاهداتی ملکوتی از همین ارض ناسوتی بوده است و توصیف او از این مشاهدات بسیار به مشاهدات عرفانی ما نزدیک است. امروزه همه عوالم غیبی و ناسوتی بسرعت بهم نزدیک شده و گاه در هم تداخل می یابند و همچنین بسیاری از باورهای کهن دینی مذاهب متفاوت بواسطه مؤمنان و عارفان سائر مذاهب درک و شهود می شود. و این نشانی از وحدت ادیان در آخرالزمان است که بشریت را بسوی منجی واحدی می برد.

**۲۳۸- امروزه انسانهای مؤمن و عارف، قلمرو تجلی و ظهور و بروز ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی هستند همانطور که انسانهای کافر و شرور هم قلمرو ظهور و بروز اجنه و شیاطین و ارواح خبیثه برخی از اولیای کفر و شقاوت در تاریخ می باشند. و این وجهی از معنای رجعت و حشر آخرالزمانی است که اگر به علم تجلی عرفانی درک نشود عین تناسخ می نماید و موجب گمراهی است.**

**۲۳۹- آن علما و فقها و مردمانی که تجلی اولیاء و انبیای الهی را در آخرالزمان از وجود مؤمنان همان تناسخ و مسخ هندوئیستی می خوانند بدلیل آنست که محبت روحانی و عشق عرفانی را درک و تجربه نکرده اند. زیرا علی(ع) در خطبه بیان علناً فرموده که در آخرالزمان در هر زمین و زمان و از هر کسی که بخواهد متجلی می شود و هر که این تجلی را انکار کند مرتد است و هر که بر او مرتد باشد بر خداوند مرتد شده است.**

**۲۴۰- تجلی مردان خدا از مؤمنان پاک در آخرالزمان منجر به ظهور و بروز جنّات نعیم و ارض ملکوت می شود. و لذا هر انسان عارف اهل تجلی در هر کجا دربی از این ارض آسمانی و واسع خداوند برای مردمان است و این همان معنای فرج امام زمان است در درجات!**

**۲۴۱- امام باقر(ع) بزبانی دیگر شیعیان خالص و عارف را محل ظهور حقیقت امام خوانده است. این ظهور حقیقت امام در درجات متفاوتی است گاه به جمال و گاه به جلال و گاه به کمال! و برخی هم بصورت ظهور ارض ملکوت است بهمراه این ظهور جمالی یا جلالی و کمالی! بنده در دوران اقامت کامل سه ساله ام در ارض ملکوت و جزیره خضرای امام زمان، هرکسی را که دیدار می کردم علیرغم اراده و میل خودم، تجلیاتی از حقایق مذکور از وجود بنده رخ می نمود که گاه اعتراف می نمودند و گاه انکار نموده و می گریختند! گزارشی از این تجلیات را در سائر آثار بخصوص زندگینامه ام ذکر نموده ام. ولی درک و احساس ارض ملکوت و جنات نعیم برای عامه دوستان و آشنایان همواره ممکن بوده است بصورت درجاتی از احساس رهائی، رستگاری، بخشودگی، نشاط روحانی و بی باری مادی بهمراه شفای امراض و رفع بن بست ها و گرفتاریهای مادی و عاطفی!**

**۲۴۲- بدون شناختی یقینی از ارض ملکوت و تجلی امام از وجود مؤمنان و عارفانش هیچ شناخت و باور و برخورداری پایداری از فرج امام زمان در عصر غیبتش ممکن نیست. در حالیکه غیبت امام زمان به مثابه کمال رحمت و نعمت خدا بر بشر است زیرا ادامه تکاملی خاتمیت است. پس حقیقت اسلام محمدی و ولایت علوی بدون چنین معرفت و باوری قابل درک و باور نخواهد بود و نیز راز خاتمیت محمدی و غیبت علوی! خاتمیتش بدعت است و غیبتش هم ظهور!**

**۲۴۳- بیان اسرار کمال دین و رحمت و نعمات الهی بر بشریت بواسطه ختم نبوت محمدی و غیبت ولایت علوی فقط و فقط در مجموعه آثار و معارف ما بزبان عامه بشری تبیین گردیده و قابل حصول می باشد. پس این معارف خود بیانگر و عیانگر کمال این رحمت مطلقه در آخرالزمان مدرن است. شکر و حمد خدائی را که این موهبت عظیم را به این بنده حقیر اعطا فرمود تا بیانگر و عیانگر رحمت مطلقه اش باشیم از برای همگان!**

**۲۴۴- احادیث مکرر و متفاوتی از رسول خاتم و ائمه هدی(ع) در دست است که به اهل ایمان توصیه شده که در نزد هر انسانی که نوری از آرامش و سلامت و عزّت و معرفت و رضا یافتند همانجا بمانند و آن فرد را رها نکنند. و این همان معنای فرج امام و درب ارض ملکوت است در نزد مؤمنان حکیم و صدیق این امّت! همانطور که مثلاً درباره سلمان فارسی گفته شده که دربی از درهای بهشت خداست. اسرار و کراماتی که از وجود سلمان فارسی برای مسلمین در عصر خودش رخ نموده بمراتب بیشتر از کراماتی است که از وجود خود رسول و امام علی(ع) رخ می نموده است به مصداق این سخن امام باقر(ع) که: ما معانی خداوند هستیم و ظهورش در شما (شیعیان). و این همان سرّ کمال رحمت و نعمت است در عرصه غیبت امام که از وجود شیعیانش رخ می نماید. زیرا امامان صدر اسلام نیز از چشم عامه مسلمانان در**

پرده غیبت بوده اند الا برای انگشت شماری از مریدان مخلص! پس غیبت امری نیست که با امام دوازدهم آغاز شده باشد بلکه در امام دوازدهم کامل شده است! همانطور که این کمال هم در دو مرحله صغری و کبری انجام شده است.

۲۴۵- امروزه اگر یک امام غایب است در عوض صدها عارف محل تجلی نور رحمت و هدایت او بر همه ملتها و مذاهب روی زمین گشته اند. در واقع غیبت امام از یک مکان و قوم خاصی موجب ظهورش از همه مکانها و اقوام بشری گشته است. این همان ارض واسع و رحمت واسع و هدایت واسع و دین واسع و حقیقت واسع محمدی است بر عالمیان!

۲۴۶- امام دوازدهم در خطبه سباسب علناً می فرماید که به قلمرو ذات احدی پروردگارش ملحق گشته و لذا زین پس ابداً دیگر کسی او را بعنوان یک فرد دنیوی دیدار نخواهد کرد. دیدار بنده و یا هرکس دیگری از امام زمان هم دیداری نوری و بصورت رویای صادقه و جمال نوری امام است. پس هر که مدعی دیدار مادیت هیکل مبارک امام زمان است کذاب است. و آن سخن امام باقر که "ما معانی پروردگاریم" بیان همین امر است که امام نیز همچون خداوند دیگر دارای موجودیت فیزیکی نیست و تماماً الهی گشته است. و اینست معنای انسان کامل!

۲۴۷- پس عارفان واصل دربهای فرج امام زمان و ارض ملکوتی اویند. در غیر اینصورت غیبت امام زمان همچون خاتمیت محمدی، جز بمعنای قطع رابطه مطلق خدا با خلق و قهر و غضب مطلق او نمی تواند بود. و اینست راز ولایت علی(ع) که سرّ است و سرّ سرّ و سرّ سرّ سرّ!

۲۴۸- "حقیقت" یک سخن بیش نیست که ما در مجموعه آثارمان از دربهای گوناگون مسائل مادی و معنوی و دینی بشر هربار برآن وارد شده و آنرا بیان و اثبات و تعین بخشیده ایم. و لذا بنظر می رسد که همه کتابهای ما تکراری باشد در حالیکه چنین نیست و مصداق "متشابه مثانی" در قرآن است. همانطور هرگاه که کتاب قرآن را می گشائیم گوئی همان صفحه روز قبل را می خوانیم. همه حقایق الهی و معارف قرآنی اینگونه اند. و در این کتاب رحمت مطلقه و ارض ملکوت دربهای ورود به اسرار قرآنی است و معارف امامی!

۲۴۹- یکی از وجوه رحمت مطلقه نهفته در خاتمیت محمدی و غیبت ولائی، تجلی وحی محمدی و عرفان و اسرار علوی در افراد و اقوام غیر عرب و غیرمسلمان است که معنای "رحمت بر عالمیان" همین است. و اینست که ما معتقدیم که کل بشریت آخرالزمان در جرگه امت محمدی هستند به درجات امّیت و ولایت و معرفت نفس!

۲۵۰- و اگر رسول خاتم(ص)، معرفت نفس را شاهراه ورود به شهر محمدی و حقایق محمدی معرفی کرده است در حقیقت درب ورود به "رحمت بر عالمیان" را گشوده است. که کمال این رحمت همان ولایت و امامت است که بر همه اهالی معرفت نفس گشوده شده است. و این بمعنای درهم شکستن ظلمت دهر و نژاد است که رحمت مطلقه الهی را بر همه اقوام بشری در هر عصری مهیا و میسر ساخته است. و اینست که ما در آثارمان همه علمای حقه، عرفای بزرگ، مصلحین و صدیقین و شهداء و برپادارندگان قسط الهی بر روی زمین را در جرگه امت محمدی درک و معنا نموده ایم که بسیاری از علمای رسمی و دهری را به فغان آورده و معارف ما را التقاطی می نامند! این التقاط نیست بلکه شرح و اثبات حقانیت رحمت واسعه محمدی بر عالمیان است. و در این عصر، این از رسالت عرفانی ما بوده تا این حقیقت و رحمت محمدی را در سراسر جهان و همه بزرگان معنویت بشری جستجو و اثبات نمائیم. که قبل از ما کسانی چون ماسینیون و کربن و اقبال و دکتر شریعتی این باب را گشوده بودند و پیشاپیش متهم به التقاط شدند.

۲۵۱- ظهور "خود" در غیر خود و بلکه ضد خود که کل راز آفرینش الهی در جهان است در دین محمد و امر خاتمیت و غیبت به تمام و کمال محقق شده است و این واضح ترین بیان رحمت مطلقه است که "طلوع آفتاب از مغرب" که بزرگترین نشانه ظهور آخرالزمانی امام است جز به همین معنا نیست که این معنا را در کتاب "دائرة المشارق و المغارب

ربوبی" مبتنی بر فرهنگ قرآنی به تفصیل آشکار کرده ایم. این همان ظهور اسلام و حقایق محمدی از غیر مسلمانان است که رسول خاتم پیشگوئی نموده اند.

۲۵۲- خود این بنده و زندگی عرفانی و محمدیم یکی از حجت های آشکار ظهور "خود" از غیر خود است در دین محمد و ولایت علی(ع)! زیرا بنده نه سید و نه ملا بوده ام و نه هیچ تحصیلات آکادمیک در فلسفه و دین و عرفان و معارف اسلامی داشته ام و نه از خاندانی این چنینی هستم و نه در نزد هیچ عالم و عارف و مرجع دینی تلمذ نموده ام و نه حتی مدتی همنشین و آشنائی با بزرگان داشته ام. ولی همواره دربدر به جستجوی حق و امام هدایت بوده ام که در عالم واقع هیچکس را هم نیافته ام.

۲۵۳- پس در آخرالزمان هر کسی در هر کجای زمین و زمان به جستجوی حقیقت و معنا برآید مشمول رحمت محمدی شده و به حقیقت محمدی نائل می آید: ما معانی خدائیم. امام باقر(ع)-

۲۵۴- امروزه هر که در عطش و جویای حقی باشد خود مظهر و اسوه آن حق می گردد و خوشا بحال کسی که به جستجوی حقیقت محمدی برآید و امامش را طلب کند که خود مظهرش می آید: ما معانی خدائیم و ظهورش در شما! (امام باقرع)- و اینست بیان کل رحمت مطلقه!

۲۵۵- ارض ملکوت، ارض رحمت مطلقه محمدی است و عین تجسم نوری هیکل محمدی است به درجه ای از ایمان و معرفت محمدی که برای عارفی مقدور می شود. چندماه پیش از این در رویائی صادقه دیدم که در محضر امام بودم که مرا فراخواند تا دست مبارکشان را بگیرم و بمحض لمس دست ایشان بناگاه کل کائنات بیکرانه را در مقابل روی خود دیدم که هیکل خود من بود. پس هر عارفی صاحب ارض ملکوت خاص خویشتن است که وجهی از ارض ملکوت مطلقه امام است و یک وادی از شهر محمدی! و بدان که شهر محمدی جز شهر علم و حکمت و عرفان و اسرار الهی نیست که تعلیم می شود.

۲۵۶- در ارض ملکوت هر پدیده ای، جلوه ای جمالی از کمال حقیقتی در امر آفرینش است که از درب جان محمد و آل محمد، فتح شده است. اینجا دانشگاه علم علی است زیرا از اسم "علی" است که ذات غیبی حق متجلی و رخ نموده است. پس "علی" اسم تجلی است و کسی که علم تجلی ندارد علی(ع) را نخواهد شناخت یعنی امامت را و خود را! زیرا ارض ملکوت برای هر عارفی به مثابه تجلی ارض جان ناطقه خود اوست و اینست که: هرکه خود را شناخت امامش را شناخته است. و اینست که علی(ع) می فرماید خداوند، خود خود هر انسانی است که در تجلی جمالی همان امام است و در تجلی ارضی هم ارض ملکوت و جنات نعیم است.

۲۵۷- پس اگر ارض ملکوت همان نزول هفت آسمان بر زمین است پس در این قلمرو همه انبیاء و اولیای الهی حضور دارند. و این تأویل آن رویت عظیم در شب واقعه نزول روح بر این بنده است که در نخستین وادی ورود به این ملکوت همه انبیاء و اولیای الهی را در صفوفی فشرده در حال اقامه صلوة دیدم که بر این بنده صلوة فرمودند در حالیکه در محضر امام زمان بودم: ای رسول بر مؤمنانت صلوة کن تا به قرار برسند. قرآن- زیرا انسان جز در ارض ملکوت و جنات نعیم امکان قرار ندارد. پس ورود به ارض ملکوت حاصل صلوة محمدی بر مؤمنان امت است که این صلوة بهمراه همه انبیای الهی و اولیاء است زیرا محمد(ص)، جامع همه نبوتهاست.

۲۵۸- پس ارض ملکوت، ارض تجسّم و تعیّن عقل و حکمت و عرفان است که محمد، مظهر کل آن است. و ارض واسعه مخلوق عرفان نفس است که عقل واسع و خلاق است.

۲۵۹- و بمیزانی که چشم باطن بین منور می شود آفاق بیرونی هم عین ارض ملکوتی بروز می کند. پس ارض ملکوت حاصل تنویر عرفان نفس در آفاق است. و در این تنویر است که دیده می شود که "او حق است". و این واقعه امام شناسی است: نشانه های خود را در درون و برونتان آشکار می سازیم تا ببینید که او حق است. قرآن-

۲۶۰- عرفان امامیه در آخرالزمان تنها علم و حکمتی خلاق است که همه حکمتهای کهن اقوام و مذاهب در تاریخ را به اثباتی جمالی و جلالی می رساند. عرفان امامیه که معرفت نفس تحت الشعاع نور ولایت امام است قلمرو تحقق و تعیّن همه آرمانهای معنوی بشر در تاریخ مذاهب و اساطیر است و قلمرو چنین حقیقتی همان ارض ملکوت است که عرصه خلق جدید انسان به اراده و عقل و عرفان خود اوست که در عرصه بیان تماماً قرآنی است. پس این قلمرو ظهور یگانگی همه فرهنگها و مذاهب و حکمت ها و اساطیر ملل است.

۲۶۱- ارض ملکوت عرصه ظهور نفس ناطقه عارف امامیه است این همان انسان جهانی و جهان انسانی است. این همان زمین و آسمانی است که مسخّر وجود انسان است بقول قرآن کریم!

۲۶۲- ارض ملکوت همان جهانی است که مؤمنان پاک شده از آلودگیهای مادی دنیا پس از مرگ واردش می شوند از درب یکی از طبقات هفتگانه که لایقش باشند.

۲۶۳- اکثر عارفان واصل گزارشاتی از درک و شهود این جهان ملکوتی عرضه داشته اند که ابن عربی مشهورترین آنهاست. برخی از غزلیات حافظ و مولوی نیز آشکارا وصف چنین جهانی است.

۲۶۴- برخی از اماکن مقدس و متبرکه بر روی زمین برای اکثر زائرانش که ایمانی دارند منجر به گشایشی از ارض ملکوت به درجه ای از کشف و شهود می گردد مثل خانه کعبه یا شهر مدینه و مقابر اولیای الهی و بیت المقدس! و اصلاً معنای حج و حاجی از همین بابت است که مؤمنان لااقل به احساس قلبی وجهی از ارض ملکوت را استشمام می کنند و این حجتی از پروردگار است که آنان را صاحب آن مشاهده یا احساس می کند و این معنای حاجی است. و برخی هم از هر ادراک روحانی در این زیارتها محروم می مانند و بقول معروف چون از خانه خدا برمی گردند گوئی که برای همیشه از خدا برگشته اند و کافرتر هم می شوند چون با خود می گویند که: به خانه خدا رفتیم و در آنجا او را نیافتیم!

۲۶۵- ولی برترین حج، شناخت خدا در وجود انسانی بنام امام است که کاملترین حد این حج نیز شهود ارض ملکوت امام است که جلال باطنی امام می باشد و شهود ملکوت جانش! همچون آن مؤمنی که ارض ملکوت وجود امام حسن عسکری(ع) را شهود کرد.

۲۶۶- حرف آخر و خلاصه عرفان امامیه اینست: هرکه خدا خواست خودش خدا شد و هر که امام خواست خودش مظهر امام شد و هرکه خالصانه حق پرستی پیشه کرد خود مظهر حق شد و هرکه طالب رحمت مطلقه گشت خود مظهرش گردید. پس خود موجودیت کسی که در ابتغای وجه رب است تبدیل به وجه رب می شود. و حتی در مرحله کمالش کالبد خاکی عارف تبدیل به قطعه ای از ارض واسع و ملکوتی پروردگار می شود. و چنین بدنی حتی پس از مرگ نورش را حفظ می کند و اینست راز کراماتی که از زیارت قبر اولیاء و عارفان برای مؤمنان حاصل می گردد.

۲۶۷- در ارض ملکوت، آب عنصر محوری و بنیادین است همانطور که در وصف جنات نعیم در قرآن کریم هم نهرهای آب در زیر پوست این بهشت در جریان هستند که برجسته ترین شاخصه این حیات می باشند. و از آنجا که این رضوان الهی است پس نزدیکترین حد قرب انسان با خداست و عرش خدا هم بر آب است. در تجربه حیات ملکوتی این بنده حیرت آورترین عامل نیز حضور جادوئی آب بوده است بگونه ای که در هر مکانی که اقامت داشتم بخصوص در جایگاه فکر و ذکر و قلم همواره آبی می جوشید و خود را نشان میداد و چندبار هم بصورت چشمه ای رخ نمود. علاوه بر این

بخصوص در آن دوره سه سال نخستین اقامتم در ارض ملکوت، اطاقم دائماً در حال لرزش بود همچون زلزله ای خفیف که هر بیگانه ای هم آنرا در اطاقم احساس می کرد و می گریخت. این لرزش از بابت نهرهائی بود که در زیر خاک محل اقامتم جریان داشت. گزارشاتی از این لرزشهای دائم و زمین آبی در برخی از کلام عرفای بزرگ آمده است از جمله ذوالنون مصری و ابن عربی! ابن عربی در فتوحات مکیه خاک این ارض ملکوتی را از جنس آب دانسته و این آب خاکی یا خاک از جنس آب را همان کیمیا و اکسیر اعظم خوانده است. و بدرستی که این ادعائی برحق است زیرا همه کسانی که به محل اقامتم بخصوص در اطاقم وارد می شدند از هر مرض و بدبختی شفا می یافتند و به بیداری روحانی می رسیدند که تعداد این شفایافتگان بسیار است از جمله دخترکی چهارساله که بطور مادرزادی حیات نباتی داشت و جمجمه اش از مغز تهی بود و سرش همچون کتاب بود و والدینش مرگش را روزشماری می کردند.

۲۶۸- عبدالکریم جیلی نویسنده کتاب "انسان کامل" نیز از چنین قلمروئی از حیات دنیا برای عارفان شب زنده دار سخن گفته است و آنرا سرزمین "اعراف" خوانده است. و ما شیعیان "اعراف" را قلمرو وجود امام زمان می دانیم. این عارف، ارض ملکوت را سرزمین خورشید نیمه شب خوانده است که بقول الهی در قرآن کریم در این قلمرو شاهد و مشهود یکی است یعنی همه پدیده های این سرزمین ظهور باطن عارف است و عارف جز با جمال و جلال روح خود روبرو نیست.

۲۶۹- تجربه دیگر این بنده از این سرزمین همانا همسانی و اتحاد اضداد بود از جمله وحدت آب و آتش! قبلاً هم متذکر شده ام که چندبار در تنوری که نان می پختیم چشمه آب جوشید آنهم در مکانها و روستاهای متفاوتی! در مرحله نخست من این پدیده را اتفاقی دانستم ولی با تکرارش دانستم که حقیقتی برتر در کار است. در اینجا آن سوگند الهی در قرآن کریم معنا می شود که از آب آتشین و دریای فروزان سخن می گوید: بحر مسجور!

۲۷۰- همه موجودات و پدیده های این سرزمین عارفند و با اهلش راز می گویند از پرندگان و خزندگان تا چشمه ها و نهرها و گیاهان و کوهها! و همه ملکوتی و فرشته اند و اسرار حیات عرفانی اهلش را به او تعلیم می دهند. از جمله اینکه صبحدمی زاغی درب اطاقم را کوبید و لفظ ذکری را که در قلبم تا صبح غوغا می کرد و توان گفتن آنرا نداشتم بمن بازگو کرد. و ماری مهیب که نتوانستم انتهایش را ببینم که طولش چقدر بود که بر بالای سرم ایستاد و راز حوا را در گوشم زمزمه کرد. و سیمرغی که از قله دماوند رخ نمود و چشم گشود که دماوند فقط به مثابه سرش بود و با نگاهش بمن قاف قرآن را در قلبم نهاد و دلم چون دماوند استوار و مطمئن گردید که حاصل قلمی این واقعه کتاب "خداشناسی امامیه" و شرح اسماء الله در قرآن بود. در این سرزمین کوهها و قلل بخصوص به هنگام برف جلوه گاه روی پروردگارند و برای این بنده کل واقعه معراج محمدی در سوره نجم رخ نمود و مرا با محمد(ص) در معراجش محشور ساخت. به بیانی دیگر ارض ملکوت سرزمین آیات و بینات قرآنی است که به جمال رخ می نمایند در هر طبقه ای از آن! این سرزمین اشراقات قرآنی است و همه آثار قلمی بنده حاصل تعلیمات و مشاهداتم در این قلمرو بوده است. و همه کسانی که در این قلمرو در کنار من زیسته اند بطرزی معجزه آسا دچار تحولات شخصیتی شده بگونه ای که خانواده شان آنها را طلسم شده می خواندند. این افراد که معمولاً از ناتوانترین و مطرودترین افراد نژاد خود و جامعه بوده اند در اندک مدتی به اوج عزت و هویت و سلامت رسیدند ولی از آنجا که اکثراً دچار کبر و غرور شده و این واقعه را تنفیس نمودند و تسبیح و اطاعت نکردند از این قلمرو خارج شده و به زندگی منافقانه ای پرداختند و برای فروش آنچه که یافته بودند دچار عذابها و رسوائیها گشتند و بسیاری هم به انکار و عداوت با ما پرداختند و خود را هلاک کردند.

۲۷۱- تقریباً همه حکیمان بزرگ جهان اسلام از ارض ملکوت تحت عناوین گوناگونی سخن گفته اند از سهروردی و بوعلی تا ابن رشد و ملاصدرا و پیروانش. ولی از آنجا که منشأ خبری این حکیمان و فلاسفه همان فلسفه های یونانی همچون فیثاغورس و افلاطون و ارسطو بوده هرگز مفهوم و ارزش دینی و ایمانی و اسلامی و شیعی نیافته و در حد کیهان شناسی فلسفی باقی مانده است و هرگز بر فرهنگ عامه مردمان ورود نکرده است و لذا به فراموشی رفته است و

امروزه برای محصلین فلسفه تبدیل به افسانه ها و اساطیری گشته که فقط بکار پدیده شناسی هنری و تفاسیر ادبی می آید.

۲۷۲- در میان اینهمه فلاسفه و حکیمان مسلمان و شیعه فقط شیخ احمد احسائی است که ارض ملکوت را قلمرو حیات عرفانی امام زمان دانسته و شیعیان را برای الحاق به این قلمرو دعوت نموده است تا آنجا که می گوید یک شیعه مؤمن بایستی از اهالی هورقلیا باشد. آثار این حکیم شیعی بدلیل فتنه باب و پیروانش که خود را منسوب به آرای شیخ احمد می خواندند از جانب علمای رسمی تحریم و ممنوع گردید و تاکنون همچنان ممنوع است و لذا از دسترس عامه مردم خارج است هرچند که ادبیات شیخ احمد هم بدلیل غامض و فلسفی بودنش چندان بکار مردم نمی آید.

۲۷۳- با اینکه فلاسفه اسلامی اکثراً ارض ملکوت (هورقلیا، جابلسا و جابلقا...) را قلمرو فلسفه و فلاسفه بزرگ دانسته اند ولی حقیقت اینست که فقط عارفان و صوفیان حقه اسلامی که گاه کمترین سواد فلسفی هم نداشته اند از اهالی این ارض آسمانی بوده و آنرا درک و کشف و تجربه کرده اند و فلاسفه ای که اینهمه از جغرافیای فرضی این جهان ملکوتی سخن گفته اند حداکثر رویائی در این باب داشته اند همچون شیخ سهروردی یا ملاصدرا و میرداماد و دیگران! ولی رهروان این قلمرو کسانی چون ابن عربی، بایزید بسطامی، روزبهان شیرازی و ذوالنون مصری بوده اند که گزارشاتی امّی و واقعی از این تجربه عرفانی عرضه کرده اند.

۲۷۴- ملاصدرا نیز در کتاب "حکمت عرشیه" به تفصیل در باب ارض ملکوت سخن گفته است ولی بزبان و باور فلسفه یونانی و فیثاغورسی و بطلمیوسی و مفهومی صرفاً اخروی و یا کیهانی و افلاکی که مطلقاً هیچ بوئی از باور شیعی در آن نیست و هیچ ربطی هم به حیات ایمانی و عرفانی در این دنیا ندارد پس معلوم است که او خود هرگز درک و کشف و تجربه ای از این قلمرو نداشته است پس نمی توان او را به معنای حقیقی کلمه حکیم و عارف مسلمان دانست زیرا عارف کسی است که از اهالی اعراف باشد و ارض ملکوت همان قلمرو اعراف است که قلمرو حضور امام زمان است که در این باب احادیث کثیری وجود دارد.

۲۷۵- ارض ملکوت یا هورقلیا، قلمرو فرج امام زمان برای مؤمنان خالص و حق جویان صدیق و شیعیان حامل ولایت امام است. پس یکی از مهمترین موضوعات عرفانی برای شیعیان این دوران است که در دوزخ تکنولوژی می سوزند و هلاک می شوند. این قلمرو رحمت مطلقه امام در عصر غیبت است و فقط برای کسانی فتح می شود که به این رحمت مطلقه ایمان و علمی داشته باشند و امام و امامت را بشناسند که صراط المستقیم ورود به این رحمت مطلقه است. ارض ملکوت که همان جنات نعیم امام است به روی مؤمنان جهان گشوده است به روی کسانی که آنرا باور دارند. زیرا بدون چنین باوری به محض ورود به این قلمرو یا دچار کبر و غرور و تنفیس شیطانی می شوند و یا آنرا طلسم و چشم بندی می دانند که در هر دو حالت بسرعت از آن طرد می شوند. ما خود این تجربه را درباره بسیاری از کسانی که در اطراف ما بوده اند بطرز دردناکی آزموده ایم.

۲۷۶- علم و باور درباره رحمت مطلقه الهی و ارض ملکوت امام همان علم و باور به فرج امام زمان است و نیز علم و باور به فائق آمدن برجبر غیبت است و سبقت جستن از زمان! پس چنین علم و باوری به مثابه کاملترین علم وایمان به دین خدا و اسلام محمدی و مذهب شیعه بعنوان تنها راه نجات و سعادت از همین دنیاست. این علم و باور صراط المستقیمی است. این علم و ایمان خاص شیعی است. و مجموعه آثار و معارف ما نیز صراط المستقیم این علم و ایمان است که علم و ایمانی مکاشفه ای و شهودی و تجربی و امی و دنیوی است نه فلسفی و صرفاً اخروی!

۲۷۷- آنچه که این بنده را به ارض ملکوت امام راه نمود حق جوئی و امام جوئی و معرفت طلبی مادام العمر من در امر دین بوده است و باورم به این حقیقت شیعی که خداوند در نزدیکترین حدّ من است یعنی در خود من! و همه عمرم را بر این باور جهاد و صبر کردم. و اینک به آنچه که رسیده ام از آن همگان است زیرا یکی از دردهای همیشگی وجدان من

**بدبختی های مردمان جهان بوده است که مرا لحظه ای مجال آسودن نداده است. عشق به عدالت و امامت مرکب من بسوی شهر امام بوده است. پس آنچه که مرا به این قلمرو رسانید تشیع بود: عدل و کمال! و هر انسانی که این دو گوهره را در خود می پرورد انسان شیعی و امامی است چه به نام مسلمان باشد، مسیحی، بودائی، یهود یا حتی نیهیلیست و چه بسا به نام شیعه باشد و به دل کافر!**

**۲۷۸- ارض ملکوت قلمرو عدل و کمال انسان است. چه عدالتی برتر از اینکه بین باطن و ظاهر آدمی تعادل باشد و این دو یکی! این عدالت و تعادل کامل است و نیز صداقت کامل: و در آنروز بر مقعد صدق در نزد پادشاه مقتدر هستید! قرآن- زیرا کمال صدق و عدل اینست که هرچه در باطن هستی در بیرون از خود هم بیابی. "و بدینگونه سخن پروردگارت کامل شد به عدل و صدق." قرآن- و چه کمالی برتر از این که هرچه اراده کنی به آنی محقق شود: و در آنجا هرچه بخواهید بیابید. قرآن کریم- و این مقام انسان کامل است از برای عاشقان عدالت و صداقت! و این مقام شیعه امامیه است.**

**۲۷۹- پس هرکه عاشق عدل و صدق و کمال روح باشد و براین اساس زندگی کند و برایش جهاد و صبر نماید به شهر امام راه یابد. همین باور سرآغاز حرکت بسوی فرج امام است و رستگاری!**

**۲۸۰- قبل از اسلام نیز درب ملکوت خدا بر مؤمنان گشوده بوده است و لذا شاهد حکیمانی در شرق و غرب عالم هستیم که از این ارض ملکوت سخن گفته اند از بودا و لائوتزو و زرتشت و مانی تا پارمنیدز و زنون و فلوطین و فیثاغورس و سقراط. ولی طبقه هفتم این زمین آسمانی را فقط رسول خاتم(ص) و علی مرتضی فتح نمودند و درب این رضوان را بر جهانیان گشودند و لذا دین محمد تبدیل به رحمتی بر همه عالمیان گردید و امکان لقای الهی را برای همه مؤمنان و عاشقان عدل و صدق و کمال میسر نمود و عالیترین امر را ممکن ساخت: او خدائی است که هفت آسمان و هفت زمین به مانند آن آفرید و امرش را بین آنها نازل کرد تا بدانید که او بهر امر محالی تواناست و به علمش بهر چیزی محیط است. سوره طلاق۱۲- این همان آیه ای است که معنا و تأویلش را ابن عباس از علی پرسید و چون دانست به یاران خود گفت: اگر تأویل آنرا بگویم مرا خواهید کشت. و علی(ع) در سال آخر زندگیش اسرار این آیه را بیان فرمود که وجود مبارکش مصداق کل آیه بود و همین امر موجب قتلش گردید به جرم ارتداد و الحاد و کفر و جنون و...!؟**

**۲۸۱- این زمین آسمانی یا آسمان زمینی است که امر خدا طبق آیه مذکور بین آن دو نازل می شود. یعنی ارض ملکوت همان "بینهنّ" می باشد که امر خدا در آن بر اهالیش نازل می شود و خوانده و بیان می گردد. و امروزه خواننده و بیان کننده امر خدا در بین زمین و آسمان، ما هستیم که در حقیقت همان اسرار خطبه های نادره امام علی(ع) را بزبان و مسائل و منطق بشر مدرن بیان کرده ایم و تعیّن امروزینش را یافته و نشان داده ایم به نور هدایت خود ایشان و قلمی که به این بنده عنایت فرموده اند.**

**۲۸۲- پس بدان که مذهب امامیه، مذهب امکان هر محالی است منتهی نه به سحر و جادو که به علم و ایمان و جهاد و عرفان! و شیعه حقیقی و کامل همان انسان کامل است که خداوند بدست و اراده اش هر محالی را ممکن می فرماید زیرا شیعه محل ظهور اسرار امام است زیرا ساکن ارض ملکوت است. و اینست معنای رحمت مطلقه خدا در مذهب شیعه و معنای خلق جدید انسان! و ارض ملکوت کارگاه این خلقت جدید است.**

**۲۸۳- یکی از مشهورترین گزارشات تاریخی از ارض ملکوت در تاریخ تشیع مربوط به اقامتگاه حسن صباح در قلعه الموت است که در تفاسیر مورخین و شرق شناسان اروپائی تبدیل به افسانه های حیرت آور شده و گاه منکرین دست به اتهاماتی بر علیه حسن صباح و فدائیانش زده و همه مشاهدات بهشتی اهالی الموت را ناشی از توهمات تخدیری و مصرف حشیش دانسته اند و لذا شیعیان اسماعیلیه قرون پنج و شش هجری را حشاشین لقب داده اند که البته از اروپائیان توقعی بیش از این نیست ولی تأسف بر علمای اسلامی و شیعی است که این حیرت آورترین واقعه عرفانی**

تاریخ تشیع را تا به امروز مسکوت گذاشته و گاه با مستشرقین اروپائی همصدا شده و به تکفیر و انکار یکی از انقلابی ترین و نجات بخش ترین حوادث تاریخ تشیع پرداخته اند. و می دانیم که بقای تاریخی شیعه مدیون آن جهاد عرفانی حسن صباح و فدائیانش در آن دوره سیاه تاریخ اسلام است که شیعیان را نسل کشی می کردند.

۲۸۴- طبق گزارشات موثق تاریخی از منابع دوست و دشمن، همه کسانی که دوره ای را در قلعه الموت بسر می بردند اعتراف می کردند که در یک بهشت حقیقی زیست می کرده اند و همه افرادی که از آن قلعه خارج می شدند عارفانی مجاهد و فدائی بودند که با ستم بنی عباس نبرد کردند و شیعه را از نابودی تاریخی نجات دادند.

۲۸۵- کسانی که قلعه الموت را از نزدیک دیده اند می دانند که یک قلعه مخوف در دل کوه صخره ای دفن شده است که ظاهرش برهوت و وحشتناک است که در این صخره ها حتی بندرت علفی هم می روئیده است پس سخن از یک بهشت صرفاً طبیعی و مناظر زیبای طبیعت نیست بلکه بیانگر وقوع ارض ملکوت در دل این قلعه است که به نور معرفت امامیه که حسن صباح رهبر و امامش بود رخ داده بود و مأمن همه شیعیان مؤمنی گردید که در آن دوره از تاریخ محکوم به نابودی بودند.

۲۸۶- افسانه باغ بهشت الموت در اکثر متون تاریخی آن عصر در سراسر جهان کمابیش با تفاوتهائی نقل شده است که از جمله آن سفرنامه مارکوپولو است و تاریخ جوینی. ولی بزرگترین ویژگی همه کسانی که بر این باغ بهشت الموت وارد شده و مدتی در آن بسر برده اند علوم و معرفت و حکمت حیرت آور بهمراه شجاعت پهلوانی و فداکاری برای نجات شیعیان از قتل عام بنی عباس است که یکی از مشهورترین آنان خواجه نصیر طوسی می باشد که حدود بیست سال در آنجا زیسته بود و می دانیم که خواجه به لحاظ احاطه و نبوغ علمی و عرفانی اعجوبه ای حیرت آور در تاریخ اسلام بشمار می آید تا آنجا که توانست کسی چون هلاکوخان مغول را رام خود سازد و بخدمت اهداف دینی خود درآورد و شیعیان را از قتل عام برهاند.

۲۸۷- خود این بنده چندسال پیش به دیدار قلعه الموت رفتم که البته چیزی از آن باقی نمانده است جز کوهی تماماً سنگی که از راه دور دقیقاً به شکل عقابی نشسته می باشد. بنده که قصد داشتم ساعتی را از آنجا دیدار کنم به محض ورود به آن منطقه چنان دچار مستی و سحر و جذبه روحانی شدم که دو شبانه روز در آنجا ماندم که میهمان اهالی بغایت مهربان و متمدن و مؤمن روستای دامنه الموت بودم. پس از خروج از آن منطقه بهتر به درستی راز باغ بهشت الموت پی بردم که حقاً دربی از جنات نعیم و ارض ملکوت بوده است که هنوز آثار روحانیش باقی است. و دانستم که آن گزارشات ضد و نقیض مورخین درباره بهشت الموت دارای حقیقتی شگرف بوده که جاهلان از درکش عاجز مانده و متوسل به توجیهاتی احمقانه شده اند.

۲۸۸- فقط از منظر گشایش ارض ملکوت در قلعه الموت است که می توان به حقیقت و راز قیامتی که بواسطه حسن صباح در الموت اعلان گردید پی برد. زیرا ارض ملکوت حاصل قیامت نفوس اهالی آن است که باطن را آشکار می سازد و لقای الهی را مهیا می نماید. و اینست تعریف قیامت در قرآن کریم از برای مؤمنین و عارفانی که از زمان سبقت جسته اند و از جمله السابقون و مقربون گشته اند.

۲۸۹- اصلاً راز اماکن متبرکه و گشایش روحانی که برای زائرانش فراهم می آید مربوط به نوری از ارض ملکوت است که در این اماکن بدلیل حوادث عرفانی هنوز هم حضور دارد که مقابر اولیاء و عرفا از جمله این اماکن می باشد زیرا جسد این بزرگان حامل نوری از ارض ملکوت می باشد و لذا چنین اماکنی به مثابه دربهائی بسوی ارض ملکوت است.

۲۹۰- می دانیم که حاکمیت چهارصد ساله بنی عباس مرگبارترین بخش از تاریخ حیات شیعه است زیرا بنی عباس پس از چند قرن تلاش برای منحرف و وارونه ساختن حکمت و عرفان امامیه که به ناکامی رسید تصمیم گرفت که نسل

علویان را براندازد. که نهضت حسن صباح واکنشی برای نجات تاریخی تشیع است که خداوند این نهضت را با ارض ملکوتش در الموت یاری فرمود که همان فرج امام زمان بود که هزاران نفر از مؤمنین و فدائیان شیعی به این ارض ملکوت وارد شده و مدتی در آن زیست کردند و گزارش آنرا به سراسر جهان رساندند. این واقعه را بایستی بزرگترین حجت و فرج مذهب امامیه در تاریخ دانست و درباره اش از منظر حکمت شیعی تحقیق نمود و این حقیقت را یکبار دگر در عصر ما که تشیع در سراسر جهان در معرض قتل عام قرار گرفته برای جهانیان احیاء و تبیین نمود و عالم تشیع را متوجه آن ساخت تا ایمان شیعی و امامی احیاء گردد. زیرا ارض ملکوت امام در کل تاریخ تا به این حد فراگیر و همگانی و نجات بخش بروز نکرده بوده است که در عصر حسن صباح و در قلاع اسماعیلیه که تنها پناهگاه امن شیعیان شده بود.

۲۹۱- کوه الموت براستی همچون عقابی بزرگ و نشسته است که آیه ای الهی از ظهور سیمرغ افسانه ای یا مرغ عنقا در دوره ای از تاریخ تشیع ایرانی است. همانطور که قله دماوند برای بنده محل ظهور سیمرغ گشت و دربی از ارض ملکوت را گشود. و می دانیم که در نزد اکثر حکیمان اسلامی، سیمرغ تجلی امام زمان است و فرستاده او بسوی عارفانش! علامه طباطبائی نیز به همین امر اعتراف دارد.

۲۹۲- طبق گزارشاتی که از تاریخ برجا مانده است می توان دریافت که باغ بهشت امام فقط در قله الموت ظاهر نشده بود بلکه در اکثر قلاع حسن صباح چنین فرجی حاصل شده بود و فقط از این منظر می توان زندگی حیرت آور ساکنان این قلعه ها را درک نمود که چگونه در چنان شرایط هولناکی در اعماق صخره ها و ارتفاعاتی که نه آبی بوده و نه گیاهی می روئیده، دوام می آورده اند و چند نسل پیاپی در آنجا زیسته اند و بلکه به نجات و حمایت از شیعیان پراکنده در سراسر جهان اسلام همت می نموده اند و به آنان هم آذوقه و دارو می رسانیده اند و تعلیمشان می داده اند. و نیز میتوان به راز حیرت آور زندگانی و رشادتهای افسانه ای فدائیان حسن صباح و ایمان معجزه آسائی که داشتند پی برد. جوانانی که بمدت دو تا چهارسال اقامت در این قلاع تبدیل به عارفانی پهلوان و فدائی می شدند و مفسران و تأویلگران قرآن و حکمت الهی! در این باب به رساله مذهب اسماعیلیه از اینجانب رجوع کنید.

۲۹۳- همانطور که رسول خاتم می فرماید که خداوند آدمی را از صورت رحمان آفریده است پس هرکه این رحمت الهی را در خود باور و جستجو کرد در بهشت رحمت خدا وارد می شود که خود درب این بهشت است. پس در حقیقت باید گفت که باغهای بهشت قلاع حسن صباح جملگی مظاهر جان خود او بودند و مؤمنانش بر باغ وجودش وارد می شدند. در حقیقت ارض ملکوت دامنه وجود اولیاء و عرفاست!

۲۹۴- و عجیب تر اینکه حتی امروزه نیز نه شیعه اثنی عشری، حسن صباح و نهضتش را از خود می داند و نه شیعه اسماعیلیه و تکلیف سائر مسلمین هم معلوم است که توقعی از آنان نیست. و آنچه که باعث شده هنوز هم پس از حدود هشت قرن نهضت حسن صباح و اندیشه و آثار شگرف عرفانی و امامی او در میان هیچ یک از فرقه های شیعی جائی نداشته باشد فقدان حکمت و عرفان امامیه در عامه و علمای شیعه است. زیرا آن باغهای بهشتی که در آن دوران رخ نمود بزرگترین فرج امام زمان در مرگبارترین گذار تاریخ شیعه بود که امروز نیز در شرایطی مشابه بسر می بریم که همه شیعیان جهان در حال قتل عام هستند در عراق و یمن و سوریه و لبنان و افغانستان و پاکستان و... و نیز چند دهه است که شاهد تهدید جهانی کشور خودمان هستیم که بزرگترین پناهگاه شیعه است.

۲۹۵- در رساله ای منسوب به حسن صباح بنام رساله "بابا سیدنا" علناً سخن از بهشت وجود امامان و عارفان امامیه است که این بهشت در عرصه ظهور و بروز همان فرج امام و نجاتش برای شیعیان مؤمن میباشد. بدینگونه خود او فلسفه و راز آن بهشتهای افسانه ای قلعه های تحت ولایت خودش را برای شیعیان تبیین کرده است. و عجبا که زان پس تاکنون هیچ اثر و کتابی در این باب از جهان اسلام پدید نیامده است و آن حادثه شگرف امامت تاکنون مسکوت مانده است الّا در آثار ما بحقش پرداخته شده است.

**۲۹۶- ولی در عوض دهها تن از فرزانگان و اسلام شناسان اروپائی و روسی و ژاپنی و هندی به تحقیق در این حادثه شگرف تاریخی پرداخته و آثاری با ارزش پدید آورده اند هرچند که اکثراً درباره باغهای بهشتی قلاع حسن صباح هنوز هم حیرانند. و البته یکی دو تن از مستشرقین اروپائی هم نهضت صباحیه را یک نهضت مالیخولیائی- تروریستی- حشیشی معرفی کرده اند که در نقطه مقابل، اسلام شناسان دیگری این ادعاها را احمقانه و مغرضانه دانسته و رد کرده اند.**

**۲۹۷- حسن صباح از جمله انگشت شمار عارفان مخلص و مجاهد امامیه است که بقول امام باقر(ع)، مظهر حقیقت امام در دوره ای از تاریخ تشیع گردیده است و مصداق فرج امام زمان برای مؤمنانش! و آن باغهای بهشتی در دل کوههای سنگی و برهوت که بقول برخی از فرزانگان اروپائی جز عقابها توان زیستن در آنجا را ندارند، چیزی جز ظهور فرج امام و ارض ملکوتش نبوده است. و بیهوده نیست که اکثر مورخین و محققین، زندگی در این قلعه ها را به معجزه شبیه می دانند و لذا برخی هم حسن صباح را جادوگر لقب می دهند.**

**۲۹۸- بنده در نوک قلعه الموت چشمه آبی را دیدم که هنوز زنده و پر از آب است که کارشناسان در ماهیت این چشمه تاکنون حیران مانده اند که از کجا مشروب می شود. که بنظر بنده یک نشانه الهی از همان ارض ملکوت است که برجای مانده است.**

**۲۹۹- همه نقاط روی زمین که زمانی محل ارتباط انسان با پروردگار عالمیان بوده است دربهائی بسوی ارض ملکوت محسوب می شوند که انسانهای اهل معرفت قلبی در زیارت این اماکن دچار انقلاب روحی شده و برخی به مشاهداتی هم نائل می آیند. بنده در دیدارم از محل معبد آناهیتا که چیزی از آن باقی نمانده است که در دشت مغان مکان ارتباط زرتشت با خداوند بوده دچار احوال روحانی شگرفی شدم که نظیرش قبلاً برایم رخ نداده بود. با این دیدار کل واقعه خلق جدید آدم(ع) در جمعی از همراهیانم به تمام و کمال رخ نمود و حوادث عرفانی حیرت آوری را پدید آورد که قبلاً درباره اش سخن گفته ام. چرا که دین زرتشت و حکمت خسروانی ایران باستان نخستین مهد خلق روحانی آدم و نزول حکمت الهی بر بشر بوده است و زرتشت نخستین پیامبری است که علم فرقان (علم تشخیص حق از باطل) را برای بشر به ارمغان آورده است.**

**۳۰۰- یکی از شاخصه های مشترک حکمت خسروانی و حکمت علوی اینست که حکمت و پهلوانی در آن جمع شده است و این بدان معناست که این هر دو حکمت، اجتماعی و نجات بخش و جهانی هستند در حالیکه سائر حکمت های رایج در مذاهب امری فردی است و خصوصی هستند مثل حکمت مسیحی و بودائی که محور جهادشان انزوا و ریاضت فردی است و رهبانیت!**

**۳۰۱- باید دانست که این مکانهای شرقی که دروازه های ارض ملکوت محسوب می شوند قلمرو اعراف و علم لدنی و حکمت اشراقی هستند و لذا جز بواسطه وجود عارفان و حکیمان الهی گشوده و فتح نمی شوند آنهم برای سالکان و طالبان حقیقت و نه عافیت!**

**۳۰۲- علی(ع) در خطبه بیان می فرماید: منم صاحب بهشت و جهنم! پس آنکه امامش را می خواند از یکی از این دو وجه وارد می شود: شیعه ای که امامش را برای خود و عافیت دنیا می خواهد و شیعه ای که خود را برای امام و علم و عدالت و معرفت امامش می خواهد. اولی بر غضب و آتش جهنم وارد می شود و دومی بر رحمت و جنات نعیم امام وارد می شود. در طول تاریخ تا به امروز شاهد این هر دو نوع تشیع بوده ایم!**

**۳۰۳- در همان قلاع حسن صباح این هر دو نوع شیعه رخ نمود. گروه اول که تحت ولایت حسن صباح طالب عدل و عرفان امام شد و در جنات نعیم امام زیست و یا پهلوانانه در نبرد با جباران شهید شد. و شیعه ای که پس از حسن**

**صباح به راه عافیت و سیاست و ریاست و سلطنت رفت و بدست مغول قتل عام گردید و باقیمانده تاریخی آن تا به امروز هنوز دعوی سلطنت دارد و در مفاسد دنیا تباه شده است و خود را مسلمان اسماعیلی می خواند در حالیکه از دین خدا کمترین نشانه ای ندارد.**

**۳۰۴- خواجه نصیر طوسی از جمله کسانی بود که هم در جنات نعیم الموت زیست و هم پس از حمله مغول توانست هلاکوخان را بخدمت گیرد و جهت براندازی خلافت عباسی بسیج نماید و در این کار بزرگ توفیق یافت.**

**۳۰۵- ارض ملکوت قلمرو لقای وجه پروردگار است از منظر امام و به نور وجودش. و این اجر ایمان به رحمت مطلقه خداوند در حق انسان است بعنوان خلیفه خدا و برپاکننده خلق جدید. و همه اینها حاصل باور انسان به کمال الهی خویشتن است زیرا کسی که چنین باوری به خودش نداشته باشد به کسی به نام امام هم اعتقادی راسخ ندارد آنگونه که در حکمت امامیه مطرح است. زیرا کسی که بر ارض ملکوت وارد می شود در حقیقت بر ارض واسع وجود الهی خویشتن وارد می شود و ارض ملکوت تحقق جمال و جلال و کمال چنین باوریست که تماماً حاصل مدارج عرفان نفس است و درست به همین دلیل است که در قرآن کریم بارها امر هدایت و راستی و درستی دین و عبادت مشروط به باور و شوق دیدار با خداست در همین دنیا. زیرا دیدار با خدا در قیامت کبری امری جبری می باشد و هیچ اجری برای انسان ندارد مگر برای مؤمنان به چنین باوری در حیات دنیا. زیرا باور و شوق به لقای الهی بطور فطری باور به دیدار جمال انسانی خداوند است که در این باره آیات و احادیث کثیری آمده است.**

**۳۰۶- باور قلبی به حقیقت امام بعنوان انسان کامل الهی که مظهر جمال و جلال خداست در صورتی محقق می شود که فرد چنین مقامی را برای خودش هم ممکن و بلکه واجب بداند و در این راستا جهاد کند. و این معنای شیعه حقیقی و پیرو مذهب امامیه است و مابقی باورها تعارفی ریائی و سهوی و بی ریشه است که اساس نفاق در مذهب امامیه می باشد. زیرا نهایتاً کسی به حقیقت الهی امام می رسد که به امامت فطرت خود به لحاظ روحانی و عرفانی نائل آمده باشد. این همان شیعه ای است که محل ظهور حقیقت امام است بقول امام باقر(ع)! و چنین شیعه ای از اهالی ارض ملکوت است که ارض امامت است.**

**۳۰۷- پس انسان امامیه کسی است که خداوند را در درون و برون خویشتن جستجو می کند این انسان همانست که قرآن کریم وی را اهل هدایت خوانده است که شرط واجبش ابتغای وجه رب است. و چنین جستجوگری به امام در برون از خود و به امامت در درون خود می رسد. شناخت امام در بیرون از خود به اندازه شناخت امامت فطری است زیرا خداوند فطرت انسان را از خودش قرار داده است. (قرآن)- و آنکه به احیای این فطرت الهی در خود قیام می کند انسان شیعی و امامی است. و به همین درجه از مکاشفه است که از اهالی ارض ملکوت است.**

**۳۰۸- پس خدا و امام دو نام است بر یک حقیقت. زیرا خداوند از وجود امام ظاهر و معرفی می شود و لاغیر! خدا و امام، ظاهر و باطن یکدیگرند. همانطور که علی(ع) دلش را عرش خدا و بدنش را کرسی او خوانده است. امام، ظاهر خداست و خدا هم باطن امام است. و ظاهر و باطن یکی است.**

**۳۰۹- و اما رابطه امام و ارض ملکوت چیست؟ رابطه این دو نیز همان رابطه ظاهر و باطن است. یعنی ارض ملکوت ظهور جلال و کمال امام است و لذا هر چیزی در این قلمرو یک وجه الهی است. و این آیه مربوط به این قلمرو می باشد که: هر سوئی روی خداست!**

**۳۱۰- فقط در ارض ملکوت است که برای اهالی آن هر بوئی بوی خداست هر رنگی رنگ خداست هر صورتی صورت خداست و هر طعمی طعم خداست و هر حالی حضور خداست. در ارض ملکوت هر چیزی برای خدایش بروز می کند. و در عین حال اینهمه، چیزی جز ارض واسع وجود امام نیست و بواسطه امام است که این ارض پدید آمده است. و در این**

ارض هر چیزی هرآن چیز دیگریست و این معنای خلق جدید و الساعه است. در این قلمرو حتی هر دم و بازدمی برای سالکش به مثابه یک زندگی جدید و بدیع و برتر است. این قلمرو قادر متعال است این قلمرو کبریائی لامتناهی خداوند است. و اینهمه از وجود امام است.

۳۱۱- در ارض ملکوت هرگامی که برداشته می شود پله ای از نردبان تعالی و کبریائی وجود است که بسوی بالا طی می شود. این قلمرو معراج روح است. و این تجربه شخصی اینجانب است.

۳۱۲- ارض ملکوت هر عارفی به لحاظ میزان تجلی و قیام و تعالی و جوشش حیات خلاقه و وسعت و کبریائی اش بهمان اندازه خودباوری الهی و خودشناسی عرفانی و امام شناسی اوست و قدرت تسبیح دیالکتیکی اش! زیرا در این قلمرو هر امری که منی و تنفیس می شود از قدر الهی و خلاقه اش تهی می گردد.

۳۱۳- حسن صباح یک تنه بقدرت و قوت ارض ملکوت امام در آن واحد هم مشغول اشاعه حکمت و معرفت امامیه و ارشاد خلایق بود هم مشغول حراست از مال و جان و عزّت شیعیان و هم مشغول نبرد خونین با همه ستمگران روی زمین از ترکان خونخوار سلجوقی تا جباران عباسی و منافقان و فاسقان حکومت فاطمی و متجاوزین اروپائی! و قلمرو جغرافیائی زمینی حکومتش چند قلعه سنگی و صعب العبور در سراسر خاک ایران بود که اگر مساحت همه این قلعه ها را یکجا به حساب آوریم شاید کمتر از صد جریب باشد. و بدینگونه او بر کل جهان اسلام از هند و چین تا روم نظارت و رهبری داشت. و این راز برکت و کرامت ارض واسع الهی بود: ای مؤمنان بدانید که ارض الهی بسیار وسیع و رشد یابنده است. قرآن- در این آیه منظور از "ارض واسع" همان ارض ملکوت امام است زیرا "واسع" بمعنای وسعت بخش است نه وسیع!

۳۱۴- ارض ملکوت خدا طبق کلامش در سوره طلاق، به اندازه هفت آسمان است که یکی از این آسمانها، آسمان دنیاست که آنرا کائنات گویند و قلمرو افلاک و کهکشانهاست که همین جهان را هم از منظر فیزیک مدرن هیچ کرانه و غایتی متصور نیست.

۳۱۵- در ارض ملکوت اهالیش جمله دائم الصلوة می باشند: و آنانکه دائماً در صلوة هستند. قرآن کریم- زیرا کمال قرب الهی در صلوة کشف و دیدار وجه پروردگار است و در ارض ملکوت هر چیزی و هر سوئی وجه اوست. ارض ملکوت قلمرو تسبیح و صلوة مطلق است از برای ساکنانش! ارض ملکوت قلمرو صلوة خداوند بر عارفانش می باشد: و خداوند هر که را هدایت نماید بر او صلوة کند. قرآن کریم- ارض ملکوت حاصل چنین صلاتی است. ارض ملکوت تجلی تلاقی صلوة خدا و بنده است. ارض ملکوت، ارض عشق ربوبی است.

۳۱۶- باید دانست که همین کره ارض ناسوتی از منظر ارض ملکوت حاوی هفت آسمان است. و بنده آسمان هفتم را از همین منظر بر روی زمین شهود کرده ام که وقوع معراج محمدی در سوره نجم است دقیقاً به همان نشانه ها و آیات مذکور! و این از برکات و رحمات مطلقه محمدی در وادی خاتمیت و امامت است.

۳۱۷- مذهب امامیه از منظر حکمت و عرفان امام بدلیل نگرش وحدت وجودی بین انسان و خدا و خالق و مخلوق، همه فاصله ها و تضادها و نفاقهای روابط بین انسانها را از میان برداشته و لذا ذاتاً یک مکتب ضد استکباری و ضد سلطه است و هیچ نوع برتری طلبی و سلطه ای را برنمی تابد. از این رو در طول تاریخ یک جریان عدالت خواه و انقلابی بوده و پیروانش همواره تحت تعقیب و آزار و کشتار حکومتهای جبار قرار داشته اند و لذا تشیع حقیقی در طول تاریخ همچون یک فرقه یا حزبی مخفی بوده و هویت حقیقی آن نامرئی و در تقیه بوده است. و اساس تقیه در این مذهب از همین روست که از نظر مستشرقین ناآگاه غربی هویت شیعی نوعی هویت مافیائی و فراماسونی درک می شود.

**۳۱۸- مذهب امامیه به لحاظ عمق باور و یقین و درجه علم و حکمت دارای درجات و طیف های متفاوتی است که یکسرش به اهل سنت و بنی عباس و پیروان سلطنت شرعی میرسد و سر دیگرش به نهضت های چریکی اسماعیلیه و حسن صباح و قرامطه! عامه شیعیان اثنی عشری در فاصله بین این دو در حرکت بوده اند که بخشی جذب این طیف و بخش دیگری جذب طیف مقابلش گشته اند. حسن صباح یک شیعه اثنی عشری بود که در اوایل زندگیش جذب جناح اول گردید و در اواخر عمرش به جناح مقابل گرائید و خواجه نصیر طوسی روندی معکوس حسن صباح را طی نمود. تاریخ تشیع، تاریخ متافیزیک در فیزیک است تاریخ ملکوت در ناسوت! و لذا مورخین و محققین رسمی و کلاسیک از فهم این تاریخ عاجزند و دچار گمراهی می شوند و به قضاوتی ناحق می رسند.**

**۳۱۹- ارض ملکوت امام از آن شیعیانی است که به کمتر از ولایت و حکومت امام تن در نمی دهند. و این امر در هسته مرکزی تقیه شیعی قرار دارد چرا که حیات ملکوتی این شیعیان عارف از چشم و هوش عامه مردمان پنهان است و لذا حق ندارند از اسرارش برای عوام سخن گویند مگر به حکم رسالتی از نوع آنچه که بر عهده ماست.**

**۳۲۰- قیامتی که حسن صباح در جهان اسلام و خاصه برای شیعیان برپا نمود ارض ملکوت را برای همه شیعیان خالص و اهل باطن و عرفان نفس گشود و لذا پس از وی پیروانش دو دسته شدند عده ای که خلوص لازم را نداشته و اهل عرفان نفس نبودند عملاً به اهل سنت و بنی عباس پیوستند و مابقی در لاک تقیه محض فرو رفته و بانی عرفان شیعه در سطح جامعه گشتند که زان پس شاهد پیدایش صدها جریان و سلسله های عرفانی در جهان شیعه بوده ایم که آنها نیز همه به راه راست نرفتند همانطور که مؤمنین خالص همواره گروهی اندکند.**
**ارض ملکوت قلمرو حیات طیبه از برای شیعیانی است که به امام حیّ متصل هستند از طریق ارادت و اطاعت از پیر طریقت و عارف واصلی که خود ملحق به ارض ملکوت امام است. این گشایش عظیم و فرج امام بدست قدرت حیرت آور ایمان و عشق و عرفان حسن صباح حاصل شد و لذا از عصر او در جهان اسلام شاهد انفجار ولایت عرفانی هستیم که اوجش قرن هفتم است که عصر ظهور صدها عارف بزرگ مسلمان می باشد. این فرج از قلعه الموت آغاز گشت بدست یک ایرانی از نسل کیخسرو و مانی و مزدک و سلمان! همه عارفان قرون ششم و هفتم و هشتم مخلوق عرفانی قیامت الموت هستند و ارض ملکوتی که از آنجا گشایش یافت. باید دانست که هر عارف واصلی نیز یک فرج امام بسوی ارض ملکوت است در عصر خودش!**

**۳۲۱- واقعه گشایش ارض ملکوت در الموت که در حومه قزوین قرار دارد بواسطه پیامبر اسلام پیشگوئی شده بود که: قزوین دربی از جنت است! ولی باید دانست که این بهشت امام در هر عصری و در هر زمینی دارای دربی ویژه از یک مکان شرقی (اشراقی) است از برای مؤمنان اهل معرفت و عدالت و صداقت و حقیقت انسان! که گشاینده آن عارفان دورانها هستند!**

**۳۲۲- حدیثی از خود امام دوازدهم(ع) می فرماید که: هر که مرا بجوید می یابد! و این عین حقیقت است. همه کسانی که در این راه کمترین تلاشی کرده اند بهمان اندازه به اجابتی رسیده اند. همه کسانی که دعای عهد و فرج را به جدّ چند شب متوالی با خلوص خوانده اند بهمان اندازه نیاز خود پاسخ یافته اند. پس امام جوئی و امام یابی آسانترین امور است و این معنای دیگری از رحمت مطلقه امام است.**

**۳۲۳- جدال بین شیعه تک امامی و چهارامامی و هفت امامی و دوازده امامی و پنجاه امامی جدالی مضحک و غیر شیعی است. امام یکی بیش نبوده و نیست و کسی که به یکیش ایمان و معرفت دارد هرگز دچار این تفرقه ها و دعواهای کذائی نمی شود. این دعواها از بی امامی است. همانطور که بارها از ائمه هدی ذکر شده که همه امامان یکی هستند و آن علی است که در هر عصری تجلی نوینی دارد و هر عارفی نیز یک انسان علوی است در درجات تجلی! همانطور که خداوند فرموده که شمارش کردن نعمات موجب دسترسی به آن نیست. امامان که نعمت الله در عالم ارض**

هستند و دربهای نعمات می باشند نیز از طریق شمارش قابل وصول نیستند. و لذا دعوای امام شماری خود یک غفلت عظیم است و خسران کبیر!

۳۳۴- انسان شیعی یک انسان بسیار انسانی است یعنی انسان الهی و جهانی است و ارحم الراحمینی! مذهب امامیه، مذهب انسان- خدائی و انسان- جهانی و انسان افلاکی است. در مذهب امامیه هر حقیقتی در هفت زمین و آسمان چون به کمال تجلی و ظهور درآید یک انسان است. و این معنا نیز بیان دیگری از رحمت مطلقه است.

۳۲۵- امام پرستی شیعه عین خداپرستی در عرصه ظهور تمام و کمال است. پس خداپرستی کامل جز در مذهب امامیه رخ نداده است. مذهب امامیه، مذهب انسان پرستی الهی است و خداپرستی انسانی! و لذا مذهب شیعه را مذهب اصالت عشق خوانده ایم!

۳۲۶- آنکه به عشق با امام رسید بر رحمت مطلقه وارد شده و لایق ارض ملکوت است که در این ارض همه چیز انسانی- الهی است و امامی!

۳۲۷- و انسان مدرن بمیزانی که هنوز به دوزخ تکنولوژی و مدرنیزم دلی دارد و به آن امیدی بسته است نمی تواند دل بسوی امام داشته باشد و ارض ملکوتش را دریابد.

۳۲۸- تاریخ تشیع حقیقی، تاریخ ارض ملکوت وجود شیعیان خالص است که مظهر حقیقت امام خویشند! تاریخ تشیع در حدود دو قرن اولیه سراسر محبوس در خانه و زندانها و زهرنوش است و در بیرون از زندان هم کشتار می شود و سرش را خرید و فروش می کنند. تاریخ تشیع تماماً کربلائی و عاشورائی است و لذا پرچمدار این تاریخ هم حسین است. و لذا هر انسان امامی در مرحله نخست یک انسان حسینی است که با خاندانش در مسلخ بسر می برد. و ارض ملکوت از این مسلخ گشوده می شود. برای خود این بنده نیز همواره اینگونه بوده است و اصلاً شب قدر نزول روح من هم شب عاشورا بوده است. نهرهائی که در زیر ارض ملکوت جریان دارد که به مثابه خون این حیات طیبه است نهر خون امامان شیعه و شیعیان امامیه است.

۳۲۹- مذهب امامیه، مذهب عشق به الهیت انسان و انسان الهی در درک اسفل است و جستجوی چنین انسانی در این ظلمات! و ارض ملکوت دانشگاه وجودی این عشق می باشد و نه خوابگاه بازیگران با عشق و عافیت طلبان و شفاعت پرستان!

۳۳۰- تاریخ تشیع جغرافیائی جز ارض ملکوت امام ندارد که پادشاهانش چهارده معصومند و سپاهیان و درباریانش هم عارفانند و عوامش هم شیعیان که پشت درب ارض ملکوت گریانند و طالب ورود به آن! و مابقی هم از شیعه گری خود پشیمان و مغضوب عالمیان!

۳۳۱- دیوان غزلیات شمس تبریزی گزارشی رندانه از ارض ملکوت است به قلم مولوی که از درب جان شمس ورود کرده است.

۳۳۲- تاریخ تشیع تاریخ ظهور خدا از انسان است و تاریخ ظهور متافیزیک در فیزیک و تاریخ ظهور آسمان بر زمین و تاریخ ظهور انسان در زمین و آسمان! تاریخ تشیع، قیامت تاریخ است و تاریخ الساعه!

۳۳۳- ارض ملکوت قلمرو احیای هوش و حواس پنجگانه انسان است به درجات ایمان و عشق و عرفان! قلمرو ادراک حقیقت در واقعیت جهان هستی! و طبقه هشتم آن قلمرو ادراک کامل شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لمس و گویائی است.

۳۳۴- برخی از عارفان ارض ملکوت را می بویند، برخی هم می چشند، برخی لمس می کنند و برخی دیگر می شنوند. ولی عارف کامل ارض ملکوت را می بیند و این کمال هوش و حواس انسان است.

۳۳۵- محمد(ص)، مظهر کمال شنوائی است. علی(ع) مظهر کمال بینائی است. فاطمه مظهر کمال بویائی است و حسنین هم مظاهر کمال چشائی و لمس هستند. و عارف به درجه کمالش به این انوار پنجگانه حق دارای حیات پنجگانه حواس و هوش می شود. و این پنج اعضای حسّی صورت رحمانی حق در انسان کامل است به درجات کمال!

۳۳۶- پس انسان ملکوتی یک انسان پنج بعدی از اهالی پنج تن آل الله است که با گوش نبوی محمد می شنود و با چشم ولوی علی می بیند و با شامّه فاطمی می بوید و با ذائقه و لمس حسنین هم می چشد و لمس می کند هستی خدا را در ارض ملکوت!

۳۳۷- این احیای حواس پنجگانه همان واقعه خلق رحمانی انسان است که بهمان درجه از این احیاء شدگی به مقام بیان می رسد که بیان قرآنی انسان و جهان و پروردگار عالمیان است طبق سوره رحمن!

۳۳۸- این ادراک پنجگانه در ارض ملکوت در دل عارف است که منجر به لقای احدی پروردگار می شود در صورت امام که صورت مطلقه رحمن است.

۳۳۹- کمال شهود و ادراک ملکوتی عارف در شب زنده داری به وقت سحر و فجر است که شاهد عین مشهود می گردد بقول الهی در کتابش!

۳۴۰- پس در حقیقت پنج تن آل الله (آلاء الله در سوره رحمن) به مثابه هوش و حواس پنجگانه خدا در بشرند و خدا در انسان عارف به لقای خود می رسد و عارف مجرا و حجله وصل خدا با خلق است و عارف از این واقعه کسب وجود الهی می کند و کامل می گردد در مقام تسبیح و نه تنفیس! و این وحدت شاهد و مشهود است در جان عارف!

۳۴۱- عارف از طریق نبوت انبیاء، شنوا می گردد و از طریق ولایت اولیاء بینا می گردد و از طریق عصمت الهی در وجود زنان پاک هم بویا می گردد و از طریق وحدت و شهادت هم بر اتحاد با جانان درمی آید و کمال این پنج هوش حسّی از وجود پنج تن آل الله حاصل می گردد.

۳۴۲- و اینست که در سوره رحمن که واقعه خلق جدید انسان و توصیف ارض ملکوت می باشد ذکر "آلاء ربکمان" ترجیع بند این سوره است. زیرا همه ادراکات ارض ملکوت به نور این آلاء است.

۳۴۳- آلاء رب یعنی خاندان خدا که از خاندان دهری- نژادی خود کاملاً پاک و منزه گشته اند که کمال این تنزیه و تسبیح در واقعه کربلا رخ نمود و لذا حسین مظهر حیات مطلقه حس لامسه است زیرا حس لامسه زیربنای همه حواس پنجگانه می باشد و نیز غایتشان! زیرا لمس حق عین اتحاد با اوست و وصل احدی با وجود! و این همان معنای شهید کامل است که شاهد در مشهود فنا می شود. و اصلاً واژه شهید به لحاظ لغوی بیانگر اتحاد شاهد و مشهود می باشد. و حسین سرور شهیدان است. و هرکه از درب حسین به ارض ملکوت وارد شود به تمام و کمال همه حواس الهی خود بر این ارض وارد شده است. زیرا ارض ملکوت قلمرو ظهور حق در خلق است در زمین و آسمان!

۳۴۴- و اگر در عرف اسلامی، سوره رحمن را برای اموات تازه گذشته می خوانند به این معنا و امید است که با مرگشان بر ارض ملکوت وارد شوند همانطور که رسول خدا عامه مردمان را در حیات دنیایشان جمله در خواب و مدهوشی خوانده است که چون بمیرند بهوش می آیند. سخن از کوری و کری و گنگی اکثر مردمان در قرآن هم به همین معناست که از ارض ملکوت غافلند.

۳۴۵- وحی یک اتفاق خارج از قلمرو جهان شنیداری نیست بلکه حاصل شنوائی کامل انسان است که صدای خدا را می شنود و خدائیت هر صوتی را! همانطور که لقای پروردگار هم به مثابه کمال بینائی است زیرا هر سیمائی صورت اوست و هر بوئی هم عطر حضور اوست و هر لمسی هم لمس جان اوست و هر مزه ای نیز!

۳۴۶- و اگر رسول خدا، عطر گلها و جمال زن را محبوبیت های دنیوی خود می نامد بدلیل حضورش در ارض ملکوت است که هر بوئی را بوی او و هر جمالی را جمال او می یابد.

۳۴۷- ارض ملکوت قلمرو ظهور حق از خلق است و ظهور خلق برای حق! پس در این قلمرو بدون علم و عرفان وحدت وجود امکان هیچ ادراکی نیست و فرد جاهل در این قلمرو دچار جنون و مالیخولیا می گردد. بنده برخی از این افراد جاهل را در اطراف خود دیده ام که چگونه یک شبه کوس انالحق می زنند و دست بکارهای نامعقول می زنند که موجب رسوائی و هلاکت است.

۳۴۸- پس ارض ملکوت آن بهشت غرایز حیوانی نیست که مختص ابلهان و دیوانگان است که در برخی روایات دینی هم آمده است. ارض ملکوت قلمرو حیات علمای ربانی و عارفان واصل و حکیمان اشراقی است.

۳۴۹- محمد(ص) پیامبریست که صدای خدا را هم شنید و هم دید بصورت جبرئیل! جبرئیل جمال کلام خداست. و این مقام انسان کامل است. و می دانیم که جبرئیل را بصورت جوانمردی شهود نمود.

۳۵۰- در ارض ملکوت هرآنچه که درک می شود چون بیان گردد جز آیات قرآنی نیست. بنده قرآن را اینگونه آموختم. ارض ملکوت براستی شهر محمدی است که درب ورودش امام می باشد: من شهر علم هستم و علی درب آن! رسول اکرم(ص).

۳۵۱- این شهر محمدی دارای طبقات و وادیهای بسیار است: وادی زرتشتی و نوحی، وادی ابراهیمی و هاجری، وادی موسوی، وادی یوسفی، وادی یونسی، وادی عیسوی، وادی مریمی وو... و وادی علوی که وادی آسمان هفتم زمین است.

۳۵۲- اینست عارفانی که از این شهر دیدن کرده و به بیان پرداخته اند به وحدت ادیان و حکمت ها رسیده اند. ولی جاهلان این وحدت را التقاط می پندارند.

۳۵۳- همه حکیمان و عارفان کاملی که دارای رسالت هستند پس از مدتی از قلمرو ارض ملکوت خارج می شوند تا امکان تبیین داشته باشند زیرا تا زمانیکه در این ارض زندگی می کنند مست و فنای حق هستند. و لذا این عارفان جهت انجام رسالتشان در مرز بین ارض ملکوت و ناسوت زیست می کنند که از یکسو بهشت خداست و از سوی دیگر دوزخ آخرالزمان. و این "بین" قلمرو خاص حیات عارفان صاحب رسالت است: سوگند به رسولان عرفانی- سوره مرسلات!

۳۵۴- ارض ملکوت جمال تقوای انسان است و لذا فرموده براستی که متقین در جنات نعیم بسر می برند. قرآن- و تقوا بمعنای پیروی نکردن از خود و بلکه ضدیت با خودیت بشر است. و می دانیم که خودیت آدمی همان ضدیت خدا با خودش می باشد که رحمت و عشق او به انسان است. پس هرکه از خود پیروی کند و خودش را بپرستد ضدیت خدا با خود الهیش را پرستیده است و این همان کفر و ضدیت با خداست. پس انسان باید با این ضد خدا در خودش مبارزه کند و این همان تقواست. و آنکه حامی این ضد خدا در خود باشد دچار نابودی می شود و به عدم بازمی گردد که همان دوزخ است و در واقع دوزخ مانع نابودی انسان کافر می شود زیرا انسان مخلوق ضدیت خداوند با خودش می باشد و این معنای مقام خلافت انسان برجای خداست. همانطور که خداوند هستی خود را به انسان بخشیده است انسان هم بایستی هستی خود را برای خدا تسبیح کند و به او محول نماید و این تسبیح وجود برای خداوند منجر به بهشت می شود که قلمرو اراده کن فیکون برای انسان است.

**۳۵۵- به بیان دیگر خودی جز خدا نیست و نفس انسان ضد خود است پس انسان نباید مرید ضد خود باشد بلکه بایستی با این ضد خود جهاد کند. ارض ملکوت ظهور خود است که حاصل این جهاد میباشد. و لذا بهشت همان تجلی خود در زمین است. و لذا بهشت مرید انسان است.**

**۳۵۶- ایمان به وجود خدا در جهان هستی خودبخود آدمی را به جستجوی دیدارش می کشاند. اینست که خداوند مؤمنین حقیقی را دعوت به لقای با خود نموده اند و می فرماید: هرکه خدایش را جستجو کند البته که دیدارش نماید. قرآن- پس کسی که در جستجوی دیدار با خدا نیست در واقع مؤمن به وجود خدا نیست و خدا در نزد او حرفی بیش نیست که عموماً به وقت دروغ و دغل و نسبت جهل و جنونش بسراغ این خدای توهمی می رود که چنین خدائی به شیطان بیشتر شباهت دارد.**

**۳۵۷- و جستجوی دیدار الهی مؤمن را به ارض ملکوت میرساند تا در آنجا به علم علی برسد زیرا علی کسی بود که در هر چیزی در جهان هستی خدا را می دید: در بهشت برای تعلیم علم علی مهیا می شوند. رسول اکرم(ص).**

**۳۵۸- پس جنات نعیم و ارض ملکوت دانشگاه خداشناسی و خدابینی است به علم امام! و این علم در عین حال علم قیامت نیز هست زیرا تا قیامت نفس آدمی برپا نگردد و ظاهر و باطن یکی نشود و پاک نگردد موفق به لقای الهی نمی شود. این همان قیامتی است که حسن صباح در ارض ملکوت قلعه الموت مطرح نمود که متأسفانه بعدها نه از جانب پیروانش بدرستی درک شد و نه سائر مسلمین و شیعیان! و بلکه گروهی از اسماعیلیه این قیامت را به مثابه پایان دین و شریعت تلقی نمودند و بکلی از دین و اسلام خارج گشتند. در حالیکه این قیامت شخصی عارفان است که به باطن دین و شریعت میرسند نه اینکه به پایانش برسند. این سوء تفاهم و نیز غرض ورزی علمای اهل سنت منسوب به عباسیان موجب شد که پیروان حسن صباح را "ملاحده" بخوانند و تکفیر نمایند. هرچند که بسیاری از اسماعیلیان این عصر براستی ملحد گشته اند و به تقلید کورکورانه از قیامت الموت شریعت را بکلی منکر شده اند. در حالیکه قیامت الموت ظهور ارض ملکوت و تجلی حق بود که از آن قیامت عارفانی مجاهد و عجیب بیرون آمدند. احتمالاً اسماعیلیان پیرو آقاخان محلاتی که رهبرشان مقیم اروپاست و زندگی اشرافی را در کاخهای خود به مثابه بهشت الموت فرض کرده اند رفاه و عیش عرصه مدرنیزم را که از نظر ما دوزخ تکنولوژی است همان ارض ملکوت خود قرار داده اند. با این تفاوت که حسن صباح در همه عمر با سلاطین و اشراف فاسق جهاد می کرد و این امامان کذاب پنهان و آشکار در اتحاد با طاغوت غرب مشغول سرکوبی مسلمین جهان بوده اند که مشهورترین نمونه اش اتحاد آقاخان محلاتی با ارتش استعماری بریتانیا بر علیه نهضت آزادیبخش گاندی در هندوستان بود. این مصداق امامت ضد امام است همانطور که تکنولوژیزم هم بهشت ضد بهشت است.**

**۳۵۹- بقول مولوی مردمان قربانی تقلید کورکورانه اند ولی خانمانسوزترین و جنون آمیزترین تقلیدها در قلمرو سیر و سلوک عرفانی رخ نموده است که بخش عمده ای از حکایات مثنوی مولوی مختص به اخطار نمودن در این نوع تقلیدهاست که از جانب پیروان جاهل بوقوع می پیوندد. که نخستین اخطار در این وادی از جانب علی(ع) نقل شده است که: از من تقلید نکنید که کافر می شوید! که تقلید کورکورانه مریدان و پیروان مذاهب از مراجع و پیران طریقت در تاریخ اسلام مولد هزاران فتنه و تفرقه خونین بوده است که هولناکترینش در مذاهب امامیه بوقوع پیوسته است که یکی از مشهورترین و فسادانگیزترین این تقلیدها در عالم تشیع همانا تقلید از قیامت الموت بوده است که مذهب اسماعیلیه را به راه تباهی و انقراض تاریخی کشانیده است.**

**۳۶۰- سیر و سلوک عرفانی و جهاد الی الله، سیر در وادی احدیت و بی تائی ذات حق و تجلیاتی است که حتی برای خود عارف واحد هم تکرارشدنی نیست تا چه رسد به تقلید آنهم برای دیگران. بخش عظیمی از انحرافات و سوء تفاهمات و اتهاماتی که بر محور مذهب امامیه و عرفان علوی در تاریخ پدید آمده حاصل چنین تقلیدهائی از ائمه هدی و عارفان واصل می باشد.**

۳۶۱- نه تجلیات و کرامات و ظهور و بروزهای اشراقی از ارض ملکوت قابل تکرار است و نه حتی احوالات باطنی و مستی های عرفانی ناشی از این تجلیات! یعنی خود عارف واحدی هم اگر بخواهد احوالات و تجلیات گذشته خود را بهر وسیله و فکر و ذکر و تلقینی بازیافت و تکرار نماید دچار گمراهی و فریب و یأس می شود و از همه بدتر چنین تلاشی عین واقعه تنفیس و منی کردن امر تجلی است که مستقیماً از جانب خداوند و امام میباشد. اصلاً تقلید ماهیتاً تنفیس است و لذا جز شیطنت و گمراهی ببار نمی آورد در حالیکه احوالات اشراقی و تجلیات آفاقی تماماً در الساعه و در حال مستی عرفانی و بی خودی تسبیحی رخ می دهد و در چنین وقایعی هیچ نشانی از منیت فرد در میان نیست. پس منی کردن این وقایع توحیدی عین شیطانی کردن آن است. پس وای بر احساسات همذات پنداری که در حین مطالعه آثار و ادبیات عرفانی و اشراقی برای خواننده اش رخ می دهد که جز القای شیطان و تنفیس حق نیست.

۳۶۲- باید دانست که تقلید ناشی از احساس همذات پنداری تماماً یک نجوا و القای شیطانی است که سعی میکند مرید و سالک را دچار تنفیس و دخل و تصرف در امر حق نماید ولی آنچه حاصل می شود رسوائی و فساد و یأس و بطالت است.

۳۶۳- مطالعه متون عرفانی همچون تلاوت قرآن و اقامه نماز، بایستی از غایت حضور قلبی و تزکیه نفس و فکر و ذکر و نیت خالصانه برای خدا برخوردار باشد وگرنه در چنین مواقعی شیطان بیش از هر زمانی به القای وسوسه ها و ایده های استکباری و فتنه انگیز در ذهن فرد دامن می زند. و این برحق است که برخی از حکیمان و عارفان مطالعه آثارشان را مشروط به چله ای برای تزکیه نفس می سازند. مطالعه متون عرفانی برای هرکسی آستانه حوادث بزرگ و سرنوشت سازی است که به هدایت یا ضلالت فرد منجر می شود. پس مطالعه چنین آثاری دارای مسئولیت خطیری است. و بیهوده نبوده که اکثر عارفان و حکیمان آثار خود را به زبانهای اشاره و رمزوار و پیچیده در الفاظ فنی و تحصصی نوشته اند تا هرکسی را به حقایقش دسترسی نباشد. ولی امروزه دیگر آن دوران به لحاظ تاریخی بسر آمده و در قیامت تکنولوژیزم و مدرنیزم همه اسرار آشکار و برآب است و باطنها مستمراً در حال ظهور و بروز میباشد و کسی را قدرت ممانعت از آن نیست. پس بهتر است که آدمی خود مراقب شیطان باشد.

۳۶۴- برپاکننده قیامت نفوس بشری در این عصر یا بواسطه تکنولوژی و مدرنیزم است و یا بواسطه عرفان نفس و تحت هدایت امام زمان! اولی منجر به فروپاشی و انهدام در درک اسفل می شود و دومی منجر به ظهور و تجلی نفس در ارض ملکوت! اولی سقوط است و دومی صعود!

۳۶۵- ارض ملکوت حاصل تقوا و تقیه و درون افکنی نفس است تحت الشعاع عرفان نفس! و دوزخ صنعت و مدرنیزم هم حاصل بی تقوائی و فسق و برون افکنی نفس است به رهبری شیطان آریل که همان تکنولوژی ارتباطات است اعم از ارتباطات مکانیکی یا الکترونیکی و ماهواره ای!

۳۶۶- ارض ملکوت از بطن طبیعت بکر محیط زیست مؤمنان اهل معرفت رخ می نماید. و ارض برهوت و دوزخ تکنولوژی هم از بطن صنعت پرستی و جلوه گری بشر رخ می نماید.

۳۶۷- تکنولوژی ارتباطات، ارض واسع دروغین شیطان است که به انسان تکنولوژی پرست وعده فتح جهان می دهد. ولی این ارض برهوت و ثقیل و قابض و نابودگر و آتشین است که حتی ارض جسمانی و بدن فردی بشر را از احاطه اش خارج نموده و به سرقت می برد: و زمین از همه سو بر ایشان تنگ و تنگتر می شود. قرآن کریم-

۳۶۸- تکنولوژی به بشر مدرن وعده تسخیر کائنات میدهد ولی آنچه که در واقع در حال روی دادن است اینست که بشر مدرن حتی در تن و جان خودش هم آرام و قراری ندارد و محکوم به دربدری و گدائی ابزار و امکانات و فنون است تا به وی پناه دهند. ولی این پناهگاه درک اسفل السافلین است که در آن "نه می مانند و نه می روند نه مرده اند و نه زنده" قرآن کریم- در اتومبیل، پای تلویزیون و اینترنت و بقدرت مخدرات و داروهای روانگردان و محرک و نشاط آور

وو... تکنولوژی، ارض وجود آدمی را جهنم ساخته و آسمانش هم ظلمات نجوم و کیهان است که فضانوردانش را در خود مچاله و پودر می کند به امید یافتن قطره ای آب و نشانی از حیات! اینست ارض برهوتی که تکنولوژی و شیطان آریل به انسان ارزانی داشته است و وعده می دهد به دروغی که راستش دروغتر است.

۳۶۹- ارض ملکوت به مثابه تداخل و وحدت نفس مطمئنه عارف و زمین است. و لذا عارف در این زمین ملکوتی با کوهستان و قلل نفس خود و با دریا و رودخانه ها و چشمه ساران نفس خود و با گلها و گیاهان و جنگل نفس خود روبرو می شود. ارض ملکوت، زمین نفس مطمئنه است یعنی نفسی که به خدایش اعتماد و ایمان حقیقی دارد خدائی که در آب و خاک و هوا و گیاه و جانداران حاضر و ناظر و زنده است و نفس می کشد همان خدائی که در نفس خود شناخته شده است. ارض ملکوت ظهور خود- خدائی در عالم خاک است که در آنجا انسان هرچه اراده کند محقق شود طبق کلام الهی در کتابش!

۳۷۰- دعوت خداوند از نفس مطمئنه آدمی برای ورود به جنّت الهی که در قرآن مذکور است آدمی را به مقام رضا می رساند زیرا پروردگارش را در این قلمرو از همه سو درک و دیدار می کند. اطمینان آدمی به خداوند جز در اعتماد به خلق خدا و طبیعت زنده نیست، اعتماد به خیر و شرّ جهان. و چنین اعتمادی زمینه ارتباط روحانی انسان با جهان می شود. پس در واقع جنات نعیم یا ارض ملکوت چیزی جز ارتباط انسان با روح طبیعت نیست. پس ارض ملکوت هرآن واقع است تا به آسمان هفتمش. ولی این انسان است که در جهان خداوند واقع نمی شود و قرار نمی گیرد چون به آن اعتماد ندارد زیرا به خدا اعتماد ندارد یعنی مؤمن نیست. پس ارض ملکوت قلمرو حیات مؤمنانه است یعنی انسانی که در آغوش طبیعت بکر احساس امنیت می کند زیرا خدای جهان را می شناسد که ایمن و مؤمن و مهیمن است. و با چنین ایمانی بود که ابراهیم خلیل آتش را گلستان یافت. اینست که ارض ملکوت اجر عمری مجاهدت و خطرپذیری برای خداست و کسی که بارها در این راه تن به مرگ سپرده و زنده مانده است. پس از این منظر ارض ملکوت حاصل موتهای اراده است: "هرکسی مرگ را می چشد و سپس به دیدار پروردگارش می رود." قرآن- پس ارض ملکوت قلمرو دیدار با خداوند است و جغرافیای این دیدار است، جغرافیائی که آئینه این لقاء میباشد. یکی از دیدارهای این بنده در حین سفری رخ داد که گرفتار کولاک مرگباری از برف و بوران بودم که در آنجا برفی که کل آن منطقه را پوشانده بود آینه تجلی خداوند گردید. سائر دیدارها نیز با انواع موتها همراه بوده است و پس از این دیدارها بود که همه طبیعت محیط زندگیم را جنات نعیم می یافتم و همه موجودات، هویت ملکی (فرشته ای) داشتند و کل زمین ارض ملکوت گشته بود و اراده ام را در هر لحظه ای محقق می نمود و به بیانی دیگر هرآنچه که رخ می نمود عین اراده من بود: "اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند." قرآن- پس ارض ملکوت واقعه توحید جان و وحدت وجود است که در عرفان هندو موسوم به نیروانا می باشد که مقام وحدت انسان با جهان است که در حکمت خسروانی ایران قلمرو کوه قاف است.

۳۷۱- ارض ملکوت دانشگاه علم رحمت مطلقه خداوند است که در عرفان علوی و حکمت محمدی به تمام و کمالش به ظهور آمده است و لذا ارض ملکوت همه انبیاء و حکمت های پیشین را هم فرا می گیرد و شامل است و این همان راز غلبه دین اسلام بر همه ادیان است که در قرآن مذکور میباشد که این غلبه از وجه حکمت و معرفت و رحمت است. و لذا فقط حکیمان و عارفان مسلمان هستند که از حکمتها و معارف سائر اقوام و مذاهب بشری سخن گفته و حقوق واحد و توحیدی همه آنها را در حکمت اسلامی نشان داده اند و چنین امری در حکیمان سائر مذاهب گزارش نشده است.

۳۷۲- یعنی فقط حکمت و عرفان اسلامی حامل نور وحدت ادیان و اقوام بشری است زیرا محمد(ص) پیامبر همه اقوام بشری در آخرالزمان است و مابقی مذاهب محصور و محدود در قومیت و دهریت خاص خود می باشند و فقط حکمت محمدی است که نژادبرانداز و دهرشکن است زیرا احیای کمال حکمت ابراهیمی میباشد.

۳۷۳- و در این ارض ملکوت، علی(ع) والد و خالق خلق جدید انسان است و محمد(ص) هم مادر این آفرینش رحمانی جان عارفان. همانطور که رسول اکرم فرموده: ای علی من و تو مادر و پدر همه مؤمنان هستیم! و در قرآن هم خداوند به

پدری که می زاید سوگند یاد نموده است در سوره بلد! و این زایش عرفانی و خلق جدید انسانی از بطن نور ولایت و معرفت امام است.

۳۷۴- نطفه این باروری و زایش عرفانی همان باور به امام بعنوان انسان کامل و خلیفه مطلق خدا و خالق جهانهای برتر و انسان برتر است و باور به استحقاق خویشتن و شوق چنین استحقاقی می باشد که جمله محصول امام شناسی است. و ارض ملکوت قلمرو تحقق این باور و شناخت است. "آیا پنداشتید که بر بهشت الهی وارد می شوید در حالیکه هر کسی را از علمش آفریدیم." قرآن- ارض ملکوت قلمرو تحقق و تعیّن علم امام و امام شناسی است که بر محور علم بدعت قرار دارد زیرا ارض ملکوت حیات و هستی بدیع و دگر است. و بقول امام صادق(ع)، بدون علم بداء نمی توان امام را شناخت و ولایتش را پذیرفت.

۳۷۵- همانطور که در آیه ۱۲ از سوره طلاق آمده خداوند امرش را در بین زمین و آسمان نازل می کند که همان زمین آسمانی یا ارض ملکوت است. پس عارفان هر عصری که بر این قلمرو ورود می کنند دریافت کنندگان امر خدا درباره مسائل و تکالیف انسان آن عصر هستند و در واقع این عارفان همان وارثان و اوصیای انبیاء در آخرالزمان می باشند و تأویلگران قرآن برای دورانها! این عارفان همان مؤمنانی هستند که در آخرالزمان پدید می آیند که انبیای سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند. (رسول اکرم)-

۳۷۶- فاصله بین بهشت و دوزخ و برزخ و طبقاتشان جز فاصله بین علم جهل و سرگردانی های بشری نیست و همه اینها محصول درجات باور و معرفت و جهل آدمی از خود و جهانش می باشد. و لذا رسول اکرم(ص) می فرماید که قلمرو و وسعت بهشت و دوزخ همین جهان هستی است. یعنی جهان هستی برای یکی دوزخ و برای دیگری بهشت و یا برزخ است که پس از مرگ جسمانی نیز آشکارتر و شدیدتر می شود و لذا قرآن کریم می فرماید هرکه در این جهان در عذاب است در آخرت عذابش شدیدتر است و هرکه در رحمت است در آخرت از رحمت برتری برخوردار است. این شدت رحمت و عذاب اخروی بدلیل از میان برداشته شدن حجاب تن است. یعنی درب بهشت و دوزخ و برزخ تمامی از باطن و نفس ناطقه و ادراک آدمی بسوی جهان گشوده می شود. یعنی بهشت همان بهشت ایمان و علم و یقین به خدا و جهان است و دوزخ هم دوزخ کفر و انکار و ناباوری و جهل درباره خدا و خود و جهان است و برزخ هم برزخ سرگردانیها و تردیدهاست.

۳۷۷- ارض ملکوت شهر محمدی است و شهر محمدی هم شهر قرآن است که به تعداد امامان معصوم قرائت و تأویل و جمال و جلال و کمال دارد و هریک از مؤمنین شیعه از درب نور وجود یکی از آنان بر این شهر ورود می کند. پس هریک از طبقات این زمین هفتگانه آسمانی دارای دوازده وادی و غرفه و تجلی است. پس این شهر تماماً شهر امام شناسی است و امامت در دوازده تجلی و ظهور و بروز! "سوگند به این شهر که تو مقیمش هستی و سوگند به پدری که می زاید. براستی که انسان را در رنجها آفریده ایم." سوره بلد- آری راه انسان شدن این حیوان شرور دوپا و خلق جدید رحمانی سراسر رنج و بلاست چرا که باید از چاه و ظلمت طبیعت جمادی و نباتی و جانوری و بدتر از همه اینها از ظلمات وعده های شیطانی جان بدر برد و بر طبیعت حیات و هستی خود احاطه و اشراف و شهادت یابد تا با تمامیت طبقات جان خود روبرو شود و درب محمدی جانش را کشف کند و از این در بر حیات و هستی خود وارد شود و رحمانی گردد و قرآنی!

۳۷۸- حکمت الهی همواره حاصل علم تأویل است که روی به ازلیت دارد. کشور ایران بدلیل اینکه محل نزول نخستین حکمتها بوده است از همان آغاز اسلام بدلیل حضور سلمان فارسی در کنار محمد و علی که جامع همه حکمتهای مذاهب عالم بود نخستین قلمرو درک حکمت آخرالزمانی دین خدا گردید و کانون اتصال اول و آخر ادیان الهی شد که در این میان سلسله جبال البرز (دیلمان) نقش ویژه ای یافت زیرا دیلمان همواره در تاریخ ایران پرورشگاه پهلوانان خسروانی بوده است و طبق وعده هائی که در حکمت خسروانی و متون اوستائی آمده، سلسله جبال البرز قلمرو ظهور نهائی این وعده ها در آخرالزمان است که همه روایات مربوط به ظهور سوشیانت اوستائی و امام زمان شیعی را مترادف و همسو

ساخته است. همانطور که در تاریخ تشیع همواره مطمئن ترین پناهگاه علویان و ظهور نهضت های ضد عباسیان بوده است از جمله اینکه طبق روایات تاریخی امام حسین قصد داشت که بسوی دیلمان ایران هجرت کند و دیلمان ایرانی هم سپاهی آراسته در انتظار حمایت از امام بودند که چنین اتفاقی اندکی بعد در قیام مختار فراهم آمد و همه اشقیای دشت کربلا بواسطه پهلوانان دیلمانی قصاص شدند. و هنوز هم امروزه در جای جای سلسله جبال البرز شاهد مقابر امامزادگان و عارفان شیعی هستیم که البته کانون مرکزی این قلمرو قله دماوند است. و همانطور که ذکر نمودیم همه مکانهای اشراقی سیر و سلوک ما نیز در همین قلمرو رخ نموده است. پس تلاقی سرزمین موعود اوستائی و قرآنی در این سلسله جبال به لحاظ تاریخی واقعه ای کاملاً معقول و معمول بوده است. یعنی این اتفاق ماورای طبیعی در بستر تاریخ و طبیعت نیز مواضعی عینی دارد که در روایات اوستائی تحت عناوین ویژه ای است که در زبان عربی نامهائی دگر دارد. درک سرّ تلاقی و تطبیق اسطوره و تاریخ یا ماورای طبیعت و طبیعت جز بقدرت نور عرفان نفس و حکمت ناشی از عارفان مقیم در ارض ملکوت ممکن نمی آید. و باورش جز در قلوبی که به امتحانات الهی آزموده شده جای نمی گیرد.

۳۷۹- شیخ شهید سهروردی بانی حکمت اشراق نخستین حکیم قرآنی- اوستائی است که یگانگی این دو حکمت را در آخرالزمان کشف نمود و تبیین کرد که از نظر ما نقطه ضعف این اثرش منطق یونانی حاکم بر آن است که البته برخی هم آن را نقطه قوت و امتیازش می دانند که از این طریق سه حکمت خسروانی و اسلامی و یونانی را گردهم آورده است. و در عصر ما هانری کربن به شرح مجدد این اثر بزرگ پرداخته است که تا حدودی یونانی گری حاکم بر این اثر را تخفیف داده و آن را به درک امیّ و عرفانی نزدیکتر ساخته است که خدمت این مرد بزرگ به جهان تشیع منحصربفرد است و تحقیقات ایشان در این باره همواره ما را نیز در تبیین حکمت آخرالزمانی یاری نموده است. دکتر شریعتی نیز در پرتو حکمت و تحقیقات این مرد بزرگ و استادش ماسینیون قرار داشته است. و به تازگی برخی از محققین ایرانی هم به عظمت این تحقیقات معترفند که سراسر در خدمت امام شناسی است یعنی همان امر عظیمی که عامه شیعیان از آن غافلند.

۳۸۰- درب ورود به ماورای طبیعت و آسمان زمین همان خاک است و سجده بر خاک برای خدا شاهراه این فتح و فرج می باشد اگر انسان ساجد در پرتو ولایت امام باشد. اگر امام شیعه یعنی علی(ع)، در هر چیزی در طبیعت، خدا را می بیند انسان شیعی هم در هر چیزی بایستی امامش را شهود کند که ظهور معنای خداوند است زیرا امام معنای خداست.

۳۸۱- کسی که با چنین باور و ولایتی بر طبیعت خدا نظر می کند در هر رنگ و بو و منظره و نوائی، نشانی از پروردگار می یابد که بسوی امام معطوف است: نشانه خود را در درون و برونتان بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است. قرآن- یعنی حق و نور الهی این نشانه ها در جهان همان امام است.

۳۸۲- عارف شیعی کسی است که در طبیعت، ماورای طبیعت را می بیند و در فیزیک، متافیزیک را و در خاک، خدا را و در زمین آسمان را! در آخرالزمان عالم غیب آسمانها بر زمین مماس و بلکه در آن وارد شده است. آنکه از معرفت لازم برخوردار نباشد در ظلمات شیطانی و جنی این ظهور وارد می شود و دیوانه می گردد. ظهور اینهمه امراض روانی و جنون و مالیخولیا در عصر جدید از این بابت است. انسانهای آخرالزمانی اگر عارف نباشند دیوانه می شوند.

۳۸۳- ولی ظهور و بروز عالم غیب از سلسله جبال البرز و طبیعت آن منطقه منحصربفرد است. آنانکه اندک ایمان و معرفت باطنی و حکمت دارند از اقامت و گردش و سفر در این منطقه مشاهدات حیرت آوری دارند. در همین سده قبل چند نفر از مستشرقین ایرانگرد در سفری به دامنه دماوند شاهد حوادثی شگرف شدند که وصفش عین ارض ملکوت است. سفرنامه این مستشرقین به شوخی و افسانه بدل شد و کسی آنرا جدی نگرفت و دستمایه برخی داستان و فیلمنامه گردید. گوئی این مستشرقین چندنفر بودند که بر ارض ملکوت وارد شدند که دو نفرشان در آنجا باقی ماندند و بقیه بیرون آمدند و آن وقایع را گزارش کردند. گزارشاتی مشابه این در طول تاریخ حکمت اسلامی به کرّات در متون مختلف دیده می شود از جمله آثار ابن عربی، سهروردی، عبدالکریم جیلی و از متأخرین هم کسانی چون ملامحسن فیض کاشانی و شیخ احمد احسائی! که جملگی از شارحان حکمت امامیه هستند.

۳۸۴- همه این حکیمان و عارفان و محققین حکمت اسلامی بر این امر اشتراک نظر دارند که در دسترس ترین قلمرو ارض ملکوت و سرزمین اقامت امام و ارواح طیبه انبیاء و معصومین، همانا ارتفاعات و قلل صعب العبور هستند و دامنه های این کوهها! گوئی که براستی این ارتفاعات نزدیکترین حدّ به آسمان هستند از برای کسانی که دلهای آسمانی دارند و در عطش لقای حق عمری را جهاد کرده اند. اکثر کوهنوردان قلل صعب العبور نیز در جاذبه روحانی این امر قرار دارند که متأسفانه درباره حقش معرفتی ندارند و گاه جان خود را بر این مستی روحانی از دست می دهند بی آنکه رازش را بدانند.

۳۸۵- بی تردید درب اصلی ورود بر ارض ملکوت دل مؤمنی است که در گرو ولایت امام می باشد و در عطش لقای وجه او! پس ماجراجویان مپندارند که بی ایمان و عشقی عرفانی می توانند به چنین جهانی دست یابند زیرا این واقعه ای در الساعه می باشد و نه با برنامه ریزی قبلی و بولهوسانه یا آرمانی!

۳۸۶- در آخرین مکاشفات این بنده، ارض ملکوت در بهار ۱۳۹۲ هجری شمسی از قله دماوند چشم گشود که در پرتوی آن همه اسرار غیبی زندگانیم منور و گویا و عین قرآن خوانده شد و برای عالمیان بیان گشت که این بیان همچنان ادامه دارد. بزودی به این قلمرو باز خواهم گشت و با نور کامل امام و خلق جدید برتری خواهم آمد که عالمگیر است. ارض ملکوت، حکمت فرج الساعه امام زمان در آخرالزمان است که در این رساله برای عامه مردم قابل درک و حصول است. والسلام-

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۴/۰۳/۱۰